



از عاشورا تا ظهور

گفتارهای موضوعی (۱۴)

مباحث مهدویت - جلد پنجم

سید محمد مهدی میر باقری

گفتارهای موضوعی (۱۴)

نام کتاب: از عاشورا تا ظهور

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: ۸ گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت



فهرت

- گفتار ۱: فرهنگ عاشورا، اصلی ترین خاستگاه مهدویت ۷
۱. انتظار و عاشورای مسؤولیت آفرین ۹
۲. جامعه سازی در دستگاه انبیاء و دستگاه ابلیس ۱۸
۳. رسالت مؤمنین نسبت به عصر ظهور بر اساس شرایط و مراحل تاریخی خویش ۲۶
۴. آمادگی برای درگیری با دشمن و نقش عاشورا در آن ۳۹
۵. ضرورت عزاداری سیدالشهداء و آداب آن ۴۷
- گفتار ۲: مهدویت در امتداد درگیری تاریخی حق و باطل ۶۰
- (اصول اعتقادی مهدویت)
- اصل اول: حرکت عالم به سوی منزلگاه مقصود ذیل حکمت و ربوبیت الهی ۶۵
- اصل دوم: رسیدن به مقام عبودیت، هدف حرکت دنیوی انسان ۶۷
- اصل سوم: جایگاه و نقش اولیاء الهی در سیر انسان ۷۰
- اصل چهارم: سیر جمعی و هماهنگ عالم به سوی توحید ۷۳
- اصل پنجم: خلقت تبعی جبهه شیطان و درگیری او با جبهه حق ۸۱

- اصل ششم: رشد تدریجی عالم به سوی کمال ۸۷
- اصل هفتم: وساطت و شفاعت اولیاء در عبادت جمعی و تاریخی عالم ۹۱
- اصل هشتم: نقش ما در حرکت عالم به سوی عصر ظهور ۱۰۰

گفتار ۳: عاشورا، نقطه اوج درگیری حق و باطل (صفات

انسان منتظر ۱) ۱۰۸

۱. اوصاف منتظران و ارکان انتظار ۱۱۳

- بزرگی روح و توجه به اهداف بلند (نزدیک دیدن جامعه موعود). ۱۱۳

- وقف کردن خود برای آرمان ظهور و خدمت به امام زمان علیه السلام ۱۲۰

- خودسازی و تخلق به صفات حمیده ۱۲۶

۲. نقش عاشورا در تحقق ظهور ۱۳۲

- درگیری حق و باطل، از عاشورا تا ظهور ۱۳۳

- چهره اول عاشورا: وفای سیدالشهدا به عهد الهی و پایداری بر

عبادت خداوند ۱۳۷

- چهره دوم عاشورا: درگیری با ابلیس و آشکار کردن باطن آنها ۱۴۳

- بلوغ تولی و تبری عاشورایی در عصر ظهور ۱۵۶

۳. مراقبه عاشورایی ۱۵۸

گفتار ۴: ظرفیت بلاء سیدالشهداء برای سلوک تمام تاریخ

(صفات انسان منتظر ۲) ۱۶۱

۱. دلدادگی به اهداف بلند و اقدام برای آن ۱۶۲

۲. صبر بر ابتلائات ۱۶۵
- بلا، نردبان سلوک انسان ۱۶۷
- صبر ارزشمند و رشد آفرین ۱۷۱
- بلای کفاره و بلای ترفیع درجه ۱۷۴
- سلوک امت با بلای ولی ۱۸۰
- عاشورا، اعظم مصائب و وسیله سلوک همه تاریخ ۱۸۲
- ابتلائات دوره غیبت برای رشد شیعیان ۱۹۷
- راه رفع برخی ابتلائات غیبت ۲۰۱
- رجعت در ظهور، ثمره صبر در ابتلائات غیبت ۲۰۴
۳. حلم و عدم استعجال ۲۰۸
- گفتار ۵: رسالت اجتماعی شیعه در عصر غیبت ۲۱۶
۱. حیات اجتماعی، بستر پرستش و عبادت جمعی ۲۲۳
۲. شکل‌گیری حیات اجتماعی بر محور امام عصر علیه السلام و رسالت ما ۲۳۵
۳. سیر تاریخی حیات اجتماعی در عصر غیبت تا تشکیل حکومت ۲۳۸
۴. ساختار سازی و ایجاد عقلانیت شیعی، رسالت دوران ما ۲۴۹
- گفتار ۶: شهادت سیدالشهداء علیه السلام، پرورش دهنده یاران امام ۲۵۷
- زمان علیه السلام (۱) ۲۵۷
۱. آثار و برکات جهاد و شهادت ۲۶۰
- پرورش نفوس و تهذیب جامعه مؤمنین ۲۶۰

- ۲۷۱ - تضعیف کفار و نابودی دستگاه باطل
- ۲۸۱ - اخلاص در توحید و تولیّ به ولیّ خدا
- ۲۸۴ ۲. عاشورای سیدالشهدا، کانون جوشش شهادت در تاریخ
- ۲۹۹ ۳. ظهور امام زمان^ع، ادامه جهاد و شهادت امام حسین^ع
- گفتار ۷: شهادت سیدالشهداء^ع، پرورش‌دهنده یاران امام
- ۳۰۹ زمان^ع (۲)
- ۳۱۰ ۱. آمادگی برای مرگ و سبک‌بالی نسبت به دنیا
- ۳۲۷ ۲. قطع تعلقات دنیوی، شرط همراهی با اولیاء الهی
- ۳۳۱ ۳. عاشورا، احیاکننده فرهنگ شهادت در جامعه
- ۳۳۶ ۴. ضرورت پیوند عاطفی با عاشورا در کنار تحلیل عقلانی
- ۳۴۰ ۵. دفاع از ولی خدا و خونخواهی ایشان، بالاترین مرتبه جهاد و شهادت
- ۳۵۴ گفتار ۸: تسلیم امت در برابر امام زمان^ع و رسالت ما
- ۳۵۶ ۱. رسیدن امت به مقام تسلیم در عصر ظهور
- ۳۶۹ ۲. تسلیم فردی و نسبت آن با شریعت و اخلاق
- ۳۸۷ ۳. تسلیم جمعی و نسبت آن با دموکراسی
- ۳۹۷ - ضرورت اشاعه فرهنگ تسلیم در برابر فرهنگ دموکراسی
- ۴۰۲ - فرهنگ‌سازی معنویت‌خواهی (تسلیم به ولیّ) در مقیاس جهانی
- ۴۰۷ ۴. عاشورا کانون اصلی معنویت‌خواهی و مبارزه با سکولاریزم

گفتار ۱

فرهنگ عاشورا،

اصلی ترین خاستگاه مهدویت

شب اول محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۱

در فرصتی که خدای متعال نصیب فرموده و توفیق داریم در محفل نورانی عزاداری سیدالشهداء^ع و در این بیت نورانی، حضور پیدا کنیم، موضوعی را که تقدیم عزیزان می‌کنم بحث «فرهنگ انتظار» و «فرهنگ عاشورا» است.

خود این دو عنوان، کاملاً گویای بحث است و نشان می‌دهد که بناست ارتباط میان تعلق خاطر ما به وجود مقدس امام زمان^ع از یک سو و تعلق باطنی ما به وجود مقدس سیدالشهداء^ع از سوی دیگر و رسالتی که از ناحیه این دو دلبستگی و آرزومندی به دوش ما شیعیان می‌آید، بحث کنیم. درباره عاشورا و انتظار، صحبت‌های فراوانی شده و هرچه ما بگوییم، تکرار است ولی تلاش می‌کنیم از زاویه دیگری این بحث را طرح کنیم.

۱. انتظار و عاشورای مسئولیت آفرین

تحلیل عاشورا و فرهنگ شهادت به شکل‌های مختلفی می‌تواند باشد: گاهی به‌شکلی است که رسالتی را بر دوش ما نمی‌گذارد و بار مسئولیت و تکلیفی را برای ما معین نمی‌کند. اگر شما در باب شکست‌ها و پیروزی‌هایی که در تاریخ اتفاق افتاده بحث کنید، می‌بینید بسیاری از آنها شکست‌ها و پیروزی‌هایی هستند که برای انسان و به‌ویژه برای یک انسان مؤمن که از سر دنیا برخاسته و انگیزه‌هایش رشد کرده و دیگر نمی‌خواهد برای دنیا کار کند و برای این روح‌های بزرگ که پنجره‌های غیب به رویشان باز شده و بیش از دنیا را می‌بینند و با بیش از دنیا مانوس‌اند، هیچ مسئولیت و رسالتی نمی‌آورد.

در تاریخ جنگ‌های بزرگی بوده است که انگیزه‌های نژادی داشته‌اند و برای اهدافی مثل دفاع از یک نژاد، خاک، مرز، بوم یا برای برتری جویی‌های مادی و انگیزه‌های دنیایی اتفاق افتاده‌اند و میلیون‌ها کشته هم داده‌اند. در همین جنگ‌هایی که پیش‌روی ماست مثل جنگ اول و دوم جهانی

- که ریشه این جنگ هم در خود غرب و فرهنگ غرب وجود داشته - بیش از چهل میلیون فقط کشته داشته، ده‌ها میلیون، مجروح و مصدوم شده‌اند و خسارت‌های مالی فراوانی به‌بار آورده است.

اگر یک مؤمن این جنگ‌ها را مرور کند، به‌حسب‌ظاهر این جنگ‌ها برای او دغدغه و انگیزه‌ای ایجاد نمی‌کند. این - طور نیست که او وارد این صف‌بندی شود و بخواهد یک طرفِ معادله بایستد و به‌نفع یک طرف و علیه طرف دیگر، موضع بگیرد؛ چون انگیزهٔ هیچ‌یک از دو طرف، ارزش این را ندارد که خون مؤمنی پای او ریخته شود یا عرض و آبروی مؤمنی برای او بُرده شود.

حالا آیا حادثه عاشورا هم این‌طور است؟ آیا این هم جنگی است قبیله‌ای و قومی؟ آیا جنگی است که به ما مربوط نمی‌شود، عصر و دوره‌اش گذشته و ما فقط برای تاریخ‌نگاری، این جنگ را تحلیل می‌کنیم؟ یا نه، جنگی است که در ما ایجاد انگیزه می‌کند و ما احساس می‌کنیم یک جنگی است که باید یک طرف میدان بایستیم؟ جنگی است

که هنوز به پایان نرسیده و همه تاریخ را دو شقه کرده است؟ بعد از عاشورا، موضع گیری ها کاملاً شفاف شده است: جهان یا در جبهه سیدالشهدا^{علیه السلام} است یا در جبهه مقابل. ما هم باید تلاش کنیم که در جبهه سیدالشهدا^{علیه السلام} باشیم.

این نوع نگاه به عاشورا کاملاً فرق می کند با نگاهی که یک مورخ - به خصوص یک مورخ غیرشیعی - دارد و می خواهد یک حادثه تاریخی را بررسی کند. براساس نگاه ما این حادثه، جنگی است که یک سوی آن ولی خداست - آن کسی که امام تاریخ و امام معصوم است - و در این جنگ دارد تاریخ را تحت تصرف قرار می دهد و آن را تغییر می دهد.

در باب ظهور هم ماجرا همین طور است. از دیرباز، این اندیشه در میان انسان ها وجود داشته است. نگاه به آینده و آینده نگری، پدیده ای است که از آغاز انسان شروع شده و براساس همین اندیشه هم بوده است که آرمان شهرها و مدینه های فاضله و جامعه های آرمانی را ترسیم می کرده اند. شما مدینه فاضله فارابی و جامعه موعودی را که مثل افلاطون

و امثال اینها به او وعده دادند، شنیده‌اید؛ جامعه‌ای را طرح می‌کردند که بشریت به سمت آن حرکت می‌کند. آن مدینه فاضله‌ای که حرکت جهان به سمت اوست، یک اندیشه تاریخی است و من گمان می‌کنم سرآغازش هم از انبیای الهی است که به بشر وعده می‌دادند خدای متعال همین جهان را در پایان به سامان می‌رساند.

مشیت خدای متعال این نبوده است که موازی با نبی اکرم ﷺ و دستگاه ولایت ایشان یک دستگاهی هم برای ابلیس خلق کند. بلکه خلقت دستگاه ابلیس خلقت تبعی است و آمدش هم در همین دنیا به پایان می‌رسد. دوران تحقق ولایت نبی اکرم ﷺ و ظهور ولایت حضرت هم در همین دنیا فرا می‌رسد. این بشارتی است که انبیا و اولیا داده‌اند. طبیعتاً دیگران هم از این دعوت استفاده کرده‌اند و برای خودشان جامعه‌های موعود دیگری را ترسیم کرده‌اند. ولی سرآغاز موعودگرایی و توجه به آن جامعه موعود از انبیای الهی بوده است.

حالا می‌شود این جامعه موعود و این حرکت جهان به - سمت آن جامعه موعود را به گونه‌ای ترسیم کرد که بار رسالتی را بر دوش ما نیاورد و تکلیفی از ما نخواهد و حداکثر فقط یک امید در ما ایجاد کند و ما با این امید زندگی کنیم که روزی، جهان به سرانجام می‌رسد و این آشفتگی‌ها به پایان می‌رسد و کلمه حق ظهور پیدا می‌کند و بشر بر محور ولی خدا، خدا را عبادت می‌کند و همه جامعه جهانی، غرق در سجده در مقابل خدای متعال می‌شوند و همه به عبادت مشغول می‌شوند و آهنگ زندگی بشر، عبادت و بندگی خدا می‌شود. اگر این‌طور جهان را ترسیم کنیم که «یک جامعه موعودی است و مشیت خدای متعال به آن تعلق گرفته و جبراً بشر به آن سو حرکت می‌کند و ما هم اراده‌ای نداریم و اگر اراده‌هایی هم در شکل‌گیری آن جامعه نقش دارند، ربطی به ما ندارد»، این، تکلیفی بر دوش ما نمی‌آورد و رسالتی به دنبال خود ندارد.

یا فرض کنید اگر شما بر اساس بعضی از اندیشه‌های مادی که حرکت عالم را یک حرکت غیراختیاری و جبری

می‌دانند، معتقد شدید که «تاریخ بشریت، به سمت یک جامعه موعود در حال حرکت است و این حرکت هم یک حرکت جبری است و اراده‌های انسان‌ها در شکل‌گیری آن حضور ندارند و نقشی ایفا نمی‌کنند و به تعبیر دیگر، انسان، هم صاحب اراده نیست و هم در درون این دستگاه، در حال حرکت است»، این نگاه به آینده، مسئولیت‌آفرین نیست.

یا اگر نگاه ما این باشد که «مشیت الهی، عالم را به آن-سمت می‌برد و اراده ما در آن هیچ نقشی ندارد»، این اراده، مسئولیت‌آفرین نیست. آیا نگاه ما به جامعه موعود، نگاه ما به آن جامعه‌ای که به سمت آن حرکت می‌کنیم، چنین نگاهی است؟ یا نه، چنین نگاهی نیست بلکه حرکت ما به آن سمت، حرکتی است که اراده‌های انسانی هم در تحقق آن جامعه نقش دارند و ما می‌توانیم سهم ایفا کنیم و مهم‌تر اینکه حرکت بشر از آغاز نزولش در عالم دنیا تا عصر ظهور و سپس عصر رجعت و جمع شدن دامنه دنیا، همه، مقدمه حرکت دیگری است و همه این سیر، سیر به سمت عالم دیگر است.

بنابراین ما از دو زاویه می‌توانیم مسئولیت داشته باشیم: یکی اینکه حرکت ما به سمت خدای متعال و قرب و حرکت ما در سیر کلی در جهان متوقف بر این است که در تحقق آن جامعه موعود مشارکت کنیم و به تعبیر دیگر، مهم‌ترین عبادت ما و اعظم عبادت ما این است که در این عبادت تاریخی حضور پیدا بکنیم و اگر در این عبادت تاریخی حضور پیدا کردیم، در عبادت همه تاریخ شریک ایم.

این روایات را مکرر خوانده‌اید و خوانده‌ایم. نهج البلاغه از امیرالمومنین^ع نقل کرده است که حضرت در جواب آن کسی که عرض کرد: «ای کاش برادر من می‌بود و پیروزی شما را در جنگ جمل بر دشمنان‌تان مشاهده می‌کرد!» فرمودند: «أَهْوَىٰ أَحَبِّكَ مَعْنَا؟» آیا میل برادر تو و دل او با ما بود؟ عرض کرد: «بله، یا امیرالمومنین! او دوست داشت در کنار شما باشد، در کنار شما شمشیر بزند و شما را یاری کند». حضرت فرمود: «او با ما است. انسان‌هایی همراه ما هستند که

هنوز به دنیا نیامده‌اند؛ چون دلشان با ماست و چون به راه ما
دل بسته‌اند، از پیروزی ما خوشحال می‌شوند»^۱.

این، یک عبادت عظیم تاریخی است؛ حرکتی است به-
سمت آن جامعه موعود که همه بشریت (بشریت مومن)
می‌تواند در آن سهم داشته باشد و همه می‌توانند در عبادت
یکدیگر شریک باشند و با لسان همه تاریخ، خدا را عبادت
کنند. این نقشی است که ما می‌توانیم نسبت به جامعه موعود
ایفا کنیم.

اگر ما از یک سو جزو این جامعه بودیم و از سوی دیگر
خود را برای تحقق این جامعه موعود به نحو شایسته وقف

۱. «وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَدِدْتُ أَنْ أَخِي فُلَانًا كَانَ شَاهِدَنَا لِيَرَى
مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِكَ فَقَالَ لَهُ [عَلَيْ] أ هُوَ أَخِيكَ مَعَنَا
فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا [قَوْمٌ] أَقْوَامٌ فِي
أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ
الْإِيْمَانُ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۲.

۲. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۷، «بَابُ وَجُوبِ انْكَارِ
الْمُنْكَرِ بِالْقَلْبِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ تَحْرِيمِ الرِّضَا بِهِ وَ وَجُوبِ الرِّضَا
بِالْمَعْرُوفِ».

کردیم و نقش خودمان را در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ که بودیم ایفا کردیم، بعد از آنکه آن دوران ظلمانی تاریخ به- پایان رسید در عصر ظهور و رجعت از نو می‌توانیم به این دنیا برگردیم و در دوره ظهور ولایت ولی‌الله نقش خودمان را در عبادت خدای متعال و در بهره‌مندی از ولایت حضرت و در نصرت حضرت ایفا کنیم.^۱

این، نگاه دیگری به عصر موعود است. در این نگاه شما ترسیمی دارید، بعد هم برای خودتان و برای آحاد بشر مسئولیت تصویر می‌کنید و رسالت تعیین می‌کنید.

۱. [این مضمون در روایات و زیارات و ادعیه متعدد وارد شده است؛ از جمله در یکی از زیارات حضرت عرض می‌کنیم:] «مَوْلَايَ فَإِنْ أَدْرَكَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِكَ، فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ وَبَابَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي كَرَّةً فِي ظُهُورِكَ، وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ، لِأَبْلُغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي، وَ أَشْفِي مِنْ أَعْدَائِكَ قُوَادِي»؛ *المزار الكبير*، ص ۵۸۸؛ *مفاتیح الجنان*، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر. رجوع شود به: رجوع شود به: *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۳۹، «باب الرجعة».

بحثی که ما در باب فرهنگ انتظار و فرهنگ عاشورا داریم همین است که می‌خواهیم فرهنگ انتظار را تصویر بکنیم و ببینیم این انتظار یعنی چه؟ آن جامعه موعود چیست؟ خصوصیات آن جامعه چیست؟ معنای منتظر بودن نسبت به آن جامعه چیست؟ یک انسان منتظر و مهم‌تر از او یک جامعه منتظر چه نقشی باید داشته باشد؟

۲. جامعه‌سازی در دستگاه انبیاء و دستگاه ابلیس

شما می‌دانید همین‌طور که انبیای الهی وعده یک جامعه موعود را داده‌اند و ما را به سمت آن دعوت کرده‌اند، در نقطه مقابل، دشمن هم همین کار را کرده است؛ دستگاه ابلیس هم به جامعه موعود وعده داده و سعی کرده است بشر را به سمت آن هدایت کند و فریب بدهد. الان هم شما می‌بینید حالا که فرهنگ انبیاء به دنیا معرفی شده - و مهم‌ترین مکتبی هم که این فرهنگ را کاملاً واضح بیان کرده فرهنگ تشیع است - در نقطه مقابل این فرهنگ، دستگاه مادی با تمام وجود تلاش می‌کند تا با امکانات فراوان و با برنامه‌ریزی دقیق تبلیغ کند که آنچه انبیاء

گفتند، آنچه که اسلام ناب می‌گوید و آن چیزی که تشیع در حال برنامه‌ریزی برای آن است، یک تخیل بیشتر نیست. می‌خواهد بگوید این یک خیال است! می‌خواهد تبلیغ کند که آنچه جامعه تشیع، بشریت را به سمت آن فرا می‌خواند، اولاً یک خیال‌بافی بیشتر نیست. ثانیاً امکان تحقق ندارد. ثالثاً اگر تحقق پیدا کند، شکل مطلوبی نیست بلکه - به تعبیر خودشان - یک جامعه «توتالیتار» و تمامیت - خواهی است که در آن برای عقلانیت اجتماعی بشر سهمی وجود ندارد. اگر جامعه موعودی وجود دارد که بشر در آن به آرمان‌ها و مقصودهای خودش می‌رسد، همین لیبرال دموکراسی است.

پس دشمن شما در مقابل این فرهنگ دارد تبلیغ می‌کند و یک جامعه جهانی دیگری را ترسیم می‌کند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کند، به طوری که همه تلاش‌های اجتماعی و فردی انسان‌ها به سمت آن جامعه جهانی جهت‌گیری داشته باشد. این، کاری است که دشمن می‌کند؛ البته در دوره‌های گذشته هم بوده اما نه به این وسعت و گستردگی؛ چون

دستگاه ابلیس، به این «شرح صدر در کفر» نرسیده بودند تا برای یک جامعه جهانی بر محور پرستش دنیا برنامه ریزی کند. برنامه ریزی آنها در مقیاس جامعه جهانی و ایجاد یک توسعه پایدار جهانی نبوده است. اما الان ایده‌هایی مثل ایدئولوژی لیبرال دموکراسی را پرداخته‌اند و تبیین کرده‌اند و در مرحله بعد، چشم‌انداز جامعه جهانی را بر اساس این ایده‌ها تعیین کرده‌اند و برنامه ریزی می‌کنند تا قدم به قدم، جامعه جهانی را به سمت آن چشم‌انداز حرکت بدهند.

آنها رقیب جدی خودشان را هم که واقعا یک ایده شفاف و روشنی دارد، اسلام و مکتب تشیع می‌دانند. واقعا هم فقط مکتب تشیع است که این جامعه را به طور شفاف تبیین کرده است. شما در همه مکاتب الهی - در آیین مسیحیت، در آیین کلیمی، در دعوت‌های حضرت ابراهیم (س) و حتی حضرت نوح علیه السلام - آثار توجه به آن جامعه موعود را می‌بینید. ولی در میان این مکاتب فقط مکتب تشیع به صورت شفاف آن جامعه را تبیین کرده است که آرمان‌هایش چیست، شکل حکومتش چیست، درگیری‌هایی که دارد چیست، چگونه به

آن نقطه می‌رسد و سیر تاریخ برای رسیدن به آن مرحله چگونه است. اینها دقیقا توضیح داده شده است.^۱

آنها تنها رقیبی را که برای خودشان می‌بینند، مکتب تشیع است و تلاش می‌کنند که در مقابل ایده تشیع، ایده‌پردازی کنند. تلاش می‌کنند این ایده را کاملا بشناسند. شما می‌دانید الان ده‌ها مرکز در غرب و به‌خصوص در امریکا - که نوعا هم وابسته به صهیونیست‌ها هستند- در حال مطالعه درباره فرهنگ مهدویت هستند و بودجه سالانه بعضی از این مراکز از میلیارد دلار هم بیشتر است. کار این مراکز، تحقیق درباره مسئله مهدویت و جامعه آرمانی شیعه است. بسیاری از اهل نظر و صاحبان اندیشه معتقدند انگیزه اصلی این لشکرکشی نظامی هم، مقابله با آن جریانی است که در تاریخ در حال اتفاق افتادن است. مسئله نفت خاورمیانه و مسئله منابع انرژی در خاورمیانه و مسئله تغییر فرهنگ این منطقه، مسئله دوم است. مسئله اصلی، مسئله درگیری جریان لیبرال دموکراسی با مسئله مهدویت است. به تعبیر دیگر، مسئله، درگیری

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱ - ۵۳.

دستگاه ابلیس با وجود مقدس امام زمان^ع است که به صورت یک جنگِ نظامی تمام‌عیار ظهور پیدا کرده است.

البته اینها کم‌کم! به این نقطه و این خودآگاهی رسیده‌اند. آنها دارند یک جامعه جهانی را طراحی می‌کنند و برای این کار، چشم‌اندازی را معین می‌کنند و همه امکانات جهان را برنامه‌ریزی می‌کنند و به سمت آن حرکت می‌دهند. فرهنگ-سازی می‌کنند، ابزارسازی می‌کنند، نرم‌افزارها و سخت-افزارها را تولید می‌کنند، ساختارهای جهانی را شکل می‌دهند و نیروهای انسانی را پرورش می‌دهند. این، کاری است که دشمن دارد می‌کند؛ یعنی پرورش نیروی انسانی، ایجاد نرم‌افزارها، سخت‌افزارها، ساختارهای اجتماعی، سازمان‌های بین‌المللی و تعریف یک نظم نوین جهانی برای حرکت جهان به سمت آن جامعه موعودی که آنها ترسیم می‌کنند. برای کسانی که این جامعه جهانی را برنامه‌ریزی می‌کنند، این، یک حرکت خودآگاه است. ممکن است بسیاری از ملت‌ها هم هنوز هوشیارانه وارد این چرخه نشده باشند ولی غیرهوشیارانه برای آنها برنامه‌ریزی می‌شود و آنها

در حال ورود به این سامانه و حرکت به سمت آن جامعه موعود هستند.

همین طور که دستگاه ابلیس هوشیار شده است - البته کم کم - دستگاه انبیاء الهی هم هوشیار بوده - البته از سر آغاز - و از همان ابتدا با آگاهی و بصیرت، برای حرکت به سمت این جامعه موعود، برنامه ریزی می کرده است؛ لذا در روایات آمده است که از انبیای اولوالعزم^{علیهم السلام} نسبت به ولایت امام عصر^{علیه السلام} میثاق گرفته شده است و علت اینکه آنها «اولوالعزم» شدند و به عنوان «صاحبان عزم» شناخته شده اند و بار این رسالت بر دوش ایشان گذاشته شده، این است که وقتی ولایت امام عصر^{علیه السلام} به ایشان عرضه شد، در پذیرش این ولایت، کمترین درنگی نکردند. حتی در ذیل آیه ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾^۱ می فرماید: وقتی این ولایت به وجود مقدس آدم، صفی الله^{صلی الله علیه و آله} عرضه شد - من اصلاً نمی توانم تعبیر روایت را بیان کنم و نمی دانم چه

تعبیری بکنم که گویا باشد؟! ولی خلاصه - این پیغمبر بزرگ الهی کاری کرد که خدا گلایه‌مند شد. نتوانست نسبت به این امر ولایت - که «صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» است^۱ - آن‌طور که خدا می‌خواسته - مثل جناب ابراهیم^ع - بار را بردارد؛ لذا پیغمبر اولوالعزم نشد.^۲

پس آن چشم‌اندازی که ما داریم و آن جامعه موعودی که انبیاء از ابتدا بشر را به آن دعوت می‌کردند، جامعه‌ای است

۱. [اشاره به روایاتی که در باب صعب و مستصعب بودن امر ولایت اهل بیت^ع وارد شده است]؛ رجوع شود به: *بصائر الدرجات*، ص ۲۶، باب فی أئمة آل محمد^ع أن أمرهم صعب مستصعب.

۲. «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولَى الْعِزِّ أَنَّنِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَاءُهُ أَمْرِي وَ خِزَانُ عِلْمِي^ع وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَتَتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَتَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالُوا أَفَرَرْنَا يَا رَبُّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْعَدْ أَدَمَ وَ لَمْ يُقَرَّ فَتَبَتَّ الْعَزِيمَةُ لَهُؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِأَدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِفْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ الكافي، ج ۲، ص ۸.

که با مشارکت همه مومنین درست می‌شود. بزرگترین عبادت مومنین هم این است که به‌نحوی در تحقق آن امر مشارکت کنند. من گاهی از این عبادت، تعبیر می‌کنم به عبادت تاریخی، در مقابل عبادت اجتماعی و عبادت فردی. این عبادت تاریخی، عبادت عظیمی است که محصول عبادت همه مومنین در تاریخ و بر محور انبیا و اوصیایشان است و محور کل این عبادت هم عبادت نبی اکرم ص و ائمه هدا ع است. انبیای اولوالعزم و اوصیای آنها از سرآغاز متوجه این جامعه بوده‌اند و رسالتی را که این ولایت - یعنی ولایت امام زمان ع - بر دوش آنها می‌گذاشته، هم می‌فهمیدند، هم تحمل می‌کردند، هم هوشیارانه امت خودشان را - چه امتشان بفهمند، چه نفهمند - در مسیر ولایت امام زمان ع قرار می‌دادند و بار این ولایت را در زندگی خودشان به دوش می‌کشیدند.

۳. رسالت مؤمنین نسبت به عصر ظهور بر اساس شرایط و مراحل تاریخی خویش

آنچه ما باید به آن برسیم این است: فرهنگ مهدویت را به گونه‌ای شفاف ترسیم کنیم که بتوانیم هوشیارانه آن رسالتی را که ظهور امام زمان^ع و ولایت ایشان بر دوش آحاد ما می‌گذارد و رسالتی که با مأموریت حضرت در دوره غیبت تا عصر ظهور و تا سرآغاز رجعت، بر عهده آحاد ما می‌آید، خوب درک کنیم و بفهمیم که آن مسئولیت چیست. اگر حضرت می‌خواهند ظهور کنند و اگر جریان عالم به سمت عصر ظهور حرکت می‌کند، ما در قبال تحقق ولایت حضرت در جهان و در قبال تحقق عصر ظهور چه مسئولیتی داریم؟ این، آن چیزی است که ما در موضوع «فرهنگ انتظار» باید آن را تبیین و شفاف کنیم.

به خصوص نکته بسیار مهم در این موضوع این است که رسالت ما - به عنوان یک شیعه - در تحمل ولایت ولی الله و اقامه امر ولایت آنها - چه در باطن خودمان، چه در حیات

اجتماعی و چه در تاریخ - متناسب با مراحل تاریخ فرق می‌کند. در هر مرحله‌ای از مراحل تاریخ، کاری که ما برای تحقق ولایت ولی‌الله باید انجام بدهیم، آن باری که از ناحیه ولایت امام زمان^ع و امامت و رسالت حضرت بر دوش ما می‌آید، یکسان نیست، متفاوت است. این‌طور نیست که همه شیعیان در همه ادوار باید یک کار را بکنند. وظیفه آنها تابع این است که حرکت به سمت عصر ظهور در چه مرحله‌ای باشد. ما هم باید رسالت‌مان را متناسب با این مرحله، تعریف کنیم.

ائمه هدایت معصومین^ع فرموده‌اند که دورهم بنشینید **«تَزَاوَرُوا»** و به دیدار یکدیگر بروید **«تَلَاَقُوا»** که این، احیای امر ماست.^۱ امر ما و ولایت ما با همین که شما شیعه‌ها

۱. «عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ لِلْأَصْحَابَةِ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ تَزَاوَرُوا وَتَلَاَقُوا وَتَذَاكَرُوا أَمْرَنَا وَأَحْيَاؤَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵. «عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ^ع تَزَاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لَأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»؛ النخصال، ج ۱، ص ۲۲. «عَنْ خَيْثَمَةَ

دورهم بنشینید، به دیدار هم بروید و با هم گفتگو کنید، احیا می‌شود. در بعضی روایات آمده است که شما شیعیان ما دورهم بنشینید، مجلس تشکیل بدهید، کلمات ما را گفتگو کنید، احادیث ما را نقل کنید و معارف ما را بین خودتان انتشار دهید که این، احیای امر ماست.^۱ یکی از عزیزان وقتی

←

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ؑ أَوْدَعُهُ فَقَالَ يَا خَيْثَمَةُ أَبْلَغَ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَ أَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ أَنْ يَعُودَ غَنِيَّهُمْ عَلَى فَقِيرِهِمْ وَ قَوِيَّهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ وَ أَنْ يَشْهَدَ حَيْثُهم جَزَاةٌ مِيتَهُمْ وَ أَنْ يَتَلَقَّوْا فِي بُيُوتِهِمْ فَإِنْ لُقِيََا بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَيًّا لَأْمُرْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا يَا خَيْثَمَةُ أَبْلَغَ مَوَالِينَا أَنَّا لَا نُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِلَّا بِعَمَلٍ وَ أَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ»؛ *الكافي*، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَى بْنِ مُوسَى الرِّضَا ؑ يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يَعْلَمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عِلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا»؛ *عيون اخبار الرضا* ؑ، ج ۱، ص ۳۰۷. «و رَوَى عَنِ الصَّادِقِ ؑ أَنَّهُ قَالَ: تَلَقَّوْا وَ تَحَادَّثُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ بِالْحَدِيثِ تَجَلَّى

این روایات را می‌خواند، می‌فرمود: «این، علامت دوری جامعه با عصر ظهور است».

احیای امر ولیّ خدا در نفس و باطن انسان و در جامعه، مراحل را باید طی کند. مثلاً فرض کنید شما می‌خواهید برای انسان‌های آواره‌ای که مسکن ندارند، سرپناه و منزل و شهر بسازید. ولی وقتی به این کار نگاه می‌کنید می‌بینید فاصله شما تا آن نقطه بسیار زیاد است. دستور می‌دهید که بروید ارزیابی کنید و ببینید کدام منطقه برای احداث یک شهر مناسب مذهبی با این شاخصه‌ها خوب است. بروید منطقه را از نظر جغرافیایی و از نظر امکانات طبیعی و اقتصادی بررسی کنید. می‌روند مطالعه می‌کنند، یک طرح برای منطقه شهرسازی می‌آورند. می‌گویند: «این کاری که شما دارید می‌کنید، حرکت به سمت ایجاد سرپناه و یک شهر برای آواره‌هاست». اگر کسی بگوید: «آقا! این که شهرسازی

←

الْقُلُوبِ الرَّائِنَةِ وَ بِالْحَدِيثِ اِحْيَاءَ اَمْرِنَا فَرَحِمَ اللّٰهُ مَنْ اَحْيَا اَمْرَنَا؛
عوالی الثانی، ج ۴، ص ۶۷.

نیست! اینها تازه می‌خواهند بروند مطالعه کنند و منطقه‌اش را مشخص کنند»، می‌گویند: «چون ما با آن نقطه خیلی فاصله داریم حرکت به آن سمت خیلی ملموس نیست». بعد که تحقیقات می‌شود و این منطقه شناسایی می‌شود و مطالعات لازم می‌شود، می‌گویند: «حالا یک طرح برای شهر بیاورید»؛ یعنی همان نقشه جامع شهر. وقتی نقشه جامع شهر را می‌آورند و بودجه و مراحل بازسازی شهر را معین می‌کنند، می‌گویند: «حالا بروید امکانات تهیه کنید». می‌روند امکانات تهیه می‌کنند. بعد می‌گویند: «حالا آغاز کنید و فونداسیون شهر را بریزید». گرده می‌ریزند و نقشه‌کشی می‌کنند. همه این کارها و برنامه‌ریزی‌ها برای اسکان‌دادن و پناه‌دادن به آوارگانی است که مثلاً در یک حادثه طبیعی مثل زلزله، بی‌پناه و آواره شده‌اند. می‌گویند: «همه اینها، اقدام برای پناه-دادن آنهاست». آخرین مراحلش این است که زیرساخت‌ها و بناهای شهر ساخته می‌شود. حتی وقتی آخرین کلیدی که می‌زنند و کسی می‌آید آن شهر را افتتاح می‌کند هم اقدام

برای اسکان دادن است؛ بستگی دارد که شما در کدام مرحله باشید.

همه اینها یک حرکت است به سمت آن نقطه؛ بستگی دارد که شما در کدام مرحله هستید تا چه نقشی را ایفا کنید. اگر واقعا هنوز مطالعه نشده و معلوم نیست کدام منطقه برای اسکان دادن مثلا ۱۰۰ هزار نفر آدم با این شاخصه‌ها و با این امکانات و با این نیازها و امثال اینها مناسب است، حرکت به سمت آن نقطه از اینجا باید آغاز شود که بروند مطالعه کنند و طرح بیاورند برای نقطه‌ای که باید این شهر در آن نقطه بنا شود. اگر این مراحل طی شده، باید کارهای دیگری کرد.

حرکت ما به سمت جامعه موعود، یک حرکت تدریجی است که بر محور ولایت انبیا و اوصیا و بر محور ولایت ائمه هدا و معصومین و از آغاز غیبت بر محور ولایت امام عصر^{علیه السلام} شکل گرفته و رسالت شیعه در این ادوار فرق می‌کرده است. این طور نیست که در همه دوره‌ها، ما یک

وظیفه داشته باشیم. وظیفه ما در هر دوره متناسب با خودش است.

دوره‌ای که ما به آن رسیده‌ایم، دوره‌ای است که خدای متعال به ما حکومت عطا کرده است و شیعه دارای حکومت است. شیعه در یک دوره، اقلیت بسیار محدودی بوده که گاهی تعدادشان از انگشتان یک دست هم عبور نمی‌کرده است. فرمود: «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرًا أَوْ أَرْبَعَةً»؛^۱ جز سه یا چهار نفر کسی برای امیرالمومنین^ع باقی نمانده بود؛ یعنی کل جامعه تشیع در آن دوره، امیرالمومنین^ع است و

۱. مضمون این روایت با الفاظ متعدد (سه نفر، چهار نفر، هفت نفر) در منابع مختلف شیعه آمده است؛ از جمله: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّاسُ أَهْلَ رَدِّهِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا ثَلَاثَةً فَقُلْتُ وَمَنْ الثَّلَاثَةُ فَقَالَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَأَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَرَفَ أَنَاسٌ بَعْدَ يَسِيرٍ وَقَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ دَارَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحَى وَأَبُو أَنْ يُبَايَعُوا حَتَّى جَاءُوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مُكْرَهًا فَبَايَعَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۵.

یک جمعیت نهایتاً چهار نفره. اینها می‌شوند جامعه تشیع! رسالتی که آن دوره دارند، خیلی فرق می‌کند با رسالت الان. تدریجاً ائمه هدايات معصومین علیهم‌السلام شیعه را جلو برده‌اند و فرهنگ شیعه را بسط داده‌اند. نه از نظر بلوغ فرهنگی، نه از نظر امکانات و نه از نظر سایر جهاتی که لازم بوده، در این موقعیت نبوده‌اند.

حالا مراحل تاریخی سخنی است که باید در جای خودش بحث شود. شیعیان کم‌کم جمعیت کمی پیدا کردند و کم‌کم با هجرت وجود مقدس امام رضا علیه‌السلام یک نقطه جغرافیایی پیدا کردند. برای یک امت بسیار مهم است که یک کانون جغرافیایی داشته باشد. امام رضا علیه‌السلام آمدند و بعد هم امام‌زاده‌های جلیل‌القدر مثل فاطمه معصومه (س) این منطقه را منطقه تشیع و منطقه شیعه‌نشین کردند؛ منطقه‌ای که دور از مرکزیت خلافت عباسی بود. به اشاره خود حضرت، مأمون به بغداد برگشت و این منطقه، نقطه امنی برای شیعه شد. یک جابه‌جایی در جغرافیای دنیای اسلام اتفاق افتاد و شیعه یک نقطه پیدا کرد و کم‌کم با انقراض بنی‌عباس و

حوادثی که بعد از آنها پیش آمد، با عنایت و ولایت امام زمان^ع یک پادشاهی شیعی - نه یک حکومت دینی شیعی - درست شد. یک سلطنت! اما سلطنت شیعی. تا اینکه خدا لطف کرد و شیعه به مرزی از بلوغ رسید که دیگر به پادشاهی قانع نبود و حکومت دینی بر محور نایب امام عصر^ع را می خواست که می شود حکومت بر محور ولایت ولی فقیه.

ما در این دوره هستیم. در دوره ای هستیم که خدای متعال این حکومت بر محور ولایت ولی فقیه را به ما عطا کرده است. در دوره ای هستیم که خیلی از مسائل جهانی تغییر کرده و موازنه جهانی به نفع تشیع و به نفع فرهنگ اسلام عوض شده است. اسلام و تشیع یکی از دو قطبی است که در معادلات جهانی تأثیرگذار است.

حالا فرض کنید اگر ما سی سال قبل مثل اصحاب کهف خوابیده بودیم و الان بیدار می شدیم، واقعا در شرایطی بودیم که آن موقع آرزویش را می کردیم و جزء هوس ها و آرزوها بود. اگر ما پنجاه سال قبل، در سرآغاز انقلاب امام (ره) یا

چهل سال قبل به خواب رفته بودیم و الان بیدار می شدیم، واقعا شرایط امروز، یک جامعه غیرقابل تصور برای ما بود؛ مثل اصحاب کهف که وقتی بیدار شدند دیدند اوضاع عوض شده است و حضرت عیسی که آن طور با او مبارزه می شد، نامش همه جا را گرفته است.^۱ واقعا ما در چنین شرایطی هستیم.

الان اگر ما بخواهیم چشم انداز خودمان را عصر ظهور قرار بدهیم، رسالتی که الان بر دوش ما می آید چیست؟ واضح است که نسبت به وظیفه ما در گذشته خیلی فرق می کند. زمانی باید دورهم می نشستیم و احادیث ائمه علیهم السلام را می خواندیم. چقدر زحمت کشیده اند تا این احادیث جمع شده و به یک مجموعه مدوّن تبدیل شده است و چقدر کار

۱. «فَأَخَذَ الْخَبَّازُ بِيَدِ تَمْلِيخًا وَ أَدْخَلَهُ عَلَى الْمَلِكِ فَقَالَ مَا شَأْنُ هَذَا أَلْفَتَنِي قَالَ الْخَبَّازُ إِنَّ هَذَا رَجُلٌ أَصَابَ كُنْزًا فَقَالَ الْمَلِكُ يَا فَتَى لَا تَخَفْ فَإِنَّ نَبِيَّنَا عِيسَى عليه السلام أَمَرَنَا أَنْ لَا نَأْخُذَ مِنَ الْكُنْزِ إِلَّا خُمُسُهَا فَأَعْطِنِي خُمُسُهَا وَ أَمْضِ سَالِمًا»؛ قصص الانبياء (للراوندي)؛ ص ۲۶۰. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۰۷، «باب قصة أصحاب الكهف و الرقيم».

کرده‌اند تا این به یک فرهنگ شیعی تبدیل شده و جامعه بر محور این فرهنگ شکل گرفته است؟! ما خیال می‌کنیم همه شیعیان، همین‌طور فکر می‌کردند که ما الان داریم فکر می‌کنیم؛ این‌طور نیست. این، محصول بیش از هزار سال کار است.

حالا محصول بیش از این هزار سال کار، یک فرهنگ مدوّن و یک مکتب مدوّن درست کرده، به‌اضافه مقدوراتی اجتماعی که ما را یکی از دو قطب جهان قرار داده است. وقتی ما از این نقطه می‌خواهیم به‌سمت آن جامعه‌موعود حرکت کنیم، چه رسالتی داریم؟ به‌تعبیر دیگر چشم‌اندازی که ما برای حکومت‌مان و برای وحدت اجتماعی‌مان - نه برای آحاد جامعه‌مان - برای پرستش اجتماعی‌مان، برای تعاون‌مان، برای مشارکت‌مان در عبادت و برای بندگی اجتماعی‌مان می‌خواهیم ترسیم کنیم، این چشم‌انداز چیست؟ و این چشم‌انداز، چه رسالتی بر دوش ما می‌آورد؟ حالا من دوست ندارم این تعبیر را بکنم چون مأنوس نیست: آن دکترینی که ما باید براساس مهدویت برای نظام‌مان بنویسیم، چیست؟

دشمن شما دیگر به صورت فردی کار نمی‌کند. اگر می‌گویید ما جامعه موعود داریم و به سمت یک جامعه جهانی جهت گیری می‌کند، همه مقدورات جهانی را هم به صورت سازمانی می‌خواهد سامان بدهد تا همه تلاش‌هایی که در جهان صورت می‌گیرد، درون آن دستگاه باشد و نتیجه‌اش به نفع آن دستگاه‌ها باشد و رانده‌مانش رسیدن به یک جامعه جهانی مادی باشد. ما هم اگر بخواهیم یک حرکت جمعی داشته باشیم و اگر بخواهیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم و اگر بخواهیم به سمت تحقق دولت حضرت گام برداریم، با توجه به مقدوراتی که الان در اختیار ماست و با توجه به این دشمن و رقیبی که در مقابل ماست - که دارد برنامه‌ریزی می‌کند تا کار ما را خنثی کند و فرهنگ تشیع را منزوی و متهم کند و بعد تلاش می‌کند که در قبال این جامعه جهانی، یک جامعه جهانی دیگری بسازد و این را هم شفاف اعلام می‌کند و می‌گوید جنگ، جنگ دو تمدن است که هر دو داعیه جهانی سازی دارند - رسالت ما چیست؟ آن برنامه منظم، آن دکترینی که باید بنویسیم چیست؟ آن

مسئولیتی که از ناحیه اعتقاد به مهدویت و ولایت امام زمان^ع بر دوش ما می‌آید چیست؟

این، خیلی متفاوت است با اینکه ما بخواهیم فقط ارتباط فردی خودمان را با حضرت تعریف کنیم. بله، در یک دوره اگر ما می‌خواستیم به سمت ظهور حرکت کنیم، باید فقط برای خودمان برنامه‌ریزی می‌کردیم. البته این کار را الان هم باید بکنیم؛ یعنی این‌طور نیست که اگر ما برای تربیت نفوس، برای تربیت خودمان، برای تربیت آحاد جامعه و برای پرورش انسان‌ها کار نکنیم، بتوانیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم. ولی این برای این دوره کفایت نمی‌کند. بله، در یک دوره وقتی ما می‌خواستیم برنامه‌ریزی کنیم، باید برای اینکه نفوسی را تربیت کنیم و مبلغانی را تربیت کنیم که فرهنگ مهدویت را بسط دهند برنامه‌ریزی می‌کردیم؛ آیا این برای امروز کفایت می‌کند؟ قطعاً این برای تامین رسالت امروز ما، کفایت نمی‌کند.

۴. آمادگی برای درگیری با دشمن و نقش عاشورا در آن

ما امروز باید برنامه مدوّن دنیای اسلام و برنامه مدوّن جهان تشیع را در قبال برنامه دشمن برای حرکت به سمت ظهور ترسیم کنیم. این، رسالتی است که از ناحیه اعتقاد به مهدویت، اعتقاد به امام زمان^ع و اعتقاد به عصر ظهور بر دوش ما می‌آید.

اگر ما این را پذیرفتیم، حرکت به سمت ظهور به یک سرمایه بسیار عظیم نیاز دارد؛ یعنی وقتی شما این چشم‌انداز را در نظر گرفتید و وقتی شما به دین حداکثری معتقد شدید و وقتی شما به حکومت دینی معتقد شدید و وقتی شما معتقد شدید به اینکه ما باید به سمت جامعه‌ای حرکت کنیم که حقیقتاً حکومت دینی در او محقق می‌شود - همین‌طور که امام (ره) فرمودند و مقام معظم رهبری هم مکرر تکرار کرده‌اند که حکومتی که الان ما داریم، حکومت اسلامی نیست؛ ما به سمت تحقق حکومت اسلامی حرکت می‌کنیم؛ ما اولین گام را برداشته‌ایم؛ این حکومت، حکومتی است در

جهت تحقق حکومت دینی؛ گامی است به سمت حکومت دینی - اگر شما به این سمت حرکت کردید، بلافاصله باید بپذیرید که دیگر نمی‌توانید با شرق و غرب کنار بیایید. وقتی دشمن احساس کرد که شما به سمت یک تمدن دارید حرکت می‌کنید، دیگر نمی‌تواند با شما کنار بیاید.

بنابراین آماده‌سازی جامعه شیعه و جامعه جهانی برای عصر ظهور، برای تحمل لوازم این ولایت و برای پرداختن بهای تحقق این ولایت، آن چیزی است که ما باید خود را برایش آماده کنیم. اگر زمانی احساس کنیم که عصر ظهور با حیات اجتماعی ما ارتباطی ندارد (ما زندگی خودمان را می‌کنیم و عصر ظهور هم محقق می‌شود) این، تلقی غلطی است. اگر واقعا به سمت آن حرکت می‌کنیم و اگر می‌خواهیم برنامه‌ریزی کنیم برای حرکت جمعی به سمت عصر ظهور، باید بدانیم که بلافاصله در اولین قدم، درگیری با دشمن اتفاق می‌افتد؛ دشمنی که نه با نژاد ما مخالف است و نه با اینکه ما در درون تمدن مادی کار کنیم یا حتی رشد کنیم و جایگاه بالاتری پیدا کنیم و رتبه‌مان تغییر کند؛ دشمنی

که با ایده ما، با اعتقاد ما به مهدویت، با اعتقاد ما نسبت به حرکت به سمت جامعه حضرت مخالف است. این دشمن، مقابل ما صف آرایی می کند. این چیزی است که الان ما با آن مواجه هستیم. پس آنچه حرکت به سمت ظهور می طلبد، فرهنگ انتظار و آمادگی برای این مقابله است. فراهم کردن همه مقدرات و امکانات و ایجاد تهیأ و یک حرکت همه - جانبه در مقابل دشمن، آن چیزی است که ما از فرهنگ انتظار توقع داریم.

حالا برای اینکه ما بتوانیم روحیه فداکاری، روحیه گذشت، روحیه سرمایه گذاری برای تحقق آن جامعه و روحیه شهادت طلبی را در جامعه خودمان احیاء کنیم، بی تردید به احیاء فرهنگ عاشورا نیازمند هستیم. در واقع عاشورا هم یک گام بزرگ و یک حرکت عظیم در دستگاه نبی اکرم ﷺ به سمت عصر ظهور است. آشکارترین نقطه درگیری نبی اکرم ﷺ - به شکل بارز و شفاف - با تمامیت دستگاه ابلیس و فراعنه تاریخ، در عاشورا است که در آنجا فرهنگ شهادت محقق شده است. بنابراین اگر از این منظر

به عاشورا نگاه کنیم، عاشورا و کار سیدالشهدا^{علیه السلام}، مهم‌ترین گامی است که در دستگاه نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} به سمت عصر ظهور برداشته شده است.

حالا احیای آن فرهنگ و تأثیری که آن فرهنگ در آماده-
باش جامعه تشیع برای حرکت به سمت ظهور دارد چیست؟
این، نقطه دوم است. عاشورا چه فرهنگی را ایجاد کرده
است؟ ما برای اینکه به سمت عصر ظهور حرکت کنیم، باید
چگونه فرهنگ عاشورا را در جامعه خودمان احیاء کنیم؟
اصولا مفهوم شهادت چیست؟ و چرا شهادت برای شیعه
لازم است؟ و چه ضرورتی داشته که این شهادت اتفاق
بیفتد؟ و آیا این ضرورتی که اقتضا می‌کرد شهادت
سیدالشهدا^{علیه السلام} اتفاق بیفتد، این ضرورت اکنون هم زنده است
و اقتضا می‌کند که جامعه شیعه، در یک آماده‌باش تام و تمام
به سر ببرد؟

اینها و سلسله سوال‌های دیگری هست که در باب
فرهنگ عاشورا باید مطرح شود: فرهنگ عاشورا چیست؟
نقش عاشورا در تحقق جامعه موعود انبیا و اولیا الهی

چیست؟ حضرت به چه سمتی حرکت می کردند؟ و تأثیری که عاشورا در بیداری تاریخی بشر گذاشته چیست؟
جامعه موعود، جامعه ای است که بشر در آن پاک می شود، به عبادت خدا می رسد و همه به نقطه ای می رسند که ولایت ولی الله را می چشند و آن را درک می کنند و ظرفیت تحمل ولایت پیدا می شود، لذا حقایق و معارف ربانی، حقایق و اسرار ولایت افشا می شود و ۲۵ حرف از ۲۷ حرف علم در آن دوره تجلی می کند^۱ و همه، اهل اسرار می شوند، اهل شهود می شوند و به تعبیر من اهل مکاشفه می شوند؛^۲ آن چیزی که امروز خواص شیعه دارند.

۱. «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ جُزْأً فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءٌ أَنْ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْأَيْنِ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعَشْرِينَ جُزْأً فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْأَيْنِ حَتَّى يَبْثُهَا سَبْعَةٌ وَ عَشْرِينَ جُزْأً»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و على آبائه».

اگر جامعه موعود چنین جامعه‌ای است و شیعه به آن سمت حرکت می‌کند، به سمت طهارت، به سمت پاکی، به سمت پذیرش ولایت خدا و به سمت عبادت و بندگی حرکت می‌کند، نقش عاشورا در این تهذیب چیست؟ و ما چه رسالتی داریم؟ یعنی عاشورا چه نقشی را ایفا کرده است، ما بخواهیم و نخواهیم؟ و چه رسالتی را برای احیای فرهنگ عاشورا و احیای فرهنگ شهادت بر دوش ما گذاشته است؟ آیا بدون شهادت‌طلبی، بدون آمادگی برای فداکاری و بدون آمادگی برای اینکه انسان تمام هستی خودش را در راه محبوبش فدا کند، آیا رسیدن به آن مقام ممکن است؟ آیا تربیت نفوس، پرورش نفوس، آمادگی برای قرب و آمادگی برای عبادت، بدون آمادگی برای شهادت ممکن است؟ این از یک سو و از سوی دیگر آیا تحقق ولایت ولی‌الله بدون خون‌دادن و شهادت، ممکن و دست‌یافتنی است؟

حالا - ان شاء الله - بعد بحث می‌کنیم که شهادت، یک سکه دو روست. یک روی سکه، فداکاری همه‌جانبه برای تحقق وعده با محبوب است. شهید، آن کسی است که

عهدی با خدای خودش و با محبوب خودش دارد و همه هستی خودش را پای این محبت می‌ریزد و وفا می‌کند. آیا سلوک و قربی که ما دنبالش هستیم، آن انسانی که باید انسانِ حاملِ ولایتِ ولیّ الله باشد، بدون آمادگی برای شهادت، بدون فراغتِ نسبت به دنیا، بدون رسیدن به مقام زهد و بدون طالبِ شهادت بودن می‌تواند به آن مقام برسد؟ روی دوم سکه این است: غیر از تولی و ابراز محبت و عشقی که نسبت به خدای متعال و اولیای الهی در مفهوم شهادت هست - البته تعبیر عشق رسا نیست - تبری، اعلام براءت، موضع‌گیری، درگیری و مقابله با دستگاه دشمن هم در شهادت هست. آیا بدون این دو امر، بدون روح تولی و تبری، بدون روح اعلام وفاداری به محبوب و درگیری با دشمن، رسیدن به آن نقطهٔ موعود و مطلوب، ممکن است یا ممکن نیست؟

ابتدا اعتقاد تشیع را نسبت به فرهنگ ولایت و امامت تبیین کنیم و نگاه ما به امامت و ولایت اولیای معصوم^{علیهم‌السلام} و نقش این ولایت در رهبری بشر و تحقق عبادت باید ترسیم

شود. دو، جریان این ولایت و جامعه موعود باید ترسیم شود. آن جامعه موعودی که ما می‌خواهیم به سمت آن حرکت کنیم، چه جامعه‌ای است؟ آیا جامعه‌ای است که یک دام-پروری مدرن است؟ آیا جامعه‌ای است که در آن رفاه و امنیت مادی هست؟ آیا جامعه‌ای است که در آن بهره‌وری از دنیا توسعه پیدا می‌کند؟ یا نه، چنین جامعه‌ای نیست؟ جامعه موعود انبیا چیست؟

پس اصل ولایت و پایان تاریخ که جریان ولایت ولی‌الله است، باید ترسیم شود. بعد از اینکه ترسیم شد، حرکت به-سمت آن نقطه موعود و تحقق عاشورا در آن نقطه خاص تاریخ و نقش این حادثه عظیم در هدایت همه عالم به سمت عصر ظهور و رجعت و قیامت باید تبیین شود. بعد بر محور این دو، رسالتی که ما در قبال عاشورا و در قبال عصر ظهور داریم، به خصوص در شکل اجتماعی توضیح داده شود. اینها مطالبی است که - ان شاء الله - در جلسات آینده، به آنها خواهیم پرداخت. البته بخشی از این مباحث را در دوره‌ها و

سال‌های گذشته تقدیم کرده‌ایم. آنچه که برای تکمیل این بحث باقی مانده است - ان شاء الله - تقدیم می‌کنیم.

۵. ضرورت عزاداری سیدالشهدا و آداب آن

این ایام، ایام عزاداری سیدالشهدا^{علیه السلام} است. یکی از این مهم‌ترین کارهایی که ما در این ایام باید انجام بدهیم و ائمه هدا^{علیهم السلام} معصومین^{علیهم السلام} ما را به آن دعوت کرده‌اند و از وظایف جامعه شیعه برای تحقق خلافت امام زمان^{علیه السلام} است، احیای عزاداری سیدالشهدا^{علیه السلام} است. این امر از تأثیرگذارترین امور بر ظهور حضرت و تحقق جامعه مهدوی است. شاید هیچ چیز به اندازه گریه بر سیدالشهدا^{علیه السلام} و توجه به مصیبت حضرت، به شکل حقیقی، در تهذیب نفوس و آمادگی نفوس برای درک عصر ظهور تأثیرگذار نباشد. شاید یکی از جهاتی که ائمه هدا^{علیهم السلام} معصومین^{علیهم السلام} شیعه را به احیای امر عزاداری دعوت کرده‌اند و خودشان هم بیش از همه این امر را احیا می‌کردند، همین بوده است که آماده شدن جهان برای پذیرش خلافت الهی و اعلای کلمه توحید،

جز با احیای عاشورا و زنده‌نگه داشتن عاشورا ممکن نیست. اگر در دستگاه الهی برای اقامه کلمه توحید باید خونی ریخته می‌شده، این خون، ریخته شده است. از اینجا به بعد دیگر باید تجلیل شود و زنده‌نگه داشته شود.

لذا ائمه هدا^عت معصومین^ع به این امر بسیار توصیه می‌کرده‌اند. روایات در این باب متعدد است. به‌خصوص مرحوم ابن‌قولویه (ره) در کامل الزیارات این روایات را بسیار زیبا جمع‌آوری کرده‌اند.^۱ مرحوم صدوق (ره) این روایت را نقل می‌کنند که ریان بن شبیب می‌گوید: در روز اول محرم محضر امام رضا^ع رسیدم. حضرت، مطالب فراوانی را در باب عزاداری سیدالشهدا^ع فرمودند، از جمله اینکه فرمودند: «ریان بن شبیب! اهل جاهلیت هم حرمت ماه محرم را نگه می‌داشتند ولی این امت، حرمت این ماه را شکستند و در این ماه، اهل بیت پیامبر^ص را به شهادت رساندند و نوامیس حضرت را به اسارت بردند». بعد حضرت جمله‌ای فرمودند که من شرم دارم این جمله را ترجمه کنم ولی چون

کلام نورانی امام رضا^ع است، شاید خود جمله را خدمتتان تقدیم کنم. حضرت فرمودند: «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ اگر برای چیزی می‌خواهی گریه کنی، فقط برای امام حسین^ع گریه کن. هرکجا می‌خواهی گریه کنی، گریه خودت را فقط برای امام حسین^ع قرار بده. این موضوعی است که می‌ارزد برای آن گریه کنی. بعد فرمودند: «فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ»^۱.

۱. «عَنِ الرِّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرُّضَا^ع فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ أَصَائِمُ أَنْتَ قُلْتُ لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا^ع رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكَرِيَّا ﴿وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى﴾ فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَزَكَرِيَّا ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقَتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفْتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرَهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَوْا نِسَاءَهُ وَ انْتَهَبُوا نَفْلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^ع فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا

در روایت نورانی دیگری آمده است که اگر در روزی نام
امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام برده می شد، دیگر در آن

←

يُذْبِحُ الْكَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي
الْأَرْضِ شَبِيهُونَ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَ لَقَدْ
نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ فَهَمَّ عِنْدَ
قَبْرِهِ شَعْتُ غُبْرٍ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ شَعَارُهُمْ يَا
لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا ابْنَ شَيْبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام أَنَّهُ
لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ عليه السلام أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ تُرَابًا أَحْمَرَ يَا ابْنَ شَيْبٍ
إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ
كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ
سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزِرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا ابْنَ
شَيْبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرَفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَالْعَنَ
قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا
لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ
مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي
الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لَفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ
بَوْلَايَتِنَا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

روز کسی لبخند بر لبان امام صادق علیه السلام نمی دید؛^۱ چه محرم و چه غیر محرم.

باز در روایت نورانی است امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی محرم داخل می شد، کسی لبخند بر لبان پدر من نمی دید تا روز عاشورا که روز عزای پدرم بود.^۲ «السلام عليك يا ابا عبدالله و علي الارواح التي حلت بفنائك».

۱. «عَنْ أَبِي عُمَارَةَ الْمُتَشَدِّ قَالَ: مَا ذُكِرَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فِي يَوْمٍ قَطُّ فُرِئَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مُتَبَسِّمًا قَطُّ إِلَى اللَّيْلِ»؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۱.

۲. «قَالَ الرُّضَا علیه السلام إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هَتَكَ فِيهِ حُرْمَتَنَا وَ سَبَى فِيهِ ذَرَارِيْنَا وَ نَسَاؤُنَا وَ أَضْرَمَتِ النَّيْرَانُ فِي مَضَارِينَا وَ انْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلْنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرَثَنَا [يَا أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْرَثْنَا] الْكَرْبَ [وَ] الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحِطُّ الذُّنُوبَ الْعَظَامَ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمَ لَا يَرَى ضَاحِكًا وَ كَانَتْ الْكِتَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ

دیدم در مراسم زیارت عاشورا از بی‌بی صدیقه طاهره (س) برای عزاداری کردن بر سیدالشهدا^{علیه السلام} اجازه می‌گرفتند؛ رسم بسیار خوبی را بنا گذاشتند، کار بسیار خوبی است. وقتی زیارت می‌روید، به ما می‌گویند اول اجازه بگیرید، بعد وارد حرم شوید. از چه کسی اجازه بگیرید؟ از خدا، از رسول‌خدا^{صلی الله علیه و آله}، از ائمه هدایت معصومین^{علیهم السلام}، از ملائکه مقرب.^۱ چون می‌خواهید وارد محیط ولایت بشوید. همه کسانی که به نحوی برای ورود به این محیط حق دارند، باید به انسان اجازه بدهند. معنای اذن دخول، این است. این برای آن است که انسان بتواند به محیط ولایت ولی‌الله راه پیدا بکند؛ از

←

بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ^{علیه السلام}؛ «الامالی (للصدوق)، ص ۱۲۸.

۱. برای نمونه: «فَإِنِّي أَسْتَأْذِنُكَ يَا رَبِّ أَوَّلًا، وَ أَسْتَأْذِنُ رَسُولَكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ثَانِيًا، وَ أَسْتَأْذِنُ خَلِيفَتَكَ الْمَقْرُوضَ عَلَى طَاعَتِهِ فِي الدُّخُولِ فِي سَاعَتِي هَذِهِ إِلَى بَيْتِهِ، وَ أَسْتَأْذِنُ مَلَائِكَتَكَ الْمُؤَكَّلِينَ بِهَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُطِيعَةَ لِلَّهِ السَّامِعَةَ»؛ المزار الكبير، ص ۵۵؛ مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل دوم (اذن دخول).

محیط ظاهری اش تا محیط باطنی اش. معنای این حرف، غیر از این نیست. باید به انسان اجازه بدهند تا بتواند در ظاهر عزاخانه امام حسین^{علیه السلام} بنشیند و عزاداری کند. این اجازه تا ورود به ملکوت عزاداری امام حسین^{علیه السلام} لازم است.

در روایتی نورانی است که ابوهارون مکفوف می گوید: محضر امام صادق^{علیه السلام} رسیدم. حضرت فرمودند: «شعر بخوان در مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام}!» اشعاری را انشاء کردم، حضرت گریستند و اهل منزل هم گریستند. صدای ناله و ضجه اهل منزل بلند شد.^۱ بعد حضرت به من فرمودند: «ابوهارون!

۱. «عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} فَقَالَ لِي أَنْشِدْنِي فَأَنْشَدْتُهُ فَقَالَ لَا كَمَا تُنْشِدُونَ وَ كَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ: "أَمُرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ / فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةُ" قَالَ فَلَمَّا بَكَى أَمْسَكَتُ أَنَا فَقَالَ مَرُّ فَمَرَرْتُ قَالَ ثُمَّ قَالَ زِدْنِي زِدْنِي قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ: "يَا مَرْيَمُ قَوْمِي فَأَنْدَبِي مَوْلَاكِ / وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاسْعِدِي بِبُكَائِكَ". قَالَ فَبَكَى وَ تَهَايَجَ النِّسَاءُ قَالَ فَلَمَّا أَنْ سَكَنَ قَالَ لِي يَا بَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ^{علیه السلام} فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ثُمَّ جَعَلَ يَنْقُصُ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدَ - فَقَالَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ ثُمَّ قَالَ مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۵.

ملائکه‌ای که در اینجا می‌گریستند و من مشاهده کردم، بیش از انسان‌هایی بودند که گریستند. آنها شدیدتر گریه می‌کردند».^۱

راه‌پیدا کردن به ملکوت عزاداری امام حسین علیه السلام و اینکه به ما اجازه بدهند در این ایام وارد فضای ملکوت عالم بشویم و بینیم آنجا چه خبر است و اینکه در روایات دارد: «چهار هزار ملک برای یاری امام حسین علیه السلام آمدند و وقتی رسیدند که

۱. «عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ، فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَفَّانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَرَّبَهُ وَ أَدْنَاهُ، ثُمَّ قَالَ يَا جَعْفَرُ! قَالَ لَبَّيْكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: بَلَّغْنِي أَنْكَ تَقُولُ الشَّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ تُجِيدُ! فَقَالَ لَهُ نَعَمْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، فَقَالَ قُلْ فَأَنْشِدْهُ علیه السلام وَ مَنْ حَوْلَهُ حَتَّى صَارَتْ لَهُ الدَّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَ لَحِيَّتِهِ، ثُمَّ قَالَ يَا جَعْفَرُ وَ اللَّهُ لَقَدْ شَهِدَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ لَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَيْنَا أَوْ أَكْثَرَ، وَ لَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ يَا جَعْفَرُ فِي سَاعَتِهِ الْجَنَّةَ بِأَسْرَهَا وَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، فَقَالَ يَا جَعْفَرُ أَلَا أُزِيدُكَ! قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي، قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبْكَى بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ غَفَرَ لَهُ؛ رجال الکشی، ص ۲۸۹.

کار عاشورا به پایان رسیده بود و آنها دیگر موفق نشدند حضرت را یاری کنند و به همین خاطر اجازه گرفتند و ماندند و در گرد حرم حضرت و کنار قبر مطهر حضرت، صبح و - شب مشغول عزاداری برای حضرت اند و دائم عزاداری می کنند تا عصر ظهور امام زمان^ع در کنار حضرت بیایند و خون خواهی امام حسین^ع را بکنند^۱ و این حوادثی که در ملکوت عالم این روزها اتفاق می افتد که غلغله ای در ملکوت است و واقعاً

در بارگاه قدس که جای ملال نیست / سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

۱. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^ع هَبَطَ أَرْبَعَهُ آلَافَ مَلَكٍ يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ^ع فَلَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ فَرَجَعُوا فِي الْأَسْتِذَانِ فَهَبَطُوا وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ^ع فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعْتُ غَبْرٌ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَأْسُهُمْ مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ فَلَا يَزُورُهُ زَائِرٌ إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ وَلَا يُوَدِّعُهُ مُودِعٌ إِلَّا شَيَّعُوهُ وَلَا يَمْرُضُ مَرِيضٌ إِلَّا عَادُوهُ وَلَا يَمُوتُ إِلَّا صَلَّوْا عَلَى جَنَازَتِهِ وَاسْتَغْفَرُوا لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ وَكُلُّ هَؤُلَاءِ فِي الْأَرْضِ يَنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ^ع»؛ کامل الزیارات، ص ۱۹۲.

و اینکه به ما اجازه بدهند وارد به ملکوت عالم شویم و ملکوت عزاداری برای امام حسین علیه السلام را درک بکنیم و عزاداری امام حسین علیه السلام را لمس کنیم، منوط به اذن خدای متعال است، منوط به اذن اولیای معصوم علیهم السلام ماست و منوط به اجازه امام زمان علیه السلام است که به ما اجازه ورود به آن ساحت باطنی را بدهند و بتوانیم - ان شاء الله - زمانی حلقه عزاداری امام زمان علیه السلام را درک کنیم و صدای ناله حضرت را بشنویم که هر گوشی اگر صدای این ناله حضرت را بشنود، دیگر از او آرامش گرفته می شود «فَلَا تَذُبُّنَّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَا بَكِينَ عَلَيْكَ بَدَلُ الدَّمُوعِ دَمًا»^۱.

۱. [تعبیر حضرت علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه خطاب به سید الشهداء علیه السلام] «فَلَنْ أُخَرَّتْنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَ لَمْ يَنْصَبْ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا تَذُبُّنَّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً، وَ لَا بَكِينَ عَلَيْكَ بَدَلُ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَكَ وَ تَلَهَّفًا، حَتَّى أُمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْاِكْتِيَابِ».

روی این حساس باشید، التماس کنید که این اجازه را بدهند چون عزاداری برای امام حسین علیه السلام مقام عظیمی است؛ جزو اعظم عبادات است؛ هم مطهّر است هم مطهّر. اشک بر امام حسین علیه السلام هم طاهر است و هم مطهّر انسان است. روایت دارد شعله‌های جهنم را خاموش می‌کند.^۱ یک جلوه جهنم، باطن ماست، صفات رذیله ماست و معاصی ماست که خروج از محیط بندگی و ولایت است. گریه بر امام حسین علیه السلام این شعله‌ها را خاموش می‌کند و انسان را دوباره به محیط عبادت و ولایت برمی‌گرداند. خیلی مقام عظیمی است. باید التماس کنیم به امام زمان علیه السلام، التماس کنیم به اولیای معصوم علیهم السلام، به صدیقه طاهره (س) تا شفاعت کنند. اگر ما خودمان را از قبل آماده نکرده‌ایم و اگر تا حالا برای محرم آماده نشده‌ایم،

۱. «عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كَرْدِينِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... وَ مَا بَكَى أَحَدٌ رَحِمَهُ لَنَا وَ لَمَّا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ فَإِذَا سَأَلَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدِّهِ فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأُطْفِئَتْ حَرًّا حَتَّى لَا يُوجَدَ لَهَا حَرٌّ؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۲.

آنها برای ورود به محرم به ما آمادگی بدهند. اولیای خدا از فردای بعد از ماه رمضان و از روز عید فطر، برای ماه رمضان سال آینده و شب قدر آن آماده می شدند. دوستان ائمه علیهم السلام آنها که شب قدرشان در عاشورا و محرم اتفاق می افتد، از فردای عاشورا دوباره لحظه شماری می کنند. محرم که تمام می شود، لحظه شماری می کنند که دوباره محرم بیاید و خودشان را در دریای عزاداری امام حسین علیه السلام بیندازند تا - ان شاء الله - خدا به آنها لطف کند وارد محیط عزا شوند، باطن عزاداری سیدالشهدا علیه السلام را درک کنند، بارقه ای از عزای سیدالشهدا علیه السلام به جان آنها بیفتد، با این بلا، سالک شوند و آن راه طولانی برایشان کوتاه شود که «سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ اسْرِعْ»، «إِنَّ الْحُسَيْنَ... مِصْبَاحٌ هُدًى»^۱ و این چراغ نورانی در دل آنها برافروخته و روشن شود. اگر این کار را نکردیم - که معمولاً امثال بنده

۱. روایت معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف سیدالشهداء علیهم السلام: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۰.

غفلت داریم - فرصت‌ها می‌گذرد، حالا الان شب اول محرم است. واقعا از امشب جزو برنامه‌هایمان باشد که به صدیقه طاهره (س) التماس کنیم شفاعت کنند، به ما لطف کنند، اجازه بدهند وارد محیط عزاداری سیدالشهدا^{علیه السلام} شویم و آن صفای باطنی عزای سیدالشهدا^{علیه السلام} را درک و لمس کنیم؛ ان شاء الله!

گفتار ۲

مہدویت در امتدادِ درگیرِ تاریخِ حق و باطل

(اصول اعتقادِ مہدویت)

شب دوم محرم در مدرسه فیضیہ، ۱۳۸۳/۱۱/۲۲

در فرصت‌هایی که مزاحم عزیزانم هستم موضوعی را که مورد گفتگو قرار می‌دهم، بحث فرهنگ انتظار و عاشورا، و پیوند بین این دو امر، و مسئولیتی است که از ناحیه انتظارِ ظهورِ حضرت بقیت الله^ع از یک سو و توجه به حادثه عاشورا از سوی دیگر بر دوش تک تک ما و بر دوش جامعه ما می‌آید. اگر ما منتظر دولت حضرت بقیت الله^ع هستیم، آیا این انتظار، رسالتی هم بر دوش ما می‌آورد؟ یا خیر، فقط منتظر نشسته‌ایم که دیگری از راه برسد و کاری انجام بدهد؟ همچنین توجه ما به حادثه عاشورا و این اتفاق عظیمی که رخ داده و هتکی که نسبت به آستان مقدس سیدالشهدا^ع شده، آیا بار و مسئولیتی را هم بر دوش ما می‌گذارد؟ آیا غربت سیدالشهدا^ع، استنصار حضرت و آن یاری و کمکی

که خواستند، تکلیفی هم برای ما معین می‌کند یا خیر؟ این، موضوعی است که می‌خواهیم تقدیم کنیم.

پیشاپیش هم از همه عزیزان خودم عذرخواهی می‌کنم که گاهی بحث‌ها از متعارف منبر خارج می‌شود و سنگین می‌شود. امیدوارم من را ببخشید. دوست ندارم عزیزان را خسته کنم ولی شاید طرح بعضی بحث‌ها در جامعه امروز ما ضروری باشد؛ یعنی جزو معارفی است که در روایات اهل-بیت علیهم‌السلام آمده یا به آن اشاره شده و ما هم ناچاریم پیرامون آنها بحث کنیم.

بنابراین بحث را از فرهنگ انتظار شروع می‌کنم. این انتظاری که ما داریم، چه اصول و پایه‌هایی دارد و بر اساس چه اعتقاداتی است که منتظر وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام هستیم؟ بر اساس این اعتقاداتی که داریم، آن چیزی را که ما منتظر او هستیم چیست؟ این انتظار - که در روایات، فضیلت بزرگی برای آن بیان شده^۱ و گاهی «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ»^۲ معرفی

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، «باب فضل انتظار الفرج و مدح الشيعة في زمان الغيبة و ما ينبغى فعله في ذلك الزمان».

شده، یعنی بالاتر از این، عملی نیست و سرآمد عمل‌ها این است که انسان‌ها منتظر آن فرج و گشایشی باشند که بناست بشود - مبتنی بر چه اعتقاداتی است؟ انتظار چه چیزی است؟ یعنی بر اساس این اعتقاد، ما منتظر چه تحولی در عالم هستیم؟ باینکه این بحث را مکرر گفته‌ام ولی مجبورم حلقه این بحث را تکمیل کنم؛ لذا فقط اشاره می‌کنم.

بحث از جامعه موعود، بحثی است که مکاتب مختلف به آن پرداخته‌اند. حتی بسیاری از مکتب‌های مادی هم - که اصولاً معتقد به خدای متعال نیستند و معتقد نیستند که یک حکمتی بر دستگاه عالم حاکم است و یک اراده حکیمانه‌ای عالم را به سمت یک هدف پیش می‌برد - به یک جامعه آرمانی معتقدند؛ به قول خودشان یک مدینه فاضله و یک شهر موعود را وعده می‌دهند و آن شهر را توصیف می‌کنند.

←

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ؛ عیون اخبار الرضاؑ، ج ۲، ص ۳۶.

الان وقتی لیبرال دموکراسی یک جامعه موعود را تعریف می‌کند، این جامعه موعود را بر اساس اعتقاد به خدای متعال و حکمت حکیمانه او ترسیم نمی‌کند. یعنی معتقد نیست که خدای حکیم، جامعه بشری را به سمت جامعه لیبرال-دموکراسی پیش می‌برد بلکه می‌گویند خود عقلانیت بشر تدریجا رشد می‌کند و به جایی می‌رسد که یک جامعه موعود جهانی و یک جامعه مطلوب را می‌سازد. این اشخاص حتی اگر موحد هم باشند، این اندیشه آنها ربطی به اعتقاد توحیدی‌شان ندارد.

یا رقیب اینها، کمونیسم، که به یک جامعه موعود و به قول خودشان به کمون ثانوی معتقد بود و می‌گفت تاریخ به-سمت آن جامعه حرکت می‌کند و به آن نقطه می‌رسد و آن جامعه را هم ترسیم می‌کرد، باز آنها هم معتقد نبودند که یک اراده حکیمانه، جهان را به سمت آن جامعه حرکت می‌دهد؛ چنین چیزی نبود.

اگر در لیبرال دموکراسی مثلا وعده موج سوم و کلبه الکترونیکی تافلر را می‌دهند یا مکاتب دیگر که سایر

مدینه‌های فاضله در دنیا را وعده می‌دهند، چیزی نیست که بر اعتقاد به خدای متعال و اینکه خدای حکیم، عالم را آفریده و همین جهان را در پایان، به یک نقطه مطلوب می‌رساند، مبتنی باشد. چنین چیزی نیست. این‌طور هم نیست که وقتی یک جامعه موعود را مشخص می‌کنند، برای ما یک مسئولیت الهی تعریف کنند و بگویند: «ما برای رسیدن به آن جامعه موعود مکلف ایم و خدا رسالتی بر دوش ما گذاشته و ما هم باید به اندازه خودمان نقش ایفا بکنیم».

اصل اول: حرکت عالم به سوی منزلگاه مقصود ذیل حکمت و ربوبیت الهی

ولی اعتقاد ادیان الهی به خصوص اسلام و تشیع به «مهدویت» و به «اینکه جامعه جهانی به دست شخصی به نام وجود مقدس امام عصر^ع - که از فرزندان وجود مقدس رسول الله^ص هستند - به یک نقطه صلاح می‌رسد و همه چیز عالم بر مدار حق قرار می‌گیرد «يُعْطِ الْهَوَىٰ عَلَى

الْهُدَىٰ إِذَا عَطَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهُوَىٰ»^۱ و بعد از اینکه همه چیز آشفته شده و بر محور هوی می‌گردد و هوای نفس و شهوات، عالم را می‌گرداند، همه چیز به دست امام زمان ع بر محور حق و عبادت و بندگی برمی‌گردد و بر این مدار می‌چرخد، ناشی از اعتقاد به توحید است؛ یعنی پشتوانه آن اعتقاد این است.

ما می‌گوییم این‌طور نیست که جهان، یک عالم مادی بی شعورِ ازلی باشد بلکه یک خدای حکیم و مدبر، این جهان را آفریده و بعد هم در دل این خلقت، موجودی به نام انسان را آفریده است. انسان هم در دار دنیا آفریده نشده است؛ یعنی آغاز خلقت ما، در این دنیا نیست (انسان موجودی نیست که برای این عالم خاکی آفریده شده باشد. ظرفیت وجودی انسان، بیشتر از این است. استعدادهایی که به انسان داده‌اند، بیشتر از این است که در این دنیا به نتیجه و سامان

۱. «يَعْطِفُ الْهُوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ إِذَا عَطَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهُوَىٰ وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

برسد و فعلیت پیدا کند) بلکه قافلهٔ انسانی از دوردست راه افتاده، بعد هم از این عالم عبور می‌کند و وارد عوالم بعدی می‌شود تا می‌رسد به عالم قیامت و آخرت. بهشت است که قرارگاه اوست. البته به‌نوعی تعبیر «قرارگاه» هم در باب او دقیق نیست. بهشت منزلگاه انسان است؛ آنجاست که انسان منزل می‌کند. این دنیا و عوالم بعدی مَعْبَرِ انسان است تا به آن منزلگاه برسد.^۱

اصل دوم: رسیدن به مقام عبودیت، هدف حرکت دنیوی انسان

خدای حکیمی انسان را با ظرفیتی خاص آفریده است. برای اینکه آن ظرفیت‌ها فعال بشوند، او را از عوالمی عبور می‌دهد که متناسب با رشد اوست. یکی از این عوالمی که انسان را از آنها عبور می‌دهد، عالم دنیاست. سوال این است که انسان‌ها برای چه کاری در این عالم دنیا می‌آیند؟ آیا خدای متعال ما را آفریده که بیاییم اینجا بخوریم،

۱. رجوع شود به مباحث فلسفه تاریخ.

بیاشامیم، بخوابیم و غرایز خودمان را ارضاء بکنیم؟! یا نه، آنچه به ما داده، بیش از اینهاست و همه آنها برای این است که ما این سرمایه‌ها را هماهنگ کنیم و همه را با هم در یک مسیر به چرخش بیاندازیم که آن، مسیر عبادت و بندگی خدای متعال است؟

حالا اگر ما با تمام وجود همه توانایی‌هایمان را در یک مسیر قرار دادیم و به آنها آهنگ عبادت دادیم به گونه‌ای که «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرْدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»^۱، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که همه استعدادهای ما شکوفا می‌شود، ما به اندازه ظرفیت خودمان به قرب می‌رسیم، رحمت خدای متعال را می‌چشیم، دریچه‌های رحمت به سوی ما باز می‌شود، سرچشمه‌های رحمت به سوی ما می‌جوشد و ما می‌توانیم در نعمت‌های خدای متعال غرق شویم؛ تا درجه ما چقدر باشد: ممکن است به بهشت برسیم و ممکن است در این سیری که داریم، درجات پایین بهشت را هم پشت سر بگذاریم و به

آنجایی برسیم که به تعبیر روایات «مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ»^۱ نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است؛ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۲ آن چیزهایی که باعث روشن شدن چشم جانِ انسان است، آن قدر گران‌بهاست که هیچ کسی ندیده و نمی‌داند چه خبر است و نمی‌داند خدا برای آنها چه در نظر گرفته است. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» هیچ جانی واقف نیست که خدای متعال چه گوهرهایی را در نهان‌خانه خلقت برای اینها پنهان کرده است. این، مسیر ماست و ما باید به این نقطه برسیم. این هم اصل دوم.

۱. «[عن امیر المؤمنین (ع)]... وَ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ قَطْرَتٌ مِنْ دُمُوعِهِ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ مُكَلَّلًا بِالذُّرِّ وَ الْجَوْهَرِ فِيهِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ...» من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷.

۲. ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره سجده، آیه ۱۷.

اصل سوم: جایگاه و نقش اولیاء الهی در سیر انسان

بعد از این، اعتقاد دیگر ما این است که ما در رسیدن به مقام توحید و رسیدن به مقام عبودیت - که همه سیر ما باید همین باشد - و رسیدن به نور و رحمت و هدایت، محتاج انبیا و اولیایی هستیم که محور هدایت بشرند. آنها حقیقتاً خودشان عابد و اولّ موحّدند، بعد هم جریان هدایت و عبادت و توحید در جهان با سرپرستی آنها و با ولایت آنها و شفاعت آنها واقع می‌شود. ما در رسیدن به مقصد به سرپرستی و ولایت و هدایت آن انبیای الهی نیاز داریم. این هم اصل سوم است. این جزو اعتقادات ما و جزو فرهنگ مسلمان‌هاست.

بنابراین همه ما معتقدیم که خدای متعال برای هدایت ما، برای دستگیری ما و برای اینکه عبادت خدا در عالم جاری شود، انسان‌هایی را فرستاده تا آنها دست بشر را بگیرند و به سمت خدای متعال پیش ببرند.

این اعتقاد را قدری عمیق‌تر کنیم و یک لایه از روی این اعتقاد برداریم: اعتقاد شیعه این نیست که خدای متعال ابتدا



ما را خلق کرده و ما اصل هستیم، بعد هم برای هدایت ما و برای هدایت عالم، انبیا و این چهارده نور پاک^۱ را خلق کرده باشد! این طور نیست؛ بلکه هدف از خلقت، آنها هستند «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ»^۱ و برای عبادت آنها، عالم خلق شده است.^۲ خدای متعال هم متناسب با عبادت نبی اکرم^۳ و

۱. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۴ قَالَ: كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورٌ حَبِيبُهُ مُحَمَّدٌ^۵ قَبْلَ خَلْقِ الْمَاءِ وَالْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللُّوحِ وَالْقَلَمِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ آدَمَ وَ حَوَاءَ بَارِبَعَهُ وَ عَشْرِينَ وَ أَرْبَعُمِائَةٍ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ^۶ بَقِيَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاقِفًا يُسَبِّحُهُ وَ يَحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَ أَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّتَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَتْهُ»؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۷.

۲. نمونه دیگر، روایت ابوسعید خدری از نبی اکرم^۳ است که در آن آمده: «هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَفْضَلُ النَّبِيِّينَ وَ أَنْ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَ أَنَّ أَبِي آدَمَ^۷ لَمَّا رَأَى اسْمِي وَ اسْمَ عَلِيٍّ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ أَسْمَاءَ أَوْلَادِهِمْ مَكْتُوبًا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي هَلْ خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَكْرَمُ عَلَيْكَ مِنِّي فَقَالَ يَا آدَمُ لَوْلَا هَذِهِ

متناسب با عبادت امیرالمومنین[ؑ]، جهان را خلق کرده است؛ مثل اینکه خدای متعال برای ما دست و چشم و گوش و زبان را آفریده است اما ما را برای اینها نیافریده. این طور نیست که خدا جان ما را آفریده تا این چشم بچرخد و بگردد بلکه این دست و زبان و چشم و گوش را برای ما آفریده و متناسب با رشد ما قرار داده است. چشم و گوش و زبانی به ما داده که ما بتوانیم به وسیله آنها رشد کنیم. اصل، رشد ماست. این مرکبی که به ما داده و این قالبی که در این دنیا برای ما خلق کرده، متناسب با رشد ماست، نه اینکه ما را متناسب با او خلق کرده باشد. پس در این نگاه، خدای متعال اولیای الهی را آفریده، آنها اصل اند و بعد جهان را برای عبادت آنها آفریده است.



الْأَسْمَاءُ لَمَّا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً وَ لَا مَلَكاً مُّقَرَّباً وَ لَا نَبِيّاً مُّرْسَلاً وَ لَا خَلَقْتُكَ يَا آدَمُ؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۸۴.

اصل چهارم: سیر جمعی و هماهنگ عالم به سوی توحید

البته اینجا یک اصل دیگری هم هست که توجه به آن بسیار مهم است و آن اینکه گاهی ما وقتی می‌گوییم: «خدای متعال، ما را آفریده و به ما چشم داده تا با آن عبادت کنیم، به ما زبان داده تا با آن عبادت کنیم، گوش عطا کرده تا با آن بشنویم و به‌نوع دیگری با آن عبادت کنیم و خلاصه همه این اعضا را برای عبادت ما داده است و آنها را هم متناسب با ما خلق کرده» گاهی طوری تفسیر می‌کنیم که گویا این گوش و زبان و دست و چشم، هیچ ادراک و شعوری ندارند، در عبادت ما هیچ سهمی ندارند، آنها دیگر «رَبُّ الْعَالَمِينَ» ندارند، برای آنها ربوبیتی نمی‌شود و خدا آنها را رشد نمی‌دهد و آنها را فقط برای رشد ما خلق کرده است. ما چون خودمان گاهی این کارها را می‌کنیم، به عالم هم همین نگاه را داریم؛ مثل اینکه گاهی وقتی نجاری می‌کنیم، طوری کار می‌کنیم که در آخر کار، بُراده‌ها را دور می‌ریزیم و دیگر، کاری با آنها نداریم؛

چون واقعا آشغال است، به هیچ دردی نمی خورد و فقط برای زباله دانی خوب است. دستگاه خدای متعال این جور نیست. این طور نیست که خدای متعال اگر بدن را برای ما آفریده، این بدن، زباله باشد و دور ریخته شود. درست است که اصل، وجود ماست و این بدن و پیکره را هم برای ما خلق کرده ولی این بدن را هم به گونه ای خلق کرده که او هم با عبادت ما رشد می کند. او هم اگر در استخدام ماست، چون رشدش در این است که ما با او عبادت کنیم.

بنابراین خدای متعال، جهان را کاملا هماهنگ خلق کرده است. در این پیکری هم که به ما داده، میل به قرب، میل به عبادت قرار داده است: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛^۱ هر چه در آسمان و زمین است، تسبیح گوی خداست، اینها هم موجود زنده اند، اینها هم تسبیح می گویند. اگر خدا اینها را به انسان داده و برای او آفریده و مسخر او

۱. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ سوره جمعه، آیه ۱.

کرده، چنانچه در اختیار اراده مومن قرار بگیرند، آنها هم رشد می‌کنند، آنها هم به قرب می‌رسند، آنها هم به کمال می‌رسند. این مثال گفته‌ام: وقتی مومن غذا تناول می‌کند، این‌طور نیست که فقط خودش انرژی و توان می‌گیرد و با این انرژی، عبادت می‌کند. درست است که خدای متعال غذا را برای ما خلق کرده، نه ما را برای غذا؛ این غذا توانی است که آن‌افاناً خدا به ما می‌دهد تا با این توان، مجدداً عبادت کنیم، رشد کنیم و وجودمان توسعه پیدا کند. بعد هم ملکوت عالم را طوری خلق کرده که وقتی ما عبادت می‌کنیم، عبادت ما برای ملائکه در آن عالم ملکوت، طعام می‌شود و آنها منتظرند تا این طعام در اختیار آنها قرار بگیرد و با آن کار کنند.

نبی اکرم ﷺ فرمودند: وقتی من به معراج رفتم، دیدم بعضی از ملائکه با خشت طلا و نقره خانه می‌سازند. پرسیدم: جبرئیل! اینها چه می‌کنند؟ گفتند: برای مومنین خانه می‌سازند. پرسیدم: پس چرا گاهی مشغول اند و گاهی دست برمی‌دارند؟ جبرئیل گفت: یا رسول‌الله! اگر برایشان از دنیا

مواد و مصالح برسد، اینها می سازند. وقتی نرسد، دست برمی دارند. گفتم: مصالحش چیست؟ گفتند: تسبیحات اربعه!^۱

حالا اینکه حقیقت این اذکار چیست و چه طور می شود که این اذکار به مصالح عالم ملکوت تبدیل می شود و ملکوت اعمال ما چیست، اینها سخن دیگری است. ولی در هر صورت، عمل ما یک ملکوتی دارد. وقتی تسبیح می گوئیم، «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می گوئیم، این عمل، ملکوتی پیدا می کند. وقتی در عالم ملکوت می رود، تازه موضوع کار برای ملائکه درست می شود و آنها شروع می کنند به کار کردن. البته آنها هم

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قِيَعَانَ تَفْقُ [يَقْق] وَ رَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ رَبَّمَا أُمْسَكُوا فَقُلْتُ لَهُمْ مَا لَكُمْ رَبَّمَا بَنَيْتُمْ وَ رَبَّمَا أُمْسَكْتُمْ فَقَالُوا حَتَّى تَجِيئَنَا النَّفَقَةُ فَقُلْتُ وَ مَا نَفَقَتُكُمْ فَقَالُوا قَوْلُ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِذَا قَالَ بَنِينَا وَ إِذَا أُمْسَكَ أُمْسَكْنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱.

مشتاق این کار هستند. خیال نکنید خسته می شوند! هرگز از کاری که می کنند خسته نمی شوند بلکه مشتاق اند. عبادت آنها این است که با اعمال مومنین کار می کنند و آنها را به بهشت تبدیل می کنند؛ مثل کشاورزی که مشتاقانه دانه را کشت می کند و دنبال مزد خودش هست، اینها هم مشتاقانه بر عمل مومن را کار می کنند.

می بینید که این، یک جریان به هم پیوسته است. بنابراین درست است که خدای متعال طعام را برای انسان آفریده ولی وقتی مؤمن آن را می خورد، چون جذب بدن او می شود و در واقع از یک مسیر اراده نورانی عبور می کند، به انوار عالم ملکوت تبدیل می شود. معبر این طعام برای رسیدن عالم ملکوت، اراده مومن است. این هم یک نکته مهم است. اگر گفته می شود خدای متعال، عالم را برای نبی اکرم ﷺ آفریده، معنایش این نیست که به عالم ظلم شده است. حقیقتاً رشد عالم، قرب عالم، به ضیافت رسیدن عالم، این است که جذب اراده نبی اکرم ﷺ شود. به تعبیر دیگر شفاعت نبی اکرم ﷺ است که عالم را به قرب و کمال می رساند. این

معنای این است که «خدا عالم را برای آنها آفریده»؛ معنایش این نیست که دیگران تفاله هستند و دور ریخته می‌شوند. این‌طور نیست. دیگران به طفیل حضرت خلق شده‌اند و اگر جذب عبادت ایشان شوند، رشد می‌کنند. اگر اراده یک مومن جذب اراده ولی الله شود، فانی شود، متصل شود، آن-وقت خود این اراده، نورانی می‌شود، نور می‌گیرد، پرتو می‌گیرد، رشد می‌کند، به بهشت راه پیدا می‌کند. راه یافتن به ملکوت عالم، از مسیر اراده ولی الله است.

همین‌طور که اگر مومن این غذا را نخورد، می‌پوسد ولی اگر بخورد، انرژی بدن مومن می‌شود و او با آن انرژی، نماز شب می‌خواند و نماز شب، ملکوت پیدا می‌کند و در نهایت، این طعام، غرق در عالم ملکوت می‌شود - البته باید از اراده مومن عبور کند - وقتی اراده ما تسلیم ولی خدا شد و خود را به او سپردیم و در اراده او جذب و غرق شدیم، از طریق اراده او به عالم بالا راه پیدا می‌کنیم و از طریق عبادت او به قرب خدا می‌رسیم. شاید یک معنای «بنا

عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ^۱ همین باشد؛ به وسیله ما! خدا عبادت می‌شود. به وسیله ما! برای همه معرفت خدا حاصل می‌شود. اگر ما هستیم که باید به مقام معرفت برسیم، زمانی این مقام برای ما حاصل می‌شود که غرق در ولایت ولی‌الله بشویم، جذب در ولایت آنها بشویم، فانی در آن ولایت بشویم. فنانی در ولایت معصوم^{علیه السلام} طریق قرب ماست. اگر انسان‌ها

۱. «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بصائر الدرجات، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند). این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بِعِبَادَتِنَا عِبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عِبْدَ اللَّهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمُ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه السلام} يَقُولُ نَحْنُ وَلِأَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِيَّةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عِثْرَتُهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱.

برای مقام توحید و برای مقام ولایت خلق شده‌اند و باید به مقام ولایت‌اللهی برسند و باید ولی‌الله بشوند و باید به مقامی برسند که هیچ چیز جز خدا در وجودشان نباشد، راهش این است که از مسیر ولایت و اراده آنها عمل کنند، جذب شوند، فانی شوند، غرق شوند. پس این هم یک اصل!

خدای متعال عالم را برای عبادت نبی اکرم^ص و سجده حضرت آفریده ولی اگر عالم، جذب این سجده شد، با سجده ایشان همه عالم به کمال و قرب می‌رسند. حضرت، همه عالم را به سمت خدا حرکت می‌دهد. این، نگاه باطنی است. چهره ظاهری آن همین است که خدای متعال انبیایی را فرستاده و آنها را مأمور کرده است دست ما را بگیرند و به عالم بالا ببرند. خدا ما را برای آن مقام آفریده و انبیا هم بعد از اینکه خودشان این مسیر را طی کرده‌اند، آمده‌اند دست ما را هم بگیرند و به عالم بالا ببرند. یک مقدار باطنی‌تر مسئله، این است که عالم برای عبادت نبی اکرم^ص خلق شده و هر کس می‌خواهد رشد کند و به کمال برسد باید جذب عبادت حضرت شود. این هم یک اصل!

اصل پنجم: خلقت تبعی جبهه شیطان و درگیری او با جبهه حق

در کنار این جریان، یک جریان دیگری هم اتفاق افتاده است: خدای متعال وقتی اراده و اختیار را آفرید و به موجوداتی اجازه داد که تصمیم بگیرند و خودشان مسیر خودشان را معین کنند، معصیت و عصیان هم اتفاق می افتد. پس یک دستگاه دیگری هم درست می شود به نام دستگاه ابلیس، دستگاه معصیت، دستگاه فراعنه تاریخ.

ولی غرض خدای متعال این نبوده است که دستگاه ابلیس را خلق کند. این طور نیست که این دستگاه، هدف اصلی خلقت باشد؛ یعنی این طور نیست که خدای متعال در کنار خلقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و خلقت بساط عبادت و بندگی حضرت و ملکوت عالم و عالم ملائکه و عالم انوار و مومنین، یک دستگاه موازی هم خلق کرده باشد و دو هدف مستقل، در عرض هم از این دو دستگاه داشته باشد و آن دستگاه (دستگاه ابلیس، دستگاه شیطنت، دستگاه استکبار) هم مهم باشد! این طور نیست. خلقت آن دستگاه، یک خلقت

تبعی است. مهلت او، یک مهلت تبعی است. اراده‌ها در عالم دنیا باید دو راه داشته باشند تا بتوانند اختیار کنند، انتخاب کنند و رشد کنند.

دو دستگاه در عالم درست شده و این‌طور نیست که خدای متعال فقط دستگاه نبی اکرم^ﷺ را امداد کند. بله! هدف اصلی، دستگاه امام زمان^ﷺ و دستگاه نبی اکرم^ﷺ است و این دستگاه است که امداد می‌شود ولی به تبع این دستگاه، دستگاه ابلیس هم امداد می‌شود ﴿كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ﴾^۱ به او هم مهلت داده می‌شود ولی به تبع است.

رشد و امداد دستگاه ابلیس، موازی دستگاه حضرت نیست. تا جایی کمک می‌شود که در مسیر کمال عالم، در مسیر کلی عبادت نبی اکرم^ﷺ و در مسیر رشد حقیقی عالم است. لذا مهلتی هم که به او می‌دهند و کمکی هم که به او می‌کنند، متناسب است. این‌طور نیست که او اگر می‌خواهد دستگاه ایمان را برچیند - همان‌طور که روز اول رجز خواند

۱. ﴿كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۲۰.

و گفت: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱ بر سر راه مستقیمشان می‌نشینم و ﴿لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ﴾^۲ در دلشان اُمْنیه و هوس ایجاد می‌کنم و به آنها فرمان می‌دهم و ﴿لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳ دنیا را در نظرشان زیبا می‌کنم و آنها را اغوا می‌کنم - خدای متعال به او اجازه دهد، هر کاری می‌خواهد، بکند و هرگونه اغواگری که می‌خواهد، بکند. این طور نیست بلکه محدود است. لذا به او می‌گویند: هر کار که می‌خواهی بکن ولی بر بندگان من مسلط نمی‌شوی ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^۴. او می‌گوید: تا

۱. ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۶.

۲. ﴿وَأَلْضَلْنَهُمْ وَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلَيَكُنَّ أَذَانَ الْإِنْعَامِ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانُ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۳. ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۳۹.

۴. ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۴۲.

قیامت به من مهلت بده ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.
 می‌گویند: نه، مهلت تو، مهلت معینی است ﴿فَإِنَّكَ مِنَ
 الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛^۱ این طور نیست هرچه تو
 بخواهی، بدهیم. پس این هم یک اصل: یک دستگاه دیگری
 هم در این عالم هست، دستگاه استکبار.

بین این دستگاه و دستگاه توحید جنگ و درگیری است.
 این درگیری هم از سرآغاز بوده و ادامه خواهد داشت؛
 درگیری بین ایمان و کفر، بین استکبار و عبادت، و بین تقوا
 و معصیت. این درگیری در عالم بوده و فقط دو دستگاه هم
 در عالم درست شده است.

اعتقاد ما به مهدویت، چنین اعتقادی است. همه اینها در
 آن هست. دستگاهی که در خلقت است: دستگاه انبیا و
 اولیا، و دستگاه شیاطین و فراعنه تاریخ و کفار و منافقین
 است. بین اینها هم درگیری و جنگ است. موضوع درگیری
 چیست؟ آیا موضوع اصلی درگیری، بر سر دنیا و جلوه‌های

۱. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ *
 إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ سوره ص، آیات ۷۹ - ۸۱.

دنیاست یا نه، موضوع اصلی درگیری، بر سر ایمان و کفر است، بر سر عبادت و معصیت است؟ انبیا می‌خواهند عالم را به سمت عبادت خدا ببرند، ابلیس هم می‌خواهد عالم را به سمت معصیت ببرد. انبیا می‌خواهند ارواح را جمع کنند، آنها را هدایت کنند، به یک روح واحد تبدیل کنند و همه با هم هماهنگ، خدا را عبادت کنند. همان‌طور که یک انسان می‌خواهد همه توانایی‌هایش، لشکر اراده‌اش، روحش، فکرش و حواسش را هماهنگ کند تا همه، خدا را عبادت کنند، انبیا هم می‌خواستند همه ارواح را هماهنگ کنند تا یک آهنگ داشته باشند: آهنگ عبادت، آهنگ بندگی؛ همه زندگی مردم بشود خداپرستی.

پس اساس نزاع از اینجا شروع می‌شود که انبیا می‌خواهند عبادت خدا را تبدیل کنند به همه زندگی بشر، همه زندگی اجتماعی و تاریخی بشر بشود عبادت. شیطان و ابلیس و دشمنان انبیا هم می‌خواهند همه زندگی بشر را تبدیل کنند به استکبار و نفسانیات و پرستش نفس و ارضای نفس. این، اساس درگیری در جهان است.

انبیا می خواهند پرستش اجتماعی و تاریخی خدای متعال را راه بیندازند. نه تنها می خواهند یکی یکی نفوس را هدایت کنند بلکه می خواهند این نفوس را به هم گره بزنند - مثل قوای ما که به هم گره خورده و ما یک انسان شده ایم - همه یک روح بزرگ بشوند و این روح بزرگ، خدا را بر محور عبادت انبیا عبادت کند. ابلیس هم می خواهد همه ارواح را دور خودش جمع کند و بیماری مُسری خودش، استکبار خودش، شیطنت خودش، گردنفرازی خودش در مقابل خدا و اولیای خدا، و عداوت خودش با خدا و انبیا و اولیا را به همه سرایت دهد^۱ تا همه در مسیر دشمنی با خدا حرکت کنند و همه دنبال نفس شان باشند. این دو جریان در عالم درگیر می شوند.

۱. اشاره به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام از شیطان در نهج البلاغه: «فَاَحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّيَكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفْزِكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ [رَجَلِهِ] فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَ أَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «التحذير من الشيطان».

اصل ششم: رشد تدریجی عالم به سوی کمال

اصل دیگر این است که بلوغ عالم در چشیدن طعم عبادت و بندگی و آمادگی عالم و رشد ظرفیت انسان‌ها به حدی که با همه وجودشان مشتاقانه خدا را عبادت کنند - یعنی این‌طور نباشد که گاهی با خدا باشند و گاهی از خدا جدا بشوند - این، تدریجاً اتفاق می‌افتد.

وقتی انسان تصمیم می‌گیرد موحد و خالص بشود، باید منازل و مراحل را پشت سر بگذارد. این‌طور نیست که شب بخوابد و صبح بیدار بشود، موحد شده باشد. باید سال‌ها رنج و زحمت بکشد، قدم به قدم طعم ایمان را بچشد؛ «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»؛^۱ بر قلوب شما حرام است شیرینی ایمان را بچشید تا زمانی که

۱. «عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يَجِدُ الرَّجُلُ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ حَتَّى لَا يُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۲۸.

از دنیا فارغ شوید. تا دل از دنیا نکنید و از سر سفره دنیا
برنخیزید، شیرینی عبادت و ایمان در کام شما زنده نمی‌شود
و آن حلاوت‌ها را نمی‌توانید بچشید.

چه‌طور وقتی مومن می‌خواهد حرکت کند، آرام‌آرام پیش
می‌رود، قدم به قدم سیر می‌کند تا به مقامی می‌رسد که کم-
کم غرق می‌شود و جذب می‌شود و به مقاماتی که ارباب
معرفت گفته‌اند و در معارف ما هم آمده می‌رسد و در آن
مقام جز خدا دیگر نمی‌بیند و هرچه می‌بیند خدا می‌بیند و
به تعبیر آقایان، فانی می‌شود (اراده‌اش در مشیت خدای متعال
فانی می‌شود) و جز آنچه خدا می‌خواهد نمی‌خواهد و جز
آنچه خدا می‌پسندد نمی‌پسندد، چه‌طور این، تدریجا اتفاق
می‌افتد، بشر هم اگر بخواهد در سیر اجتماعی خودش به
جایی برسد که بفهمد همه زندگی‌اش، همه همکاری‌هایش،
همه تعاون‌هایش، همه همدلی‌هایش و همه همفکری‌هایش،
همه، باید آهنگ خدا پیدا کند، همه، باید آهنگ سجده خدا
داشته باشد و همه غرق در سجده خدا بشوند، این، امری
است که تدریجا اتفاق می‌افتد.

این امر تدریجی هم بر محور ولایت معصومین علیهم السلام اتفاق می افتد. آنها هستند که ولایت و سرپرستی شان آرام آرام بشر را رشد می دهد. یک معلم اخلاق و یک مربی که یک شاگرد و یک سالک را رشد می دهد چه می کند؟ این شاگرد قدم به - قدم تحت سیطره روح این مربی قرار می گیرد. آنها که مربی دارند، آنها که معلم الهی دارند، آنها که خدا یک معلم برایشان می فرستد، چه اتفاقی برایشان می افتد که رشد می کنند؟ حقیقت این است که یک معلم الهی، تدریجا این شاگرد را جذب روح خودش می کند و از عبادت خودش و از سرمایه ای که خدا به او داده برای رشد این شاگرد سرمایه گذاری می کند؛ مثل مادری که کودک را شیر می دهد و او را تغذیه می کند. حقیقتا اگر مربی، معلم الهی باشد، این طور است؛ این روح را تحت تربیت می گیرد، تدریجا او را سیر می دهد، هدایت می کند، جذب می کند و با خودش می برد.

سیر عالم به سمت عبادت و اینکه جهان به بلوغی برسد که همه مومنین بخواهند با همه وجود، خدا را عبادت کنند،

این، یک سیر تدریجی است و باید مراحل پست سر گذاشته شود؛ مثل یک انسانی که در زندگی فردی اش می خواهد به توحید برسد؛ این، قدم به قدم می رسد: اول ممکن است شرک آشکار هم داشته باشد. زیر نظر مربی قدم به قدم کار می کند تا اینکه تدریجا شرک جلی می رود ولی شرک خفی در باطنش می ماند. آن شرک های آشکار را برمی دارد ولی شرک هایی در لایه های پنهانی و اخفی می ماند. اگر با این مربی حرکت کرد، کم کم صاف می شود، خالص می شود، شیطنت هایش، ناخالصی هایش، هوی هایش، تعلقاتش به دنیا، تعلقاتش به ابلیس و استکبارش گرفته می شود و می شود یک روح خاشع خاضع عابدِ موحد.

اینکه انسان ها بخواهند به صورت اجتماعی به جایی برسند که نه فقط در زندگی فردی شان خدا را بخواهند بلکه همه همفکری شان، همه همدلی شان و همه همکاری شان هم شدت پیدا کند و هم آهنگ خدا را داشته باشد و لحظه به - لحظه همدل تر شوند، همفکرتر شوند، همکارتر شوند و این تعاون و همکاری شان آهنگ عبادت پیدا بکند، این، امری

است که دفعتاً واقع نمی‌شود؛ یعنی ممکن نیست در زمان حضرت نوح علیه السلام این اتفاق بیفتد؛ ممکن نیست این اتفاق در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام و حتی در آغاز ظهور اسلام اتفاق بیفتد. این چیزی است که باید انبیا یک‌به‌یک بیایند و فداکاری کنند، ایثار کنند، - بعد عرض می‌کنم - بلاها را تحمل کنند تا عالم قدم‌به‌قدم با بلای انبیا و با بلای مومنین رشد کند. بفهمند که باید خدا را پرستید و باید از بت پرستی آزاد شد. پس این، یک امر تدریجی است.

اصل هفتم: وساطت و شفاعت اولیاء در عبادت جمعی و تاریخی عالم

اصل دیگری که به‌عنوان یک اصل اساسی در انتظار است این است - البته جای تأمل و دقت دارد - : همین‌طور که اشاره کردیم اگر یک سالک بخواهد به خدا برسد، باید یک معلم راه‌رفته قدم‌به‌قدم او را ببرد و جذب کند و شفاعت کند. در این سیر سالک، این معلم الهی حقیقتاً عبادت می‌کند که از او دستگیری می‌کند. بی‌کار که نیست، هوس که ندارد. خودش عبادت کرده، حالا مأموریت پیدا

کرده دست این شاگرد را بگیرد. شما شنیده‌اید گاهی فلان معلم الهی مثلاً به هندوستان سفر می‌کرده است. می‌پرسیدند: «آقا! هندوستان چه کاری داشتید؟» می‌گفته است: «نفس مستعدی آنجا بود و من مأموریت پیدا کردم بروم دستش را بگیرم و یک قدم جلو ببرم». این معلم الهی که دنبال هوس نیست، دنبال هوی نیست. او می‌گردد آن مأموریت الهی را پیدا می‌کند و به‌عنوان عبادت، این بار را به‌دوش می‌کشد و از یک نفس مستعد شفاعت می‌کند و حتی برای او سرمایه‌گذاری هم می‌کند؛ از جان خودش، از خواب خودش، از مناجات خودش و از عبادت خودش سرمایه‌گذاری می‌کند. آنها که معلم الهی بودند، این‌طور بودند. فقط دستورالعمل نمی‌دادند. لحظه‌به‌لحظه از شاگرد مراقبه می‌کردند، نصف‌شب‌ها دعا می‌کردند، سرمایه‌گذاری فراوان می‌کردند تا یک نفر را از آب‌وگل بیرون بیاورند. این، معلم است که باید سرمایه‌گذاری کند. البته شاگرد هم باید مستعد باشد و قدم‌به‌قدم استعدادش را بروز بدهد. اگر جایی توقف کرد، معلم هم دیگر توقف می‌کند.

اگر عالم می‌خواهد جذب در عبادت شود، عبادت اجتماعی و تاریخی اتفاق بیفتد، همه عرصه‌های زندگی بشر بشود خدا و بوی خدا بدهد، ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ﴾^۱ پیدا بکند، روح ایمان در همه زندگی بشر جاری شود، همه عالم بشود یک سجده خدا و اگر عالم می‌خواهد به جایی برسد که وقتی کسی از مقام بالا، ملکوت عالم را نگاه کند، ببیند همه بشریت در حال سجده اند، همه عالم شده کعبه، همه عالم شده مسجد، می‌آشامند سجده است، می‌خورند سجده است، همکاری می‌کنند سجده است، تمدن می‌سازند سجده است، فکر می‌کنند سجده است، می‌خواهند سجده است، همه چیز، سجده است - آن هم نه اینکه تک‌به‌تک خدا را سجده می‌کنند، نه! همه جهان در حال سجده اند - اگر عالم می‌خواهد به این نقطه برسد، چه اتفاقی باید بیفتد؟ آن اتفاق این است که ولی خدا آرام آرام دست جهان را بگیرد و با ولایت خودش عالم را جلو ببرد؛ «دستم بگیرفت و پا به پا

۱. تعبیری در قرآن کریم: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۳۸.

برد).^۱ معنای «أَنَا وَ عَلِيَّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۲ ما دو پدر این امت هستیم، همین است. امام مثل مادرِ مهربان است، مثل برادرِ مُشفق است.^۳ واقعا نبی اکرم ﷺ شفاعت می کند. کسی که معراج رفته، «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان»،^۴ جبرئیل به ایشان عرض می کند: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلُهُ لَأَحْتَرَقْتُ»؛^۵

۱. «دستم بگرفت و پا به پا به برد/ تا شیوه راه رفتن آموخت»؛ مصرعی از شعر «مادر» ایرج میرزا.

۲. حدیث معروف رسول خدا ﷺ که در منابع شیعه و عامه ذکر شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴، «باب أن الوالدین رسول الله و أمير المؤمنین صلوات الله علیهما».

۳. برای نمونه در روایت معروف و مفصل امام رضا ﷺ در توصیف مقام امامت آمده است: «الْإِمَامُ الْأَنْبِیُّ الرَّفِیقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِیقُ وَالْأَخُ الشَّفِیقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴. «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان/ قال و مقال عالمی می کشم از برای تو»؛ بیتی معروف از حافظ شیرازی.

۵. در روایت ابن عباس از معراج آمده است: «فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى فَانْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ فَقَالَ جِبْرِیْلُ تَقَدَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلُهُ لَأَحْتَرَقْتُ»؛ مناقب آل

جایی پا می‌گذارید که احدی پا نگذاشته و من جبرئیل هم اگر یک سرانگشت جلو بیایم می‌سوزم (مجاز نیستم، نمی‌توانم)، چنین انسانی از معراج برمی‌گردد و با ما خاکی‌ها همنشین می‌شود؛ واقعا چه کار دارد؟ آیا غیر از این است که دارد با این ارواح و نفوس کار می‌کند و گام‌به‌گام این روح‌ها را دورهم جمع می‌کند و به همدیگر گره می‌زند و عبادت درست می‌کند؟!

این را قبلاً^۱ توضیح داده‌ام اما اینجا یک مقداری این مطلب را باز کنم. اگر انسان‌ها بخواهد رابطه‌هایشان و همه زندگی‌شان به عبادت خدا تبدیل شود، اولاً باید دائماً رابطه‌هایشان گسترش پیدا کند، با هم مرتبط شوند، با جهان هم مرتبط شوند، نباید رابطه‌ها را قطع کنند؛ ثانیاً همه ارتباط‌ها باید از محور ارتباط با ولی خدا عبور کند. آن محور باید محور هماهنگی همه رابطه‌ها باشد. اگر می‌خورد، ارتباط با غذایش از محور ارتباط با ولی خدا باشد. اگر

دوست می‌گیرد، ارتباط با دوستش از محور ارتباط با ولی - خدا باشد.

این مثال را مکرر عرض کرده‌ام: ارتباط‌هایی که شبکه‌های مخابراتی با هم برقرار می‌کنند، همه از طریق شبکه مرکزی است. همه ارتباط‌ها از آنجا عبور می‌کند. ارتباط جامعه مومنین هم همین‌طور است. همه ارواح، بر محور ولی خدا قدم‌به‌قدم رشد می‌کنند و به جایی می‌رسند که همه جذب در ولایت ولی خدا می‌شوند. همه، با آهنگ سجده او خدا را عبادت می‌کنند؛ «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ».

جامعه موعودی که ما به دنبال آن هستیم، چنین جامعه - موعودی است. این اعتقادات، پشت سر آن است. این‌طور نیست که بگوییم: «آقا! ارابه تاریخ، جبراً به سمت جایی حرکت می‌کند. ما هم کاره‌ای نیستیم!» ما می‌گوییم: ربوبیت خدای متعال، عالم را به سمت عصر ظهور می‌برد؛ چون عالم را برای آنجا آفریده است. مهلت دستگاه ابلیس و باطل تمام می‌شود. برای باطل و دنیاپرستی، عالم را خلق نکرده‌اند. این

که لغو و لهُو است. مهلت او تمام می‌شود. جریان عبادت، فراگیر می‌شود. این، معنای جامعه موعود است.

این جریان ربوبیتِ خدای متعال از طریق ولایت انبیا و اولیا تدریجاً عالم را می‌برد. این ولایت، واسطه عبادت و قرب است. عصر ظهور، عصری است که همه اراده‌های مومنین در همه رابطه‌هایشان و در همه تصمیم‌گیری‌هایشان غرق در ولایت ولیّ الله است و مومنین به تبع او تصمیم می‌گیرند؛ دست و چشم و گوش و زبان ولی خدا می‌شوند؛ لذا به تبع او سجده می‌کنند. همان‌طور که اندام ما به تبع ما سجده می‌کند، همه مومنین به تبع ولی خدا سجده می‌کنند.

شما این روایات را چه‌طور معنا می‌کنید؟! روایاتی که طینت مومن را بیان می‌کند، می‌فرماید: «ارواح مومنین، از مرتبه بدن ما آفریده شده است. بدن ما از علیین است و روح مومن هم از علیین است؛ لذا به ما متمایل اند».^۱ همین‌طور

۱. «عَنْ أَبِي الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا أَبَا الْحَجَّاجِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ شَيْعَتَنَا مِنْ طِينَةِ دُونَ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ

که بدن ما تابع روح ماست، متمایل به روح ماست. بدن ما وابسته به روح ماست لذا از اراده ما تبعیت می کند؛ وابسته به روح دیگری نیست و از اراده دیگری تبعیت نمی کند. ارواح مومنین، به امام وابستگی دارند و به منزله پیکره منفصل امام هستند؛ با سجده امام، سجده می کنند. عصر ظهور، عصری است که همه عالم، غرق در عبادت اند بر محور سجده ولی الله الاعظم. در این عصر هیچ چیز جز عبادت نمی بینید. طعم ایمان چشیده می شود. نه فقط انسان ها - یک قدم بروید جلوتر - همه عوالم خلقت، هماهنگ خدا را عبادت می کنند

←

عَلَّيْنَ قُلُوبُ شِيعَتِنَا مِنْ أَبدَانِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ طِينِ سَجِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينِ أُخْبَثَ مِنْ ذَلِكَ وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ مِنْ طِينِ دُونَ طِينِ سَجِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينِ سَجِّينَ قُلُوبَهُمْ مِنْ أَبدَانِ أَوْلَئِكَ وَ كُلُّ قَلْبٍ يَحْنُ إِلَى بَدَنِهِ؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۱۴، «باب فيه خلق أبدان الأئمة^{عليهم السلام} و قلوبهم و أبدان الشيعة و قلوبهم لئلا يدخل الناس الغلو في عجائب علمهم».

إِلَّا دَسْتِغَاةَ إِبْلِيسَ كَه شَكْسْت مِی خُورِد وَ مَنزُوی مِی شُود.^۱
دیگر، دوران امداد و کمکی که خدای متعال به او می کند،
به پایان می رسد. اعتقاد به جامعه موعود، چنین اعتقادی
است.^۲

۱. «عَنْ وَهْبِ بْنِ جُمَيْعٍ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ إِبْلِيسَ ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ
الْمُنْتَظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿﴾ قَالَ لَهُ وَهْبُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَيُّ
يَوْمٍ هُوَ قَالَ يَا وَهْبُ أَ تَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمٌ يُبْعَثُ اللَّهُ فِيهِ النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ
أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُ فِيهِ قَائِمَنَا فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ قَائِمَنَا كَانَ فِي مَسْجِدِ
الْكُوفَةِ وَ جَاءَ إِبْلِيسُ حَتَّى يَجْثُو بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَيَقُولُ يَا وَيْلَهُ
مَنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ الْيَوْمُ هُوَ الْوَقْتُ
الْمَعْلُومُ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه
و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله علیه و
على آبائه».

اصل هشتم: نقش ما در حرکت عالم به سوی عصر ظهور

حالا یک اصل باقی می ماند: نقش ما چیست؟ نقش خدای متعال روشن است. اراده حکیمانه اوست که آنآفاناً با حول و قوه خود، جهان را به سمت عصر ظهور می برد. نقش ولی الله الاعظم پیدا است. او محور خلقت عالم است و روح هستی است. با عبادت اوست که عالم به سمت عصر ظهور حرکت می کند. او همان طور که نام شریفش است، «قائم» است. او واقعا بر سر کار خود هست. او که غافل نیست. ممکن است ما بخوابیم و غافل شویم ولی او آنآفاناً دارد کار می کند، عالم را اداره می کند و به سمت عصر ظهور پیش می برد. ما چه کاره ایم؟ آیا اراده های ما صفر است؟ یا ما هم در این جریان نقش داریم؟ ما هم باید در این جریان تلاش کنیم و وجود خودمان را وقف این راه کنیم و همه وجود ما غرق در این راه شود. از اینجا است که رسالت ما آغاز می شود. ما چه باید بکنیم؟ اول کاری که باید بکنیم این است که خودمان را طوری بسازیم و به -

گونه‌ای تربیت کنیم که بتوانیم این بار را بکشیم. خیال نکنیم تحمل این بار، آسان است «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُّسْتَصْعَبٌ»^۱. خیال نکنیم که اگر ما روی نفوس خودمان کار نکنیم و اگر ما خودمان را آماده نکنیم، می‌توانیم بار ولایت را برداریم و غرق در عبادت ولی خدا شویم و با تمام وجود به جذبه‌های معنوی او برسیم. این طوری نیست.

باید بداییم که اراده ما یا در دستگاه نبی اکرم^ص است یا در دستگاه ابلیس. من نمی‌خواهم بگویم اراده ما، خیلی کارساز است، نه! مرحوم مجلسی (ره) نقل فرموده‌اند که وقتی نمرود آن آتش عظیم را به پا کرد تا وجود مقدس ابراهیم خلیل^ص را بسوزاند، زنبور عسل ظاهراً بال خودش را تر کرده

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ص قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمْرُنَا صَعْبٌ مُّسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد^ص أن أمرهم صعب مستصعب».

بود و روی آتش می‌پاشید و می‌خواست این آتش را خاموش کند. پیداست این، کار او نیست. این آتش، با امر خدا آرام می‌گیرد ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^۱ ولی این زنبور داشت کار خودش را انجام می‌داد.

ما که نمی‌توانیم کار ولی خدا را انجام بدهیم ولی می‌توانیم کار خودمان را انجام بدهیم. کار خودمان را که نباید روی دوش ولی خدا بیندازیم. خودمان را که باید برسانیم و برای این کار باید تلاش کنیم؛ هرچند رسیدن ما هم به شفاعت آنهاست. اگر آن‌افانا ولی خدا روح ما را جذب نکند و آن هدایت باطنی نباشد، محال است کسی به خدا برسد. ولی اجابت که دیگر کار ماست؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛^۲ اوست که دعوت می‌کند، اوست که فرامی‌خواند، اوست که جذب می‌کند. اگر اجابت کردی، قدم‌به‌قدم پیش می‌بردی ولی

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

اجابت، کار ماست. ما این نقش را داریم و این، حداقل کاری است که باید بکنیم.

اگر اراده‌های مومنین به هم گره خورد و حبس بر ولی خدا شد،^۱ ممکن است زمینه‌سازی برای آن حرکت عظیم هم اتفاق بیفتد. چیزهایی که ما باید دنبال کنیم، از اینجا شروع می‌شود.

پس اعتقاداتی که پشتوانه انتظار ماست این است: عالم بر اساس ربوبیت خدای متعال و بر محور عبادت و ولایت انبیا و اولیای معصوم و این چهارده نور پاک^ع و بر محور ولایت امام عصر^ع در حال حرکت به سمتی است که همه اراده‌های

۱. اشاره به تعبیری در روایت امام باقر^ع: «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ^ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لَقَدْ تَرَكْنَا أَسْوَاقَنَا أَنْتَظَاراً لِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ^ع يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ أَمْ تَرَى مِنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ قَالَ الْقَائِلُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أُدْرِكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرَتُهُ كَانَ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ لَا بَلْ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۴.

مومنین جذب بر ولایت ولی الله می شوند و آهنگ جهان یکپارچه آهنگ عبادت و سجده می شود. اگر گوشی باشد که نجوای اهل زمین در عصر ظهور را از دور بشنود، جز نجوای «لا اله الا الله»، جز آهنگ عبادت نمی شنود. همه زندگی آنها یک آهنگ دارد البته بر محور عبادت ولی خدا.

گاهی به نظرم می آید شاید آیه شریفه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را باید این طور معنا کرد: همه ما تنها گرد ولی الله و به تبع ایشان جرأت می کنیم بگوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. حقیقت عبادت برای ایشان است. نوکر یکی از مسئولین زمان پهلوی گفته بود: «من و فلانی ماهی ۹۵ هزار تومان حقوق می گیریم؛ صد تومان برای من است و بقیه، حقوق اوست». جریان این ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ همین است. همه عبادت ها را حضرت می کند! گفته بود که آن خارکن خار می کند، من هم «اهنش» را می گفتم؛ سهم ما این است. البته در همین سهم، آنچه باید به ما برسد، می رسد.

علی ای حال آنچه در عصر ظهور اتفاق می افتد، چنین امری است و ما هم - با این نگاه که عالم دارد حرکت

می‌کند و ما صاحبِ اراده‌ایم - در این عبادت عظیم که دارند همه عالم را به سمت بندگی خدای متعال هدایت می‌کنند، باید نقش ایفا کنیم. اول نقشی که باید ایفا بکنیم این است که خودمان مهتدی باشیم، این هدایت را بپذیریم، از آن ابا نکنیم و خودمان را آماده کنیم که البته این، کار خیلی سنگینی است. دوم اینکه بتوانیم متناسب با ظرف خودمان و در جایگاه خودمان، هادی باشیم.

در دعای افتتاح ماه رمضان که شب‌های ماه رمضان ما را با امام زمان^ع و دولت کریمه حضرت پیوند می‌دهد، می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعْزِبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ» آنگاه «وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؛ خدایا! ما در این ماه ضیافت، این رغبت را به تو داریم و این امید را به تو بسته‌ایم که ما را به آن دولت کریمه برسانی «فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ». حالا تعریف دولت کریمه بماند. در یک جمله عرض کردم دولتی است که همه چیز آن آهنگ خدا دارد. «تُعْزِبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ» با این دولت، اسلام

و اهل اسلام را عزیز می‌کنی «و تُدَلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ» نفاق و اهلش را ذلیل می‌کنی. «و تَجْعَلُنَا فِيهَا» در این دولت کریمه این نقش را به ما بدهید «مِنَ الدُّعَاءِ إِلَى طَاعَتِكَ» ما دیگران را به بندگی تو فرا بخوانیم. نقش ما داعویت به عبادت باشد. شعاع و قبسی از آن «و دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ» بودنِ امام زمان^ع و نبی اکرم^ص در وجود ما روشن شود «و الْقَادَةَ فِي سَبِيلِكَ» و ما دست دیگران را بگیریم و در راه تو بیاوریم. آنگاه اگر چنین شد، «و تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» کرامت دنیا و آخرت را تو این‌گونه روزی و نصیب ما کنی.

این، تصویر و دورنمایی از چشم‌انداز عصر ظهور است که البته بسیار محدود است و اصول فراوان دیگر و مطالب بسیار دیگری در روایات آمده است که اگر خدای متعال توفیق داد، در جلسات آینده تقدیم می‌کنم.

به ذهنم می‌آید که اگر شیعه بتواند خودش را زودتر به غافله کربلا برساند - ان شاء الله - ظهورِ حضرت نزدیک می‌شود. این را بعداً عرض می‌کنم که بلاهای زیادی باید پشت سر گذاشته بشود تا تهیاً برای تحمل ولایت پیدا شود.

مهمترین بلا برای مومن، بلای سیدالشهدا^ع و بلای اولیای خداست. اگر زودتر بتواند این را شیعه بچشد و هضم کند، راهش به عصر ظهور و درک ولایت ولی الله نزدیک می شود؛ همین طور که - به طور فردی - آن نفوسی که غرق در عاشورا می شدند، زودتر به امام زمان^ع راه پیدا می کردند. نمونه هایش را داشته ایم و یکی از بهترین راه ها همین است؛ سبک ترین راه ها، آسان ترین راه ها و سریع ترین راه ها همین است. تحولی که در جان ایجاد می کند، طهارتی که در دل ایجاد می کند، تزکیه ای که در نفس ایجاد می کند، فوق العاده است.^۱ جامعه شیعه هم اگر بتواند به صورت اجتماعی، زودتر این طعم مصیبت را بچشد و جذب و غرق شود، زودتر آمادگی پیدا می کند تا این فاصله، کوتاه شود.

ان شاء الله خدای متعال آنچه را که می خواهد به عالم عطا کند، زودتر عطا کند.

۱. برای نمونه رجوع شود به: کامل الزیارات، ابواب ۳۲ - ۳۴.

گفتار ۳

عاشورا، نقطہ اوج درگیرِ حق و باطل

(صفات انسان منتظر ۱)

شب سوم محرم در مدرسہ فیضیہ، ۱۳۸۳/۱۱/۲۳

در ادامه بحث جلسه گذشته که «تحلیل فرهنگ انتظار» بود، در این جلسه هم نکاتی را تقدیم می‌کنم. عرض کردیم آن انتظاری که در فرهنگ تشیع و فرهنگ اسلام هست، انتظار خاصی است که مبتنی بر سلسله‌ای از اعتقادات است: اعتقاد به خالقیت خدای متعال که همه هستی - از جمله عالم انسانی - مخلوق اوست و اعتقاد به ربوبیت و حکمت او که با حکمت، عالم را به سمت یک غایت حکیمانه هدایت می‌کند.

حکمت و اراده الهی است که مسیر کلی حرکت عالم و حرکت تاریخ بشری را ترسیم می‌کند و غایت و هدف این حکمت بالغه، رسیدن انسان و جامعه انسانی به حیات طیبه و به کلمه توحید و پرستش خدای متعال است. جامعه‌ای که

باید بشر به سمت آن برود و جامعه‌ای که هدایت الهی، جامعه جهانی و بشریت را به سمت آن هدایت می‌کند، جامعه‌ای است که در آن، عبادت خدای متعال و توحید محقق می‌شود.

مسیر حرکت جامعه بشری هم به سمت آن نقطه موعود، مسیر پرفراز و نشیبی است که از قبل از دنیا آغاز شده و تا عوالم بعدی، ادامه خواهد یافت.

محور این حرکت هم انبیا و اولیای الهی هستند که عبادت آنها مسیر عالم را به سمت تحقق آن جامعه موعود، فراهم و مهیا می‌کند و سایر انسان‌ها و بندگان و عباد خدای متعال هم می‌توانند در تحقق آن جامعه موعود نقش ایفا کنند. اعظم عبادت‌ها هم همین است که انسان آن چشم‌اندازی که برای خودش ترسیم می‌کند، رسیدن به آن جامعه موعود باشد و خودش را باتمام وجود در مسیر تحقق آن جامعه قرار بدهد.^۱ این از اعظم عبادات است؛ چراکه این، مشارکت در

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتَظَارُ فَرَجِ اللَّهِ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱.

تحقق کلمه توحید، مشارکت در پرستش جمعی و تاریخی است. اینها نکاتی بود که اشاره شد.

بنابراین می بینید که این اندیشه و این آینده نگری و این انتظار و این اعتقاد به یک جامعه موعود و این نگاه به یک مدینه طیبه و این اعتقاد به یک مدینه فاضله، کاملاً با مکاتب دیگر متفاوت است. آنها هم ممکن است از یک جامعه موعود بحث بکنند ولی جامعه موعود آنها آرمانش غیر از آرمان جامعه ماست. یعنی آنچه انبیا بشریت را به آن سمت هدایت می کردند - که به نحو تام و تمام در مکتب تشیع تجلی پیدا کرده است - از نظر آرمان با مکاتب دیگر کاملاً متفاوت است؛ یعنی اعتقادی که ما را به انتظار می رساند، اعتقاد به جامعه ای است که بر محور ولایت ولی خدا شکل می گیرد و همه شئونش آهنگ توحید دارد. این معنا را در بحث های گذشته تقدیم کرده ام.

اشاره کرده ایم که اندیشه ولایی مکتب تشیع، اندیشه ای است که همه مناسبات زندگی بشر را می پوشاند؛ یعنی آنچه که ما به عنوان نظام ولایی به دنبال تحقق آن هستیم، نظامی

نیست که تنها بخشی از زندگی ما را سامان بدهد بلکه ولایت، رابطه‌ای است که همه ارتباطات زندگی ما را تحت پوشش قرار می‌دهد و ارتباط ما با انسان‌های دیگر، با جمادات، با نباتات، با ولی‌مان و حتی ارتباط ما با خدای متعال از این مسیر عبور می‌کند. بنابراین اندیشه ولایی، اندیشه‌ای است که نسبت به همه زندگی ما فراگیر است و به اصطلاح امروزی‌ها هم‌پوشانی دارد و همه زندگی ما را فرا می‌گیرد.

اگر بخواهیم با ادبیات خودمان صحبت کنیم، آن جامعه موعودی که ما به دنبالش هستیم، جامعه‌ای ولایی است که در آن، همه چیز بر محور ولایت خدای متعال و ولایت ولی‌خدا شکل می‌گیرد و عدل هم یعنی همین. اگر ما معتقدیم که یکی از مهم‌ترین آرمان‌هایی که در عصر ظهور محقق می‌شود عدل است، عدل چیزی غیر از این نیست که همه عالم بر محور ولایت خدای متعال تنظیم شود. نقش نفسانیات، هوی‌ها و خواسته‌های دیگران حذف شود و

از بین بروود و فقط مشیت خدا جاری شود و اراده‌ها تسلیم به این مشیت باشند.

۱. اوصاف منتظران و ارکان انتظار

- بزرگی روح و توجه به اهداف بلند (نزدیک دیدن جامعه موعود)

بنابراین جامعه آرمانی انبیای الهی از نظر جامعه موعودی که وعده می‌دهد، با جامعه‌های موعود دیگر کاملاً متفاوت است. انتظار ما، انتظار رفاه و ابتهاجات مادی و نشاط مادی نیست، انتظار رسیدن به جامعه‌ای نیست که راحت‌تر بخوریم، راحت‌تر بیاشامیم، متنوع‌تر بپوشیم و بهتر مسکن داشته باشیم. آن جامعه‌ای که اعتقاد ما برای ما رقم می‌زند و ما را به دنبال آن هدایت می‌کند، چنین جامعه‌ای نیست. لذا انسان‌هایی می‌توانند منتظر باشند که چند ویژگی داشته باشند: اولاً روح‌شان از حد غرایزشان بالاتر آمده باشد. ثانیاً روح‌شان از محدوده زمان خودشان وسعت پیدا کرده باشد، بتوانند به آینده‌های دوردست تعلق داشته باشند، بتوانند برای آینده‌هایی که خودشان هم زنده نیستند و

حتی ممکن است خودشان آن را درک نکنند، اقدام و عمل بکنند. بعضی‌ها محدود به زمان اند و حتی برای آینده دوردست خودشان هم نمی‌توانند برنامه‌ریزی کنند. الان نمی‌تواند برای ده سال آینده‌اش فکر بکند و فقط به نزدیک فکر می‌کند. بعضی هم دورنگرند و لااقل می‌توانند برای آینده‌های زندگی خودشان در همین دنیا طراح باشند. بعضی هم که بیش از محدوده زمان خودشان فکر می‌کنند و برای آرمان‌هایی برنامه‌ریزی می‌کنند که ممکن است خودشان اصلاً آنها را نبینند و عمرشان کفاف دیدن آن را ندهد. چنین انسان‌هایی معدودند؛ هم در دستگاه ابلیس وجود دارند و هم در دستگاه انبیا.

روح منتظر، آن روحی است که از محدوده خواهش‌های نفسانی بزرگتر شده، آن چیزی را که دوست دارد محقق شود، آن نیتی که در وجود اوست، آن شاکله‌ای که پیدا کرده^۱ - که همه عمل او به این شاکله‌اش برمی‌گردد^۲ -

۱. [در روایت، شاکله به نیت معنا شده است؛] «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ... النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَإِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ

متوجه اهداف رفیعی است؛ اهدافی که در دوردست‌ها ممکن است محقق شوند. البته اینها به حدی از وسعت رسیده‌اند که آینده‌های بسیار دور را هم نزدیک می‌بینند. اگر آن حد از شرح‌صدر را پیدا نکرده بودند و به آن حد از وسعت وجودی نرسیده بودند که بتوانند آن آینده‌های دور را نزدیک ببینند ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً * وَنَرَاهُ قَرِيباً﴾^۱ و اگر این طور نبود که بتوانند آن دوردست‌هایی که دیگران خیلی دور

←

تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ؛
الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

۲. اشاره به آیه ۸۴ سوره مبارکه اسراء و تفسیر آن: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلاً﴾.

۱. [آیات ۶ و ۷ سوره مبارکه معارج که ظاهر آن درباره معاد است و در دعای عهد بر ظهور تطبیق داده شده است:] «اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجَلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

می بینند اینها نزدیک بینند ﴿أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾^۱ و اگر کسانی نبودند که مدت ها برایشان کوتاه شده باشد و مهلت ها برایشان طولانی می شد و به قساوت قلب می رسیدند ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۲ نمی توانستند در صحنه ها حضور داشته باشند. مومن، این طور نیست. او به حدی از شرح صدر و وسعت وجود می رسد که آن آینده های دوردست را حقیقتا لمس می کند، احساس می کند و گویا در آنها دارد زندگی می کند.

۱. ﴿قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرَبَ بِهِمُ إِلَى الْأَيْلِ وَاللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾؛ سوره هود، آیه ۸۱.

۲. آیه ۱۶ سوره مبارکه حدید که به زمان غیبت تفسیر شده است: «عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الْحَدِيدِ وَلَا تَكُونُوا ﴿كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ فِي أَهْلِ زَمَانِ الْغَيْبَةِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ وَ قَالَ إِنَّمَا الْأَمَدُ أَمَدُ الْغَيْبَةِ؛ الغيبة للنعمانی، ص ۲۴.

این تعبیر نورانی امیرالمومنین علیه السلام در باب متقین را دیده‌اید، فرموده‌اند: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ»؛^۱ گویا الان در بهشت‌اند. مقصود، آن بهشت معنوی نیست که الان هم ممکن است در آن زندگی کند! من گمان می‌کنم مقصود، آن بهشتی است که در قیامت وارد آن می‌شوند. آن بهشت معنوی که الان در آن هست دیگر «كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا» نیست. متقین الان وارد آن بهشت معنوی شده‌اند و الان هم در آن فضای معنوی دارند زندگی می‌کنند. مقصود، همان بهشتی است که بعد از برپاشدن قیامت و حساب و کتاب، مومنین واردش می‌شوند.

مومن، آن‌قدر وسعت وجودی دارد که گویا آن آینده‌های دوردست را لمس می‌کند، احساس می‌کند. گویا الان فضای زمان امیرالمومنین علیه السلام را احساس می‌کند، فضای زمان امام زمان علیه السلام را احساس می‌کند.

خدا رحمت کند یک عزیزی را! می‌فرمود: «من وقتی بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه را می‌خوانم، گویا خودم آنها

می شنوم و خودم را در آن فضایی که حضرت این خطبه را انشاء کرده اند، احساس می کنم. گویا آن فضا را لمس می کنم. گاهی به خطبه هایی می رسم که تقطیع شده، گویا می شنوم که حضرت ادامه این خطبه ها را می خوانند».

روح مومن، این طور است؛ وسعت پیدا می کند، از مرز این زمان ها عبور می کند، آینده های دور برایش نزدیک می شود و آن آینده ها را لمس می کند؛ لذا می تواند برای آن آینده های دور کار کند و برای آن آینده های دور برنامه ریزی کند.

پس توجه به آن آینده ها، تعلق به آن آینده ها - آن هم نه با تخیلات خودش؛ یعنی یک دنیای خیالی درست نمی کند که منتظر آن باشد، با خیالات خودش زندگی نمی کند، آن دنیای واقعی را که در آینده محقق می شود، لمس می کند، احساس می کند، ساخته تخیلاتش نیست - حقیقتی است که این مومن، متعلق به اوست و آن، حقیقت موعود خداست. آن حقیقت موعود هم همان چیزی است که انبیا طراحان کرده اند و برای آن برنامه ریزی کرده اند؛ لذا این طور نیست

که با خیال خودش در انتظار حضرت نشسته باشد! یا در انتظار آن جامعه موعودی باشد که خودش ترسیم می کند و آن را به حضرت نسبت می دهد! این طور نیست که دنبال رفاه و امنیت و رهایی و این چیزهایی که طرح می کنند باشد؛ گرچه در عصر ظهور، همه مواهب الهی محقق می شود؛ اما مومن از همه اینها فارغ است.

مومن با عبادتش به بهشت می رسد اما کسی که به کمال رسیده در گرو بهشت هم نیست، «إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»^۱ به خاطر کارش به او بهشت می دهند ولی او برای بهشت کار نمی کند. انسان منتظر، روحش بزرگتر از این است که برای رفاه و امنیت و ارزانی و اینها کار کند؛ گرچه همه اینها هم محقق می شود.

بنابراین آن عدلی که منتظر اوست، یک عدل واقعی و حقیقی است. البته شاید این مطلب را هم طرح کنیم که عدل

۱. «وَقَالَ [ابو عبد الله] ^ع إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»؛ تحف العقول، ص ۲۴۶.

در عصر ظهور چیست؛ جریان ولایت خدای متعال است. وقتی همه چیز بر محور مشیت خدا و بر محور ولایت چرخید، آن وقت عدل محقق می‌شود. همه چیز در آنجایی که باید واقع بشوند، واقع می‌شوند و به شکل مطلوب تحقق پیدا می‌کنند. طبیعتاً خیرات و برکات هم نازل می‌شود.

- وقف کردن خود برای آرمان ظهور و خدمت به امام زمان^ع
پس اولاً آن جامعه موعود را بسیار نزدیک می‌بیند و ثانیاً آن جامعه موعودش جامعه تخیلی خودش نیست که با گمان خودش همراه امام زمان^ع شده باشد. رنج‌های خودش را نمی‌خواهد حل کند. منتظر حل رنج‌ها و عقده‌های خودش نیست بلکه منتظر گشایش در کار اولیای خداست.

انتظاری که شیعه دارد، همان چیزی است که در دعاها مکرر می‌خوانیم؛ آن انتظار چیست؟ «وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»؛^۱ یک

۱. برای نمونه در دعایی که امام صادق^ع به ابو مقدم تعلیم فرمودند آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَرُوحَهُمْ وَرَاحَتَهُمْ وَسُرُورَهُمْ وَأَذِقْنِي طَعْمَ فَرَجِهِمْ وَأَهْلِكَ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۸۳.

گشایشی است در کار نبی اکرم ﷺ و ائمه هدایت معصومین علیهم السلام. آن گشایش را روح مومن طلب می کند. ببینید این روح چقدر اوج گرفته! آن انتظاری که مکتب تشیع ایجاد می کند، انتظار گشایش در کار اولیای خداست. می خواهد آن گره ها باز شود. آنها می خواهند عالم را به سمت خدا ببرند ولی موانعی وجود دارد. تا وقتی خدا اجازه ندهد و آن موانع، مرتفع نشود، حضرت منتظر هستند.

آنچه مومن آرزو می کند این است که آن امر الهی برسد، حضرت مأذون شوند و امر الهی به وسیله حضرت اظهار شود. وقتی امر الهی اظهار شد، همه عالم یکپارچه تحت ولایت حضرت قرار بگیرند و همه عالم رنگ و بوی ولی خدا را بگیرد، نورانیت ولی خدا،^۱ حیات ولی خدا^۲ و هدایت الهی

۱. اشاره به آیه ۶۹ سوره مبارکه زمر که به عصر ظهور تفسیر شده است: «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ

در همه عالم جاری شود و همه عالم آهنگ خدا و بندگی خدا را پیدا کند؛ جامعه‌ای محقق شود که همه چیز آن، همه روابط آن بر محور ولایت ولی الله است و آهنگ بندگی خدا و عبادت را دارد؛ دقیقاً نقطه مقابل آن جامعه‌ای که آهنگ دنیا دارد و در آن دنیا پرستش می‌شود و همه بردگی دنیا می‌کنند. به تعبیر بعضی از روایات - که خیلی تعبیر تنیدی است - آتش، پرستش می‌شود «النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبِيدُ النَّارِ»^۱.

←

الشَّمْسُ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. اشاره به آیه ۱۷ سوره مبارکه حدید که در روایات به ظهور تفسیر شده است: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ علیه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۱. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ ﴿فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةُ﴾ فَقَالَ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مِنْ افْتَحَمَهَا نَجَا قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لِي فَهَلَّا

عنایت دارید که مقصود از پرستش آتش این نیست که یک آتشی روشن می کنند و دور آن سجده می کنند. آنها که دنیا را می پرستند، آنها که اولیای طاغوت را می پرستند و تبعیت می کنند، اینها برده آتش اند چون ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛^۱ آنها که از اهل طاغوت تبعیت می کنند، اصحاب نارند و آتش پرست. تبعیت از اولیای طاغوت، پرستش آنهاست. پرستش آنها، پرستش آتش است. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ ولی مومن خداست، او خدا را عبادت می کند. ولی کافر هم اولیای طاغوت اند، آنها را عبادت می کند؛ این، عبادت آتش است، پرستش دنیاست؛ «إِنَّ النَّاسَ

←

أَفِيدُكَ حَرْفًا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُهُ ﴿فَكَ رَقَبَهُ﴾ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرَكَ وَأَصْحَابَكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بَوْلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ // الکافی، ج ۱، ص ۴۳۰.

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لَعَقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»^۱، دین، در حدّ زبان‌شان جاری است.

آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود این است که دین، در حیات بشر محقق می‌شود. دین یعنی جریان عبادت خدای متعال، جریان ولایت خدای متعال، جریان بندگی خدای متعال، جریان خشوع و خضوع در مقابل خدای متعال، جریان قرب الهی، جریان حب الهی و جریان ایمان؛ اینها در همه حیات بشر جاری می‌شود و همه هماهنگ، بر محور ولی خدا، خدا را می‌پرستند.

پس می‌بینید اولاً موعود انبیا با موعود دیگران فرق دارد. اتوپیاها، جامعه‌های موعود، آرمان‌شهرها، مدینه‌های فاضله - هر اسمی که رویش بگذارید - که وعده داده شده، آنها را

۱. تعبیری معروف از سیدالشهداء علیه السلام که مضمون آن در منابع متعدد آمده است؛ برای نمونه: «فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لَعَقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ تحف العقول، ص ۲۴۵.

مطالعه کرده‌اید. حالا من درصدد مقایسه نیستم ولی حتی مدینه‌فاضله فارابی و افلاطون هم - که جزو حکمای موحد هستند - با آن وعده‌ای که انبیا داده‌اند خیلی فاصله دارد تا چه‌رسد به آرمان شهرهای دیگران. مدینه فاضله افلاطون را شما مطالعه کنید، خیلی فاصله دارد با عصر ظهور. روایاتی هم که عصر ظهور را ترسیم کرده‌اند، مطالعه بکنید؛^۱ قابل مقایسه نیست. پس این یک اصل است.

روح منتظر، روحی است که از سقف زمان عبور کرده، آن آینده‌های دور را لمس می‌کند و به آن آینده حقیقی جهان - نه آینده تخیلی و نه چیزی که با تخیل خودش می‌سازد و به دنبال خیال خودش حرکت می‌کند - تعلق دارد و به دنبال تحقق اوست. بعد هم همه توان و قوای خودش را در مسیر تحقق آن جامعه موعود قرار می‌دهد و خودش را وقف تحقق آن جامعه موعود می‌کند. این هم رکن دوم است. وقتی

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله علیه و علی آبائه».

انسانی توانست همه وجود و همه اراده‌اش را در هرکجا که حضور دارد غرق در آن جامعه موعود کند و جذب آن جامعه موعود شده باشد و به سمت آن جامعه موعود حرکت کند، چنین انسانی با تمام وجود، جذب ولی خدا شده و در مسیر حرکت به سمت ولی خداست. این هم دومین خصوصیت یک انسان منتظر است.

- خودسازی و تخلق به صفات حمیده

طبیعی است چنین انسانی اگر بخواهد به این مقام برسد، باید صابر باشد، باید متوکل بر خدای متعال باشد، باید بسیاری از صفات حمیده در او محقق شود بلکه انسان منتظر اگر بخواهد به کمال انتظار برسد، باید همه صفات حمیده در او محقق شده باشد. نفسی که هنوز صابر نیست، انسانی که تقدیر خدای متعال برای عالم را نمی‌تواند تحمل کند، کسی که تحمل سختی‌های این راه و مشکلات این راه را ندارد و کسی که حلیم نیست و اهل عجله است، او نمی‌تواند منتظر باشد. انسانی که با تخیل خودش حرکت می‌کند و آن آینده واقعی را نمی‌خواهد و

جذب آن آینده نشده، اهل عجله است، شتاب می‌کند - «هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ»^۱ - و این انسان، هلاک می‌شود. شما نمی‌توانید بگویید این انسان، منتظر است. انسان منتظر، انسانی است که حلیم است، صابر است، لوازم آن هدف را می‌داند و با تمام وجود، آرام‌آرام و قدم‌به‌قدم، به سمت آن جامعه حرکت می‌کند، شتاب هم ندارد.^۲

خدای متعال این مسیر را طراحی می‌کند؛ ولی خدا در قدم بعد، این مسیر را طراحی می‌کند. ما باید در مقابل آن تقدیر، صابر باشیم و نقشی را که به عهده ماست ایفا کنیم؛ یعنی یک انسان منتظر هیچ‌گاه نقش خودش را اشتباه

۱. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مَهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. رجوع شود به: الغیبه للنعمانی، ص ۱۹۴، «باب ما روی فیما أمر به الشیعه من الصبر و الکف و الانتظار للفرج و ترک الاستعجال بأمر الله و تدبیره».

نمی‌گیرد. این‌طور نیست که بخواهد خودش را جای ولی - خدا بگذارد و جای او کار کند. حضرت کار خودشان را انجام می‌دهند، عالم را با تدبیر خودشان به سمت ظهور می‌برند و به تعبیر زیارات ما «الْقَائِمُ بِأَمْرِهِ» استوار سر کار خودشان ایستاده‌اند. ما باید نقش خودمان را بشناسیم و آن وظیفه‌ای که در آن مسیر به عهده ماست باتمام وجود انجام بدهیم. انسانی که اهداف حضرت را فهمیده، وابسته شده، باتمام وجود هم خود را سپرده، طبیعتاً خودش را هم برای برداشتن این بار عظیم آماده کرده، چنین فردی به اندازه‌ای که خودش را آماده کرده، این بار و این تکلیف بر دوش او می‌آید.

من این روایت نورانی را که حضرت فرمودند: «إِنْ أُمِرْنَا صَغَبٌ مُسْتَضْعَبٌ...» تحمل امر ما طاقت فرساست و کسی آن را حمل نمی‌کند الا سه دسته: ملائکه مقرب و انبیای مرسل و عباد ممتحن،^۱ این‌طور معنا می‌کنم: به اندازه‌ای که انسان

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ

آماده می‌شود، بار بر دوش او می‌آید. مسئولیتی هم که به-
عهده‌اش می‌آید باید بردارد تا حامل ولایت شده باشد. حامل
بار ولایت یعنی این. کسی که خودش را آماده نکرده،
نمی‌تواند حامل ولایت باشد و طبیعتاً نمی‌تواند منتظر باشد و
نمی‌تواند خودش را وقف این راه کند و این بار عظیم را
برای رسیدن به آن هدف بردارد و به سمت آن مقصد حرکت
کند. کار دیگری می‌کند و خودش را هم منتظر می‌بیند.

اینها بعضی از ارکان انتظار هستند. البته غیر از اینها امور
دیگری هم هست. انتظار، انتظار آن گشایش در کار اولیای
خداست و به دنبالش باید این امور هم محقق شود تا
اوصاف یک منتظر حقیقی در یک انسان محقق شود. به-
میزانی که صفات حمیده را در خودش محقق می‌کند،
می‌تواند منتظر باشد. این، مسئولیت ماست. کسی که این

←

عَلَيْنَا إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ
مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛ بصائر الدرجات، ج ۱،
ص ۲۶، «باب فی أئمة آل محمد» آن أمرهم صعب مستصعب.

صفات را در خودش محقق نکرده، نمی‌تواند تحمل کند؛ بلکه با حضرت مقابله می‌کند؛ بلکه آرزوهایش هم عوض می‌شود.

گاهی انسان با تخیل خودش دنبال عصر ظهور است؛ وقتی واقعیت به او نزدیک می‌شود، می‌بیند خیالات او محقق نشده. حتی اگر دنبال دین هست، گاهی درکش از دین غلط است؛ درست است که می‌گوید من دنبال دین هستم ولی تخیلی از دین برای خودش درست کرده یا خیالی از ولی-خدا برای خودش درست کرده که وقتی می‌رسد، می‌بیند چیز دیگری است، لذا نمی‌تواند تحمل بکند. انسانی که قلبش آرام نیست، نفسِ مطمئن ندارد، انسانی که به مقام تسلیم و قلب سلیم نرسیده، نه فقط نمی‌تواند این بار را بردارد بلکه گاهی مقابله هم می‌کند.

شما روایاتی که در باب عصر ظهور نقل شده را ببینید؛ ببینید چه انسان‌هایی تردید می‌کنند و برمی‌گردند و حتی با

ولی خدا درگیر می‌شوند.^۱ این روایات، تکلیف را خیلی سنگین می‌کند. بنابراین انتظار، سلسله‌ای از مسئولیت‌های فردی بر دوش ما می‌گذارد، از جمله: خودسازی، آماده کردن خود برای تحمل این بار، برداشتن این بار و بعد، خود را وقف این کار کردن.

پس می‌بینید که این فرهنگ، فرهنگی نیست که بگوید عصر ظهوری محقق می‌شود، شما بنشینید، عالم به آن سمت حرکت می‌کند و شما هیچ رسالتی ندارید؛ بلکه توصیفش این است که این مسیر با درگیری تندی همراه است؛ درگیری بین جریان حق و باطل که در طول تاریخ ادامه پیدا می‌کند. در قربِ ظهور، جدی‌ترین درگیری اتفاق می‌افتد و به دنبال یک درگیری عظیم، جریان حق در عالم پیروز

۱. برای نمونه: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عَبْدَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ؛ الْغَيْبَةُ لِلنَّعْمَانِي، ص ۳۱۷.

می‌شود.^۱ در بین این دو صف، انسان باید یک صف را انتخاب کند که آن صف هم صف ولی خداست. انسان منتظر باید سعی کند همه وجودش غرق در این مسیر باشد. پس مسئولیتی که بر دوش ما می‌آید این است که ما خود را حامل این ولایت قرار بدهیم، وقف این ولایت بکنیم، در مسیر این ولایت قرار بگیریم و برای تحقق این ولایت تلاش بکنیم.

۲. نقش عاشورا در تحقق ظهور

نکته دیگری که باز اشاره می‌کنم این است: ارتباط این جریان با فرهنگ عاشورا و فرهنگ شهادت در راه خدا چیست؟ فرهنگ عاشورا در تحقق جامعه موعود چه نقشی دارد؟ و چه ارتباطی میان این دو وجود دارد؟

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱، «باب علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفیانی و الدجال و غیر ذلک و فیه ذکر بعض أشرط الساعة» و ص ۲۷۹، «باب یوم خروجه و ما یدل علیه و ما یحدث عنده و کیفیت و مدۀ ملکه صلوات الله علیه».

- درگیری حق و باطل، از عاشورا تا ظهور

در طول تاریخ میان جریان حق و باطل درگیری بوده که موضوعش هم یک چیز بیشتر نیست: جریان حق و جریان انبیای الهی به دنبال تحقق عبادت خداست و جریان باطل به دنبال گسترش شیطنت و استکبار و پرستش دنیا. نقطه اوج این درگیری هم عاشوراست؛ یعنی حرکت عالم به سمت عصر ظهور با یک درگیری دائم همراه بوده و شدیدترین این درگیری و یکی از اصلی ترین درگیری ها بلکه اصلی ترین درگیری و نقطه کانونی درگیری (نقطه ای که این درگیری در آن نقطه کاملاً ظاهر شده است)، درگیری بین وجود مقدس رسول الله ﷺ و دستگاه ابلیس در روز عاشوراست که همه حق، یک طرف صف آرایی کرده و همه باطل هم طرف دیگر.

براساس این نگاه، جریان عاشورا دیگر یک جریان تاریخی مقطعی که مربوط به سال ۶۱ و مربوط به یک سرزمین خاص باشد، نیست. این طور نیست که جریان عاشورا با مرگ معاویه در رجب سال ۶۰ هجری شروع

می‌شود و یزید بنایش را بر این می‌گذارد که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و حضرت را در بیعت خودش بیاورد و همین باعث می‌شود کار به عاشورا منتهی شود، این نیست. درگیری بین امام حسین علیه السلام و لشکر عمر سعد نیست؛ بلکه اگر خوب نگاه شود، این درگیری، درگیری بین تمامیت حق و تمامیت باطل است. همه جبهه حق، یک‌جا در عاشورا ظاهر است، همه جبهه باطل هم یک‌جا در عاشورا ظاهر است. در عاشورا همه دستگاه باطل، تلاش خودش را برای شکستن جبهه حق کرده و همه جبهه حق هم توان خودش را به برای شکستن دستگاه باطل میدان آورده است.

امام حسین علیه السلام به نحوی این صحنه را طراحی و هدایت کردند که جریان باطل در تاریخ - بر اساس عاشورا و بر محور عاشورا - محکوم به فنا و زوال است؛ یعنی حضرت با تمام وجود، عبادتی را انجام داده‌اند که این عبادت، محور «غلبه کلمه حق بر کلمه باطل» است و کلمه باطل بعد از عاشورا رو به فناست؛ البته از ابتدا هم رو به زوال بوده ولی صحنه عاشورا، صحنه‌ای است که باطل را در عالم در مسیر

شکست و فنا قرار داده است. این را هم می‌دانید که افعال بزرگی که معصومین علیهم‌السلام انجام می‌دهند، با تدریج تاریخی تحقق پیدا می‌کند.

اگر جریان حق و باطل را در عاشورا ملاحظه بفرمایید، جریانی است که عوالم مختلف با او درگیرند؛^۱ عالم ملائکه حضور دارد، عالم انسان حضور دارد، عالم جن حضور دارد، عالم نبات حضور دارد، عالم حیوانات حضور دارد و همه به‌نحوی در این صحنه حاضرند.^۲ عاشورا قبل از عالم دنیا

۱. برای نمونه در زیارت حضرت آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَقْشَعَتْ لَهُ أَظْلُهُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى»؛ *الكافي*، ج ۴، ص ۵۷۶؛ *مفاتیح الجنان*، باب سوم، فصل هفتم، زیارت اول از زیارات مطلقه سید الشهداء علیه‌السلام.

۲. برای نمونه رجوع شود به: *کامل‌الزیارات*، ابواب ۲۶ - ۳۱.

هم به نحوی نقش داشته است،^۱ عوالم بعد از عالم دنیا هم به نحوی ارتباط با عاشورا دارد.^۲

۱. «رَوَى صَاحِبُ الدُّرِّ الثَّمِينِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَقَنَهُ جِبْرِئِيلُ قُلْ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ وَ انْخَشَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ يَا أَخِي جِبْرِئِيلُ فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَبْرَتِي قَالَ جِبْرِئِيلُ وَلَدُكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ فَقَالَ يَا أَخِي وَ مَا هِيَ قَالَ يَقْتُلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَ حِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ وَ لَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ وََا عَطْشَاهُ وََا قَلَّهٗ نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شَرِبَ الْحَتُوفَ فَيَذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاءِ مِنْ قَفَاهُ وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَ تَشْهَرُ رُءُوسُهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النِّسْوَانُ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ فَبَكَى آدَمُ وَ جِبْرِئِيلُ بُكَاءَ الثُّكَلَى؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

۲. برای نمونه: «تُحْشَرُ فَاطِمَةُ وَ تُخْلَعُ عَلَيْهَا الْحُلُلُ وَ هِيَ آخِذَةٌ بِقَمِيصِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّخٌ بِالْدَمِ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِقَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ فَيُؤْخَذُ لَهَا بِحَقِّهَا؛ مناقب آل ابیطالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۳، ص ۳۲۷.

اگر این صحنه عظیم یوم‌الحسین^ع را با همه ابعادش نگاه کنید و آن را «یک روز کوتاهی که از یک طلوع خورشید آغاز شده و با غروب خورشید هم به پایان رسیده» نینید بلکه روزی ببینید که به همهٔ جغرافیا و تاریخ عالم کشیده شده است، اگر این‌طور ملاحظه کنید، در این روز، سلسله اموری محقق شده است که نقش آن حادثه‌ها را در تحقق عصر ظهور باید ببینیم و مسئولیتی که از ناحیه روز عاشورا بر دوش ما می‌آید هم باید مطالعه کنیم.

- چهره اول عاشورا: وفای سیدالشهدا به عهد الهی و پایداری بر عبادت خداوند

حالا در روز عاشورا چه اتفاقی افتاده است؟ اتفاق‌هایی که افتاده، ابعاد متفاوتی دارد: یک بُعد آن که عمیق‌ترین لایه عاشورا است، این است: انسانی (ولی‌خدا) با خدا عهدی بسته (عهد برداشتن یک بار و تحمل یک بلا) و باتمام‌وجود به این عهد عمل کرده است. انسانی قرار بسته که همه هستی خودش را و همه آنچه خدا به او عطا کرده - این تعبیر، تعبیر رسایی نیست - عاشقانه در راه محبوب

خودش بدهد و بعد هم نسبت به این فداکاری در اوج رضا باشد؛ به این عهد هم عمل شده و وفا شده.^۱ اگر از این منظر نگاه کنید، دستگاه ابلیس هم با تمام توان، تلاش خودش را کرده که نگذارد این عهد آن چنان که شایسته است، وفا شود. تمام تلاش خودش را کرده که راه را بر «وفای عهد به خدای متعال» و بر «تحقق آن عبادت عظیم در روز عاشورا» ببندد. اساس این عبادت عظیم روز عاشورا هم عبادت خود سیدالشهدا^{علیه السلام} است. اگر روح عظیم سیدالشهدا^{علیه السلام} از عاشورا برداشته شود، بقیه افعال، هیچ کدام تحقق پیدا نمی کنند؛ همه آنها بر محور امام حسین^{علیه السلام} شکل گرفتند.

پس یک طرف، روح منور سیدالشهدا^{علیه السلام} است؛ اساس عبادت روز عاشورا، عبادت امام حسین^{علیه السلام} است. بعد از ایشان عبادت اهل بیت و اصحاب و آن روح های پاکی است که

۱. برای نمونه در زیارت حضرت عرض می کنیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرْتُ بِهِ وَ وَفَّيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ تَمَّتْ بِكَ كَلِمَاتُهُ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛ کامل الزیارات، ص ۲۱۷.

گرد امام حسین علیه السلام جمع شدند «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»^۱ این یک بُعد کار است. انسان‌هایی استثنایی بر محور وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام عهدی را با خدای متعال می‌بندند و به این عهد سنگین خودشان عاشقانه وفا می‌کنند و هیچ نقطه ضعفی هم در این وفا ندارند؛^۲ یعنی این‌طور نبوده که از سر استنکاف و استکراه باشد، این‌طور نبوده که تلاش کنند به‌نحوی جان‌شان را سالم به‌در ببرند.

۱. تعبیری در زیارت عاشورا: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ».

۲. در زیارت ایشان عرض می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرِّبَّانِيُّونَ أَنْتُمْ خَيْرُهُ اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْتُمْ خَاصَّةً اخْتَصَّكُمْ اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى الدُّعَاءِ إِلَى الْحَقِّ وَ نَصَرْتُمْ وَ وَفَّيْتُمْ وَ بَذَلْتُمْ مُهْجَكُمْ مَعَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَأَنْتُمْ السُّعْدَاءُ سَعَدْتُمْ وَ فُزْتُمْ بِالذَّرَجَاتِ الْعُلَى فَجَزَاكُمْ اللَّهُ مِنْ أَعْوَانٍ وَ إِخْوَانٍ خَيْرَ مَا جَاوَزَى مَنْ صَبَرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَنِئًا لَكُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَ هَنِئًا لَكُمْ مَا بِهِ حَيِّيتُمْ طَافَتْ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ وَ بَلَغْتُمْ بِهَا شَرَفَ الْآخِرَةِ»؛ المزار (للشهيد)، ص ۱۵۴.

خدا رحمت کند یک عزیزی را! می‌فرمود: «گاهی ما دنبال این هستیم که تکلیف را از سر خودمان برداریم و آن را رفع کنیم؛ مثلاً مهمان می‌آید. به آقازادهٔ خانه می‌گویند: بروید برای غذا این وسایل را تهیه کنید. خب روز گرم تابستان یا روز سرد زمستان است، تا سر کوچه می‌رود، سروگوشی آب می‌دهد و برمی‌گردد، می‌گوید: نشد، نبود! می‌خواهد تکلیف را از سر خودش باز کند. گاهی این‌طور نیست؛ انسان، عاشقانه دنبال یک هدف است؛ چون می‌خواهد برای یک محبوب کاری را انجام دهد، سر از پا نمی‌شناسد، بیش از حد انتظار انجام می‌دهد. بار را آن‌قدر سنگین برمی‌دارد که خدای متعال می‌فرماید: ﴿طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾^۱ پیامبر گرامی ﷺ مدت ده سال، روی پنجه‌ها می‌ایستاد و خدا را عبادت می‌کرد. وقتی متوجه خدا می‌شد آن‌چنان قلبش مشغول بود که مثل دیگ در حال

جوشیدن، صدای قلب حضرت به گوش می‌رسید.^۱ این هم یک نحوه عمل به تکلیف است؛ دیگر دنبال این نیست که تکلیف را از دوش خودش بردارد و به‌شکلی تکلیف را از سر خودش باز کند.

در روز عاشورا می‌بینید اصحاب دنبال این نبودند که تکلیف را از سر خودشان باز کنند. امام حسین علیه السلام تکلیف را شب برداشته، فرموده: «بروید»، ملتمسانه مانده‌اند^۲ و با تمام وجود، مثل پروانه، دور این شمع چرخیده‌اند و تا زنده بوده‌اند، نگذاشته‌اند حتی یک نفر از بنی‌هاشم به میدان برود.

۱. در روایت امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «إِنَّهُ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ سَمِعَ لَصْدَرَهُ وَ جَوْفَهُ أَرِيزَ [أَزِيزَ] كَأَرِيزِ [كَأَزِيزِ] الْمَرْجَلِ عَلَى اللَّثَائِفِ مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ وَ قَدْ آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عِقَابِهِ فَأَرَادَ أَنْ يَتَخَشَّعَ لِرَبِّهِ بَبُكَائِهِ فَيَكُونُ إِمَامًا لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ وَ لَقَدْ قَامَ صَ عَشْرَ سَنِينَ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ وَ اصْفَرَّ وَجْهُهُ يَقُومُ اللَّيْلَ أَجْمَعَ حَتَّى عُوتِبَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿طه﴾ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿بَلْ لِّتَسْعَدَ بِهِ﴾»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

۲. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۵۹، مدخل «کلام الإمام علیه السلام لأهل بيته وأصحابه، و ما ردوا به».

بنی‌هاشم را هم می‌بینید همین‌طور اند. اهل بیتِ امام حسین علیه السلام هم که به اسارت رفتند، می‌بینید همین‌طور اند. اینها جمعی هستند که امام حسین علیه السلام آنها را تربیت کردند و آماده کردند و لذا عاشقانه در راه خدا کار کردند. با پای خودشان دنبال امام حسین علیه السلام آمده‌اند و در این سفرِ اسارت دنبال وفای به عهدشان هستند، نه اینکه دشمن آنها را اسیر کرده باشد. خود وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام هم همین‌طور هستند. این‌طور نیست که دشمن، طراح صحنه باشد. حضرت باتمام وجود آن عهد خودش با خدا را در نظر دارد و تلاش می‌کند به زیباترین شکل به این عهد عمل کند که عمل هم کرده است. تمام دستگاه ابلیس در صف مقابل، دنبال این است که نگذارد به این عهد عمل شود یا خوب و زیبا عمل شود ولی نتوانسته این کار را کند. همه جا شما جمال و زیبایی عبادت خدا و وفای به عهد، آن هم در حدّ رضا را می‌بینید.

این را مکرر عرض کرده‌ام: در هیچ صحنه‌ای به این اندازه، رضای به قضاء الله، تسلیم بالله و وفای به ولی الله ظهور پیدا نکرده است. همه این صحنه، رضا و تسلیم و

وفاست. این، یک چهره عاشوراست؛ چهره تولی به ولایت خدا، چهره عبادت، چهره خشوع، چهره خضوع، چهره وفای به عهد و چهره پایداری بر سر عبادت خدای متعال. این یک چهره عاشوراست.^۱

- چهره دوم عاشورا: درگیری با ابلیس و آشکار کردن باطن آنها

اگر چهره دوم عاشورا را ببینید چهره درگیری با دستگاه ابلیس است. یعنی بر محور این عبادت و خضوع و خشوع، سیدالشهدا^{علیه السلام} سنگین ترین جنگ را با دستگاه ابلیس طراحی کرده اند و سنگین ترین مقابله را با دستگاه ابلیس انجام داده اند.

این طور نیست که در این صحنه درگیری و جنگی که دستگاه شیطان هم طراحی می کرده، حضرت در برنامه آنها قرار گرفته باشند. گاهی ما عاشورا را این طور تعریف

۱. برای نمونه: «قال أبو مخنف: و بقي الحسين مكبوا على الأرض ملطّخا بدمه ثلاث ساعات، و هو يقول: صبرا على قضائك لا اله سواك يا غياث المستغيثين»؛ مقتل ابی مخنف، ص ۹۹.

می‌کنیم که دشمن این‌طور نقشه کشیده بود و اگر حضرت در مدینه می‌ماندند، حضرت را می‌کشتند و اگر در مکه بودند، ایشان را ترور می‌کردند و لذا حضرت - العیاذ بالله - در بیابان‌ها راه افتاده بود تا به نحوی جان‌ش را نگره بدارد و خودش را حفظ کند! این‌طور نیست، بلکه یک جنگ تمام‌عیاری است که وجود مقدس سیدالشهدا[ؑ] میدان‌دار و مدبّر این جنگ هستند. به گونه‌ای جنگ را تدبیر کردند و به - نحوی در این حادثه مقاومت کردند که دشمن را به شکست تاریخی محکوم و مجبور کردند. این شکست، به این محقق نمی‌شد که حضرت در میدان بیایند و همه آنها را از دم تیغ بگذرانند. این، راه شکست دستگاه ابلیس نبود.

مرحوم سید در لُهوف نقل می‌کنند که وقتی حضرت از مدینه خارج شدند سران جن در راه مکه خدمت حضرت آمدند و عرض کردند: «شما به مدینه برگردید و به ما اجازه

بدھید برویم کار را تمام کنیم». حضرت فرمودند: «اگر بنا بر این باشد، خودم از شما توانا ترم»^۱.

۱. «وَأَتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ فَقَالُوا لَهُ يَا مَوْلَانَا نَحْنُ شِيعَتُكَ وَانْصَارُكَ فَمَرُّنَا بِمَا تَشَاءُ فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّكَ وَ أَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَ قَالَ لَهُمْ أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾ فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانِي فَبِمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمُتَعَوِّسُ وَ بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي وَ قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ وَ جَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا وَ مُحَبِّبًا تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَ صَلَوَاتُهُمْ وَ يُجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تَسْكُنُ شِيعَتُنَا فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتِلُ وَ لَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَ نَسَبِي وَ إِخْوَانِي وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ يُسَارُّ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَقَالَتِ الْجَنُّ نَحْنُ وَ اللَّهُ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنُ حَبِيبِهِ لَوْ لَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَ قَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَقَالَ لَهُمْ ﷺ وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنِهِ﴾؛ اللهوف، ص ۶۷ - ۶۹.

بنا بر این نبوده است که اینها را با نابود کردن، شکست بدهند. غرض، چیز دیگری بوده است. اگر بنا بر این بود، از ابتدا خدای متعال، دستگاه ابلیس را خلق نمی‌کرد و آن را امداد نمی‌کرد. از این مسیر، عالم به غرض نمی‌رسد. اگر بنا بر این است که اراده‌های انسانی به بلوغ برسند و به حدی از رشد و شکوفایی برسند که اضطرار خودشان را به ولایت ولی خدا بفهمند و باتمام وجود در خدمت ولی خدا قرار بگیرند، ایجاد این بصیرت، این ظرفیت، این وسعت - آن هم به شکل اجتماعی - به تحمل این بلای عظیم احتیاج دارد.

بنابراین این‌طور نیست که حضرت طراح نبودند. حضرت کاری کردند که دستگاه ابلیس مجبور به پذیرش شکست شده است. با تدبیر خودشان صحنه‌ای را طراحی کرده‌اند که شیطان مجبور به شکست شده است. تدبیر حضرت، تدبیر یک جنگ نظامی نبود؛ گرچه جایی هم که پای جنگ نظامی به میدان آمد، حضرت یک جنگ تمام‌عیار نظامی را عرضه کردند.

شما تدبیرهای نظامی حضرت را شنیده‌اید: شب عاشورا دستور دادند خیمه‌ها را به هم نزدیک کردند، طناب‌ها را درهم طیندند، پشت خیمه‌ها خندق کنند، خندق‌ها را طوری آماده کردند که زمان حمله دشمن آن را آتش بزنند، مسیر ورود دشمن را بستند و درنهایت، بیش از یک طرف را برای مقابله قرار ندادند. همین لشکر اندک را که حدود ۷۰ نفرند طوری آرایش دادند که برای آن، قلب و میسر و میمنه و پرچم و همه ارکان یک لشکر تمام را قرار دادند و آنها هم واقعا همین‌طور جنگیدند.^۱

۱. برای نمونه: «و أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فَعَبَّأَ أَصْحَابَهُ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَكَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ فَارْسَاءً وَ أَرْبَعُونَ رَاجِلًا فَجَعَلَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي مِیْمَنَةِ أَصْحَابِهِ وَ حَبِیبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فِي مِیْسَرَةِ أَصْحَابِهِ وَ أُعْطِيَ رَأِیْتَهُ الْعَبَّاسُ أَخَاهُ وَ جَعَلُوا الْبُیُوتَ فِي ظُهُورِهِمْ وَ أَمَرَ بِحَطَبٍ وَ قَصَبٍ كَانِ مِنْ وَرَاءِ الْبُیُوتِ أَنْ يُتْرَكَ فِي خَنْدَقٍ كَانَ قَدْ حُفِرَ هُنَاكَ وَ أَنْ يُحْرَقَ بِالنَّارِ مَخَافَةَ أَنْ يَأْتَوْهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ»؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵. همچنین رجوع شود به: موسوعه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۴۲، مدخل «کیف عبَّأ الحسین علیه السلام أصحابه؟ و کم هم؟» و ص ۲۵۱، مدخل

آنها جمعیتی نبودند که چون می دانستند شکست می - خورند، دیگر خودشان را آماده کنند که در یک ساعت تسلیم شوند یا بگویند: «ما عاشق شهادتیم - البته واقعا هم همین طور بودند و برای رفتن از این دنیا لحظه شماری هم می کردند، ولی این طور نبودند که بگویند: الحمد لله! چه از این بهتر! صحنه پیدا شد، ما به تکلیف عمل ردیم، باید هم به شهادت برسیم - پس همین ابتدای صبح آماده بشویم که در یک تیراندازی، همه شهید بشویم!» این طور نبوده است.

آنجا هم که میدان جنگ پیش آمد، حضرت دقیق ترین و منظم ترین جنگ را طراحی کردند؛ لذا برخلاف میل دشمن تا بعد از ظهر، جنگ ادامه پیدا کرد. آنها می خواستند در یک فرصت بسیار کوتاه و به اندازه نحر کردن یک شتر کار را تمام کنند و وقتی به ابن زیاد و یزید گزارش می دادند، به عنوان

←

«الحسین [ؑ] یملاً الخندق الذی کانوا حفروه من قبل حطبا فیضرم فیہ النّار و موقف الشّمر من ذلک».

افتخار و کوتاه جلوه دادن جنگ، همین را می گفتند^۱ که درواقع این طور نشد. براساس رقم هایی که در تاریخ نقل شده، صدها و بلکه هزاران نفر از لشکر دشمن کشته شدند. اعدادی را که مبالغه آمیز است نمی گویم، رقم هایی که قابل قبول و معقول است این طور بوده.

۱. «فَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَبِيعَةَ الْحَمِيرِيُّ فَقَالَ إِنِّي لَعِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِدَمَشَقَ إِذْ أَقْبَلَ زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ وَيْلَكَ مَا وَرَأَكَ وَ مَا عِنْدَكَ فَقَالَ أَبْشِرْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِفَتْحِ اللَّهِ وَ نَصْرِهِ وَرَدَ عَلَيْنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي ثَمَانِيَةِ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ سِتِّينَ مِنْ شِيعَتِهِ فَسَرْنَا إِلَيْهِمْ فَسَأَلْنَاهُمْ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا أَوْ يَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ الْقِتَالِ فَاخْتَارُوا الْقِتَالَ عَلَى الْإِسْتِسْلَامِ فَعَدَوْنَا عَلَيْهِمْ مَعَ شَرُوقِ الشَّمْسِ فَأَحْطَنَّا بِهِمْ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ السُّيُوفُ مَأْخِذَهَا مِنْ هَامِ الْقَوْمِ جَعَلُوا يَهْرُبُونَ إِلَى غَيْرِ وَزَرٍ وَ يَلْوِذُونَ مِنَّا بِالْأَكَامِ وَ الْحُفَرِ لَوْأَذَا كَمَا لَازَ الْحِمَائِمُ مِنْ صَقَرٍ فَوَّ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانُوا إِلَّا جَزَرَ جَزُورٍ أَوْ نَوْمَةً قَائِلٍ حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى آخِرِهِمْ فَهَاتَيْكَ أَجْسَادُهُمْ مُجَرَّدَةٌ وَ ثِيَابُهُمْ مَرْمَلَةٌ وَ خَدُودُهُمْ مُعَفَّرَةٌ تَصْهَرُهُمُ الشَّمْسُ^۱ وَ تَسْفِي عَلَيْهِمُ الرِّيَّاحُ زُؤَارُهُمُ الْعِقْبَانُ وَ الرَّخَمُ»؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۸. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسين عليه السلام، ج ۶، ص ۴۱۴، مدخل «زحر بن قيس الجعفي يحدث يزيد فيعز بالاثم و يفترى عليهم عليه السلام».

این طور نبود که تسلیم شوند و بگویند: «ما که طالب شهادتیم، شهادت هم که قطعی است، پس ما زودتر کار را تمام کنیم». آنجا هم که پای جنگ نظامی پیش آمد، حضرت دقیق ترین جنگ نظامی را تدبیر کردند - که آن یک بحث دیگری است - و شدیدترین مقاومت ها را داشتند. سرانجام هم خود حضرت بودند که چون عهد بسته بودند، دیگر بعد از ظهر عاشورا کار، تمام شد و به پایان رسید.

ولی درعین حال حضرت یک جنگ نظامی طراحی نکردند؛ یعنی این طور نبود که حضرت خودشان را برای یک جنگ نظامی یا لشکرکشی نظامی آماده کرده باشند. کسانی که به حضرت می گفتند: «آقا! یمن بروید»، کجا و کجا بروید، با این نگاه، کار را دنبال می کردند. خیال می کردند یک جنگ نظامی می خواهد اتفاق بیفتد. به حضرت می گفتند: «آقا! اگر می خواهید بجنگید، کوه های یمن آماده تر است».^۱ درست هم هست. وقتی جمعیتی اندک اند و

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ

جمعیت دشمن فراوان است، باید لااقل از نظر نقطه جغرافیایی که اتخاذ می‌شود، مناسب این جنگ باشد؛ یک جنگ پارتیزانی؛ جنگی که یک اقلیت در مقابل یک اکثریت می‌خواهند بایستند! مسئله، این نبوده و حضرت دنبال چنین جنگی نبودند؛ لذا به طرف دشت حرکت می‌کردند و در دشت کربلا این جنگ اتفاق افتاد.

در درگیری نظامی اگر زن و بچه همراه یک لشکر باشند، مانع اند. دشمن بلافاصله بر آنها دست می‌گذارد و آنها را طعمه می‌کند. این، رسم است در میدان جنگ؛ آنها که قواعد

←

مَنْ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَ أَخِيكَ وَ قَدْ خَفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَ أَمْنُهُ فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خَفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَتُهُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَإِنْ خَفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنٌ النَّاسِ بِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ؛ اللّهُوف، ص ۶۴ - ۶۵. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۱، مدخل «کلام ابن الحنفیه و وصیه الإمام علیه السلام».

جنگ را رعایت نمی‌کنند، این یک نقطه ضعف می‌شود؛ دشمن آنها را طعمه می‌کند و در نهایت جبهه حق را تسلیم می‌کند. حضرت دنبال یک جنگِ این‌چنینی نبودند.^۱

همه چیز، نشان می‌دهد که حضرت یک جنگ تمام‌عیار مکارم اخلاقی به‌راه انداختند، در مقابل یک جنگ تمام‌عیار رذایل اخلاقی. همه صفات حمیده در روز عاشورا ظهور پیدا کرده است. حضرت هم طوری مقاومت کردند که دستگاه ابلیس مجبور شد همه صفات رذیله خود را بروز بدهد؛ یعنی شیطانی که در قالب یک خیرخواه و یک مُصلح ظاهر

۱. «عن ابی عبد الله علیه السلام: ... فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكَبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ علیه السلام أَخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ علیه السلام ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى»؛ *التهوف*، ص ۶۴ - ۶۵. رجوع شود به: *موسوعة الامام الحسين* علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۱، مدخل «کلام ابن الحنفیه و وصیه الإمام علیه السلام».

می‌شود و برای فریب دادن حتی قسم هم می‌خورد - ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾؛^۱ من خیرخواه شما هستم - مجبور کرده است که نقاب از چهره بردارد. همیشه دستگاه باطل به این شکل عمل کرده است که ابتدا سعی می‌کند خودش را در چهره حق و چهره خیرخواه ظهور و بروز بدهد.^۲

۱. سوره اعراف، آیه ۲۱.

۲. [در کلام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که اهل فتنه، حق و باطل را مخلوط می‌کنند: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام النَّاسَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعُ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رَجُلًا رَجُلًا فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخَفْ عَلَى ذِي حِجِّي وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ فَيَمُزَّجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعًا فَهُنَاكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۴. همچنین در روایت امام صادق علیه السلام در توصیف انواع مجادله آمده است که اهل باطل، حق را معین باطل خود قرار می‌دهند: «أَمَّا الْجِدَالُ بَغَيْرِ الْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِنَّ تُجَادِلَ بِهِ مُبْطِلًا فَيُورِدُ عَلَيْكَ بَاطِلًا فَلَا تَرُدُّهُ بِحُجَّتِهِ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ وَ لَكِنْ

الان هم این را در دنیا می بینید. دستگاه استکبار که نمی گوید: «ما می خواهیم حقوق شما را ضایع کنیم» یا «می خواهیم منافع شما را ببریم» یا «می خواهیم یک جهان یک پارچه تک قطبی و یک جهان هرمی درست کنیم به گونه ای که بالای هرم، سرمایه داران یهود باشند و همه عالم را بدوشند!» هیچ وقت این را نمی گوید. نمی آید بگوید ما همه وجود شما را می خواهیم به نفع خودمان مصادره کنیم. می گوید ما طرفدار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و محیط زیست و مثل این چیزها هستیم. تا آنجا که می تواند شعار درست می کند. مقاومت جبهه حق است که او را مجبور می کند شمشیر را از رو ببندد، نقاب را کنار بزند و



تَجَحَّدُ قَوْلُهُ أَوْ تَجَحَّدُ حَقًّا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْمُبْطِلُ أَنْ يُعِينَ بِهِ بَاطِلَهُ فَتَجَحَّدُ ذَلِكَ الْحَقُّ مَخَافَةَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ لَأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْمَخْلَصُ مِنْهُ فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلَى ضُعَفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَ عَلَى الْمُبْطِلِينَ؛ (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱).

باطنش را آشکار کند؛ وَاَلَّا اگر در جبهه حق مقاومت نباشد، دستگاه باطل خودش را بروز نمی‌دهد.

مقاومتی که سیدالشهدا^ع در عاشورا کردند، بی‌نهایت مقاومت است. اینکه می‌بینید یوم‌الحسین^ع هنوز زنده مانده و تا آیندهٔ عالم و تا عصر ظهور و حتی تا قیامت فراموش نمی‌شود، به‌خاطر این است که واقعا مقاومت حضرت، یک مقاومت بی‌نهایت است. به ظاهر کوچکِ این حادثه نگاه نکنید. ملکوت حادثه اگر درک بشود - که برای امثال بنده قابل درک نیست - معلوم می‌شود که آن عبادتی که سیدالشهدا^ع کردند و آن مقاومتی که در راه خدای متعال کردند، یک مقاومت بی‌حد و حصر است. این مقاومت موجب شده است دستگاه ابلیس و دستگاه شیاطین انسی - که همراه ابلیس بودند - باطن خودشان را آشکار کردند و همه رذایل اخلاقی را بروز دادند و به تعبیری مجبور به این کار شدند. چرا؟ چون می‌خواستند راه خودشان را ادامه بدهند. برای اینکه راه خودشان را ادامه بدهند، مجبور بودند

آن باطن را شفاف کنند. این جنگ، جنگی است که در آن مکارم اخلاق بر رذایل اخلاقی پیروز شده است.

- بلوغ تولی و تبری عاشورایی در عصر ظهور

این جمعیت اندک بر محور وجود مقدس سیدالشهدا^{علیه السلام} عبادتی که کردند و مکارم اخلاقی را که در عالم ظهور دادند، بر مجموعه شقاوت و رذالت‌هایی که دشمن بروز داده، غلبه کرده است و تدریجا ابتدا وجدان شیعه را بیدار کرد و در ادامه تاریخ، وجدان تاریخی بشریت را تا عصر ظهور بیدار می‌کند.

بیداری جهان - به گونه‌ای که عامل إعراض و تبری از دستگاه دشمن و مقدمه تولی به دستگاه ولی‌الله و تحقق عصر ظهور باشد - بر محور عاشورا است؛^۱ یعنی آنچه در عاشورا اتفاق افتاده، دو چیز است: یکی تولی و عبادت

۱. برای نمونه، در روایت مفضل از امام صادق^{علیه السلام} آمده است که حضرت در توصیف کربلا فرمودند: «وَإِنَّهَا خَيْرٌ بُقِعَهُ عَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا وَقْتُ غَيْبَتِهِ، وَ لَيَكُونَنَّ لِشِيعَتِنَا فِيهَا حَيَاةٌ إِلَى ظُهُورِ قَائِمِنَا»؛ مختصر البصائر، ص ۴۴۷.

خدای متعال، و دوم تبری از دستگاه دشمن و درگیری با این دستگاه و مفتضح کردن این دستگاه. با این عبادت و با این تولی و تبری، روح تولی به ولایت خدای متعال، روح تولی به اسلام، روح تولی به دین و روح تبری از دستگاه ابلیس و فراعنه را در همه تاریخ دمیده است. عالم تدریجا و گام به گام به سمت بلوغ و ظهور این تولی و تبری می‌رسد که ظهور این تولی و تبری، و بلوغ آن، در عصر ظهور است؛ لذا چشمه جوشانی که این دو سرمایه عظیم تاریخی را برای تحقق عصر ظهور فراهم می‌کند - که عصر ظهور بدون این دو سرمایه تحقق‌یافتنی نیست - یکی تبری و اعراض از دستگاه باطل و ابلیس است و یکی تولی به دستگاه حق و به دستگاه ولی‌الله. آن منبع جوشان این دو حقیقت، عاشوراست. روح فعل سیدالشهدا^ع است که حیات را، دین را و معنویت را در تاریخ دمیده و زنده‌نگه داشته است.

اگر خدای متعال توفیق داد، در جلسات آینده مقداری شفاف‌تر، ابعاد این دو معنا را - یعنی عاشورا و ظهور را - و ارتباط بین این دو را بیشتر موضوع بحث قرار می‌دهیم.

۳. مراقبه عاشورایی

این ایام، ایام بهره‌مندی از مصیبت سیدالشهدا[ؑ] است. هر عبادتی، بهاری دارد - مثلاً ماه رمضان، بهار قرآن است^۱ - بهار بهره‌مندی از مصیبت سیدالشهدا[ؑ] و رسیدن به همه خیرات، ماه محرم و این ایام است. من یک مراقبه را اول به خودم تذکر می‌دهم و برای عزیزانم عرض می‌کنم: امام حسین[ؑ] برای انجام یک عبادت بزرگ که از قبل میثاق بسته بودند، یک کاروان را آماده کرده و با خودش به سرزمین کربلا و این سرزمین معهود آورده است. گاهی انسان در فصل بهار به باغی می‌رود می‌بیند عجب گل‌های زیبایی در اینجا است. ولی - به تعبیری که بعضی از اهل ذوق گفته‌اند - نمی‌داند که چقدر این باغبان خون‌دل خورده تا یک گل، شکوفا شده است. خیال می‌کنیم این گل‌ها همین‌طوری سبز شده است! اگر کسی آن صحنه گلزار روز عاشورا را ببیند، اگر روز یازدهم را ببیند، اگر

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ[ؑ] قَالَ: لِكُلِّ شَيْءٍ رِيعٌ وَ رِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰.

آن دسته گل‌هایی که به اسارت رفتند و آن جلوه‌های نورانی عبادت خدا را در کوفه و شام ببیند، آن وقت می‌فهمد که امام حسین علیه السلام چقدر خون‌دل خورده، چه رنج‌هایی برده و چه غصه‌هایی را تحمل کرده تا اولاً این گل‌ها را آماده کرده و ثانیاً چنین گل‌هایی را در معرض باد خزان قرار داده و این گل‌ها پرپر شده‌اند.

از امروز که امام حسین علیه السلام این غافله را به کربلا رسانده، هر لحظه که می‌گذرد، کار، سنگین‌تر می‌شود. من نمی‌دانم چه تعبیری بکنم. مثل ماه رمضان، همه سال یک طرف، ماه رمضان یک طرف! شب‌های ماه رمضان، هر چه به شب‌قدر نزدیک می‌شود، چیز دیگری می‌شود؛ تا شب‌قدر؛ و شب‌قدر هم تا لحظه سحرش که همه برکات در آن سحر شب‌قدر است. همه این راهی که امام حسین علیه السلام این کاروان را تا اینجا آورده یک طرف، آن مراقبه و تدبیری که حضرت در این هفت یا هشت روز دارند یک طرف! که اینها را آماده کنند برای شهادت، برای اسارت، برای این عبادت عظیم، برای

وفای به عهدشان با خدا و برای اینکه آنها را پرواز بدهند و به خدا برسانند.

مراقبه این است: ما در این ایام چشم‌مان را از باطن و ملکوت عاشورا برنداریم و به ظاهر عاشورا بسنده نکنیم. ظاهر عاشورا هم اگر کسی با چشم‌دل دنبال کند، صحنه‌های عبرت‌آموز عجیبی است ولی آن ملکوت عالم، آن مراقبه سیدالشهدا^{علیه السلام}، آن عهدی که با خدا بسته بودند، آن آمادگی که آنافاناً برای خودشان و اهل بیت و اصحاب‌شان ایجاد می‌کنند و برای این صحنه مهیا می‌شوند، اینها باطن عاشورا است و اگر بتوانیم با چشم دل، این باطن را دنبال بکنیم، امید است که - ان شاء الله - بتوانیم قدم‌به‌قدم همراه این کاروان شویم و ما هم متحول شویم و برای حضور در اردوگاه حضرت در روز عاشورا آماده شویم.

گفتار ۴

ظرفیت بلاء سید الشهداء براے لوک تمام تاریخ

(صفات انسان منتظر ۲)

شب چہارم محرم در مدرسہ فیضیہ، ۱۳۸۳/۱۱/۲۴

موضوع بحث ما «فرهنگ انتظار» و «فرهنگ عاشورا» و رسالتی است که از ناحیه این دو امر، بر عهده شیعیان وجود مقدس امام عصر^ع قرار می گیرد.

اصول و بنیان های اعتقادی که در امر انتظار هست، موضوع بحث قرار گرفت و اجمالاً صفات انسان منتظر هم توضیح داده شد. این صفات را قدری بیشتر بسط می دهیم.

۱. دلدادگی به اهداف بلند و اقدام برای آن

عرض کردیم که براساس این نگاه، انسان منتظر، انسانی است که با اعتقاد به خدای متعال و اعتقاد به اراده حکیمانه او نسبت به «غلبه حق بر باطل و تحقق عبادت و بندگی در کل عالم»، به تحقق آن هدف بلند امیدوار است. منتظر، آن کسی است که این اعتقاد و ایمان، او را به دلدادگی به آن

هدف بلند - که تحقق کلمه توحید و ظهور ولایت ولیّ الله در همه عالم است - می‌کشاند.

وقتی مومن اعتقاد دارد که مشیت بالغه الهی به تحقق این امر تعلق گرفته و به‌خصوص وقتی اعتقاد دارد که خدای متعال خلفائی دارد و خلیفه آخر را برای این امر ذخیره کرده و به او اجازه «اقامه کلمه توحید و اظهار و اقامه امر الهی» را در جهان می‌دهد، این ایمان او در روحش تعلق و دلدادگی ایجاد می‌کند و به دنبال دلدادگی، به تحقق آن هدف‌های بلند امیدوار می‌شود.

این انسان دلدادۀ به اهداف و امیدوار به تحقق آن هدف‌ها، هیچ انتظار دیگری برای اقدام ندارد؛ چون اقدام، بیش از این دو را نمی‌خواهد که انسان، هدفی را بخواهد و نسبت به آن هدف امیدوار هم باشد. انسانی که امیدوار است، پا در راه می‌گذارد و وارد میدان عمل می‌شود. بنابراین سومین رکن، اقدام است.

انسان منتظر، انسان مُقَدِّم است؛ انسانی است که در هر کجای تاریخ ایستاده، برای تحقق دولت کریمه، برای تحقق

کلمه توحید، برای ظهور عبادت و ولایت الهی در روی زمین، اقدام می‌کند و بلکه به‌میزانی که این انتظار در روح انسان قوت پیدا کند، حضورش در سرمایه‌گذاری، گسترش پیدا می‌کند و تمام وجودش را برای آن هدف وقف می‌کند. به‌منزله‌ای می‌رسد که در روایات از او به «عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا» کسی که خودش را بر ما حبس کرده، تعبیر شده است.^۱ انسانی که در هر کجای تاریخ هست، با تمام وجود، خودش را برای تحقق آن اهداف بلند وقف می‌کند و امیدوارانه در مسیر آن هدف قدم برمی‌دارد، انسانِ منتظر است.

۱. «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لَقَدْ تَرَكْنَا أَسْوَاقَنَا أَنْتِظَارًا لِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ عليه السلام يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ أَتَرَى مَنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا بَلَى وَ اللَّهُ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ قَالَ الْقَائِلُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أُدْرِكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرَتُهُ كَانَ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ لَا بَلْ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ»؛ *کمال الدین*، ج ۲، ص ۶۴۴.

۲. صبر بر ابتلائات

همچنین، اعتقاد دارد که رسیدن به آن جامعه موعود و تحقق آن دولت کریمه و آماده شدن عالم برای دریافت آن فضیلت‌ها نیازمند سرمایه‌گذاری فراوان است. بدون ابتلائات، امکان دستیابی به آن فضیلت‌ها نیست. این مطلب را قرآن کریم، به اشکال مختلفی بیان کرده است.

چون مربوط به بحث است^۱ به صورت گذرا این آیات را عرض می‌کنم و می‌گذرم. خدای متعال می‌فرماید ﴿وَلَبَّيْتُكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۲. خدای متعال در این آیات، از ابتلائاتی سخن گفته است: ابتلای انسان به گرسنگی، به ترس، به مال و سرمایه‌هایی که خدای متعال به

۱. آیات پیش رو، در روایات متعدد به عصر غیبت معنا شده است؛

رجوع شود به: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۷.

او داده، به جان، به آبرو، به ثمرهٔ عم‌لار انسان، به امنیت و به فداکاری در راه خدا و از دست دادن مال و جان و همهٔ سرمایه‌ها و ثمرات وجودی انسان؛ شما را با این امور امتحان می‌کنیم. بعد خدای متعال می‌فرماید وقتی ما شما را مبتلا می‌کنیم، عده‌ای بر این بلا می‌ایستند. به آنها که صبر می‌کند، بشارت دهید ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾. این بشارت، چیست؟ فرمود: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾. خدای متعال سه بشارت داده است: اول، صلوات الهی، دوم، رحمت الهی و سوم، آن هدایتی که به دنبال این صلوات و رحمت می‌آید و اثرش این است که اینها دیگر قطعاً مهتدی هستند، نه «یهتدون»، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾. اینها سه برکتی هستند که خدای متعال وعده آنها را به کسانی داده که در ابتلای الهی می‌ایستند.^۱ بعد خدای

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي قَرْضًا فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضًا أُعْطِيَتْهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعْفَ وَ مَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ يُقْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضًا فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبَرَ أُعْطِيَتْهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ

متعال این صابرین را که به این ثمرات می‌رسند، توصیف می‌کند و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ وقتی این مصیبت‌هایی که ما برایشان مقدر کردیم - که البته به صواب و به اندازه است - به آنها می‌رسد، می‌گویند: ما از خداییم و به‌سوی خدا هم بر می‌گردیم.

- بلا، نردبان سلوک انسان

پس بلا می‌تواند نردبان سلوک انسان باشد، به شرط این‌که انسان بتواند صابر باشد و این معرفت را در متن بلا داشته باشد. روایاتی که ذیل این آیات آمده، بحث را خوب



لَوْ أُعْطِيَ وَاحِدَةٌ مِنْهُمْ مَلَائِكَتِي لَرْضُوا بِهَا مِنِّي قَالَ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ * فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ ﴿وَ رَحْمَةٌ﴾ * اثْنَتَانِ ﴿وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ * ثَلَاثٌ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ هَذَا لِمَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا؛ /الکافی، ج ۲، ص ۹۲.

توضیح می‌دهد.^۱ خدای متعال سرمایه‌هایی به انسان داده و همه آنها را می‌گیرد و او را مبتلا می‌کند. امنیت را، گرسنگی را، فراوانی و نعمت را، اموال را، انفس را، ثمرات را، همه را خدا به انسان داده، دوست داده، فرزند داده، همسر داده، ثمره عمر داده، علم داده، این ثمره‌ها را داده و برای این هم نداده که ما آنها را نگه داریم بلکه برای این داده که ما این ثمرات را در راه خدا بدهیم که وقتی در راه خدا دادیم، رشد می‌کنیم. رشد ما، از این مسیر است. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾؛^۲ کسی که در راه خدا کار می‌کند، خودش مثل دانه گندم، شکوفا می‌شود، نه عملش. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ کسانی که در راه خدا کار می‌کنند، خودشان شکوفا

۱. [عبارات پیش رو، مروری بر روایت امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله]

است که پیشتر گذشت؛ همچنین رجوع شود به: البرهان فی تفسیر

القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

می‌شوند. به تعبیر آیه دیگر ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾^۱ باغستانی هستند که سرزمین‌شان حاصل‌خیز و منطقه‌شان باران‌گیر است؛ خودشان شکوفا می‌شوند و بسط پیدا می‌کنند.

پس اگر خدای متعال در این دنیا چیزی را به انسان می‌دهد، برای این است که او اعطای خدا را در راه خدا خرج کند. اگر در راه خدا خرج کرد - چه آبرو باشد، چه مال باشد، چه جان باشد، هر چه که باشد - این، موجب رشد و شکوفایی و کمال خود انسان می‌شود و حجاب بین انسان و حضرت حق را برمی‌دارد. عملی که وجهه الهی پیدا می‌کند، این عمل، وجهه جان انسان را متوجه حضرت حق می‌کند و جانی که متوجه خدا می‌شود، شکوفا می‌شود، سبز می‌شود، حجاب‌هایش برداشته می‌شود.

بنابراین دادن سرمایه‌ها در راه خدای متعال، مقدمه رشد انسان است، مقدمه رسیدن به خداست، مقدمه عبور از مرز

۱. ﴿وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۵.

خود است، مقدمه عبور از نفس است. این مجاهده عظیم، این طور باید واقع شود. انسان باید به گونه‌ای از مرز نفس عبور کند که سرمایه‌ای برای خودش نگه نداشته باشد. وقتی همه را در راه خدا داد، حجاب‌ها برداشته می‌شود.

روایت می‌فرماید که اگر کسی اینها را در راه خدا نداد، خدا این سرمایه‌ها را از او می‌گیرد،^۱ چون وقتی این نعمت‌ها را در راه خدا نمی‌دهد، بت انسان می‌شوند و انسان را نابود می‌کنند. نعمت گاهی موجب رشد انسان است و همین نعمت گاهی موجب سقوط؛ انسان را زمین گیر می‌کند.

دادن و گرفتن نعمت، هیچ کدام موضوعیت ندارد. خدا نعمت را داده بود که ما خودمان آن را بدهیم و رشد کنیم. حالا که ما حاضر نشدیم این بت‌شکنی را کنیم و از نفس‌مان عبور کنیم، خدای متعال این نعمت‌هایی که بت ما شده‌اند و ما به آنها دل بسته‌ایم، می‌شکند.

۱. «وَمَنْ لَمْ يُقْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضًا فَأُخَذْتُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبَرَ أُعْطِيَتْهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ».

- صبر ارزشمند و رشد آفرین

وقتی شکست، ما در این شکستن باید صابر باشیم. آن-
وقت چه طور صبر کنیم؟ آن صبری که ارزشمند است و
جای دادن نعمت در راه خدا را پر می کند و برای انسان
رشد می آورد این است: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا
لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾. اولاً توجه دارد که این، مصیبت
است. «مصیبت» یعنی آن چیزی که هدف گیری شده و به-
صواب به انسان خورده است. می فهمد تصادفی نیست که
این مال را از من گرفتند یا این آبرو را گرفتند یا این
موقعیت از دست رفت یا شرایطی پیش آمد که باید جانم
را بدهم و امثال اینها. می فهمد این مصیبت، یک امر
برنامه ریزی شده از بالاست.

بعد هم می فهمد که این گرفتن ها، هیچ موضوعیتی ندارد.
چرا خدا نعمت را بگیرد؟ خدای متعال چه هدفی دارد از
اینکه نعمتی را که خودش به عبد داده، بگیرد؟ چرا به
ابراهیم خلیل علیه السلام می فرماید: این فرزندی که در سن پیری به تو
دادیم، با دست خودت به قربانگاه ببر و قربانی کن؟ دلیلی

ندارد. تنها دلیلش این است که مومن از این مرز عبور کند. وقتی عبور کرد دو برابرش را به او برمی گردانند؛ لذا فرمود: ﴿وَقَدْ يَنَافُ بِذَبِیحٍ عَظِیمٍ﴾.^۱ دو فرزند دیگر هم - کنار حضرت اسماعیل علیه السلام - به حضرت ابراهیم علیه السلام می دهند؛ یعقوب را هم می دهند، اسحاق را هم می دهند. اینکه خدای متعال می گیرد، برای این است که با گرفتن، ما را رشد بدهد. مومن، این طور است. صابر یعنی این. صابر، آن کسی است که وقتی در نعمت نتوانست به خدا برسد، نتوانست خدا را ببیند، نتوانست بفهمد که من مالک نیستم او مالک است، نتوانست بفهمد که غایت، چیزی جز او نیست، نتوانست بفهمد که همه چیز به سمت او حرکت می کند و ما باید وجودمان را به سمت او به راه بیندازیم، این چنین کسی راه دیگری را که برایش باز کرده اند طی می کند.

سرمایه هایی که خدای متعال به ما داده، باید همه را در راه خودش به راه بیندازیم تا هم خودمان رشد کنیم و هم این سرمایه ها را رشد بدهیم؛ اراده ما باید مجرای رحمت خدا

شود. این نعمتی که خدا داده است، این هم مخلوق خداست، این هم باید به سمت خدا حرکت کند که اراده من، واسطه حرکت دادن اوست. موحد باید این را بفهمد. باید بفهمد که در متنِ نعمت، ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ است، باید بفهمد همه چیز از خداست. هم ما از خداییم، هم دارایی‌های ما از خداست و هم غایت، اوست ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. ما باید خودمان و دارایی‌هایمان را تنها در راه او فعال کنیم و به راه بیندازیم؛ توقف نکنیم، نایستیم، رو به عقب برنگردیم.

حالا اگر مومن در نعمت مُعجب بود، خودش را دید، فقط نعمت را دید، نتوانست حضرت حق را ببیند، مبدأ و متنها را ندید، نفهمید ﴿لِلَّهِ﴾ و ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ است، خدا هم این نعمت را از او می‌گیرد. در گرفتن نعمت، باید اینها را می‌فهمید. اگر در گرفتن نعمت فهمید که چون من به این نعمت دل بستم، خدا این را گرفت تا هم نعمت را و هم من را به سمت خودش حرکت دهد، اگر نمی‌گرفت هم این نعمت‌ها بت من می‌شد و آنوقت، هم من زمین می‌خوردم و هم نعمت ضایع می‌شد و به هدف نمی‌رسید و هم خودم

هم به هدف نمی‌رسیدم و حالا خدا آن را گرفته تا هر دو را به هدف برساند، اگر این را فهمید و با این نگاه، به بلا نگاه کرد، صابر بر بلا می‌شود و برکات صبر به او می‌رسد: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾.

پس براساس این نگاه، انسانی که می‌خواهد برسد، باید از معبر بلا عبور کند. بدون عبور از معبر بلا وصال ممکن نیست. علت اینکه این بلاها هم برای مومنین پیش می‌آید، معمولاً همین است.

- بلای کفاره و بلای ترفیع درجه

بلا هم متفاوت است. گاهی بلا، بلای عقوبت است که برای مومنین نیست.^۱ گاهی بلا، بلای کفاره و تکفیر است. گاهی هم فقط بلای ترفیع درجه است.^۲

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۶، «باب علل المصائب و المحن و الأمراض و الذنوب التي توجب غضب الله و سرعة العقوبة».

۲. [روایات دو قسم اخیر در ادامه خواهد آمد]

بر اساس روایات و معارف ما، گاهی بلایی که از بالا می‌آید، خاصیتش این است که خطاها و خطیئه‌های مومنین را پاک می‌کند و گناهان و صفات رذیله آنها را تطهیر می‌کند؛ این، بلای کفاره است.^۱ مومن نباید مبتلای به خطا می‌شد، نباید مبتلای به شرک می‌شد، نباید مبتلای به صفات رذیله می‌شد، غفلت کرده که اینها در او پیدا شده، حالا این صفات‌های رذیله را با بلا می‌سوزانند، این جهنم درونش را خاموش می‌کنند و با بلا معصیت‌ها را تبدیل می‌کنند. روایات را ملاحظه فرمودید که وقتی مومن یک شب تا صبح به بیماری مبتلاست، چقدر گناه از او پاک می‌شود و چه ثواب‌هایی برایش می‌نویسند.^۲ معنای این روایات همین

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۴۴۴، «بَابُ تَعْجِيلِ عِقَابِهِ الذَّنْبِ» و بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۹۶، «باب شده ابتلاء المؤمن و علتة و فضل البلاء» (روایات این باب از کتاب بحار منحصر در موضوع نیست، عمدتاً روایات نیمه دوم باب در این باره است).

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحُمَى رَأْدُ الْمَوْتِ وَ سِجْنُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَرُّهَا مِنْ جَهَنَّمَ وَ هِيَ حَظُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ

است که خدای متعال با بلا رشته اتصال انسان به جهنم را قطع می‌کند و او را پاک می‌کند، مهذب می‌کند، تطهیر می‌کند، شعله‌های جهنم را در درونش خاموش می‌کند. این یکی از خاصیت‌های بلاست که برای مومن‌های عادی نوعاً از همین مقوله است؛ کما اینکه از روایات هم همین استفاده می‌شود که مومنین عادی خطا و غفلت می‌کنند، ابتلائیاتی برایشان می‌آید.

←

مِنَ النَّارِ وَ نِعْمَ الْوَجَعُ الْحُمَّى تُعْطَى كُلُّ عَضْوٍ حَقَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُبْتَلَى وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حُمَّ حُمَّةً وَاحِدَةً تَنَازَرَتْ عَنْهُ الذُّنُوبُ كَوَرَقِ الشَّجَرِ فَإِنْ أَتَى عَلَى فَرَّاشٍ فَأُتِنَتْهُ تَسْبِيحٌ وَ صِيَاحُهُ تَهْلِيلٌ وَ تَقْلُبُهُ فِي فَرَّاشِهِ كَمَنْ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ أَقْبَلَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي مَرَضِهِ كَانَ مَغْفُوراً لَهُ وَ طُوبَى لَهُ وَ حُمَّى لَيْلَهُ كَفَّارَةٌ سَنَهُ لَأَنَّ أَلَمَهَا يَبْقَى فِي الْجَسَدِ سَنَةً فَهِيَ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَ لِمَا بَعْدَهَا وَ مَنْ اشْتَكَى لَيْلَهُ فَقَبَلَهَا بِقُبُولِهَا وَ أَدَّى شُكْرَهَا كَانَتْ لَهُ كَفَّارَةٌ سِتِّينَ سَنَةً لِقَبُولِهَا وَ مِنْهُ لَصَبْرُهُ عَلَيْهَا وَ الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَ رَحْمَةٌ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ وَ لَعْنَةٌ وَ لَا يَزَالُ الْمَرَضُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيْهِ ذَنْبٌ وَ صُدَاعٌ لَيْلَهُ تَحُطُّ كُلُّ خَطِيئَةٍ إِلَّا الْكِبَائِرَ؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۴۳.

حتی گاهی در غیر چهارده معصوم علیهم السلام هم از این مقوله ابتلا داریم اما در آنها گناه نیست، «ترک اولی» است. پیغمبری ترک اولایی می‌کند، خدای متعال او را به شکم ماهی مبتلا می‌کند تا او را تطهیر کند.^۱ نقش بلا در تطهیر، نقش یگانه است. هیچ چیز دیگری جای آن را پر نمی‌کند. معلوم نیست ریاضت‌ها بتواند جای آن بلا را پر کند.

۱. در روایت امام رضا علیه السلام در پاسخ به سؤالات مأمون از عصمت انبیاء آمده است: «فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكًا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَذَا النُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ فَقَالَ الرَّضَا ذَاكَ يُونُسُ بْنُ مَتَّى ذَهَبَ مُغَاضِبًا لِقَوْمِهِ ﴿فَظَنَّ﴾ بِمَعْنَى اسْتَيْقَنَ ﴿أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ أَيْ لَنْ نُضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَإِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾ أَوْ [أَيْ] ضَيَّقَ وَ قَتَرَ ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ﴾ أَيْ ظُلُمَةِ اللَّيْلِ وَ ظُلُمَةِ الْبَحْرِ وَ ظُلُمَةِ بَطْنِ الْحُوتِ ﴿أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ بِتَرْكِي مِثْلَ هَذِهِ الْعِبَادَةِ الَّتِي قَدْ فَرَعْتَنِي لَهَا فِي بَطْنِ الْحُوتِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۵. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۷۹، «باب قصص یونس و آیه متی».

بلای دیگری هم هست که این بلا در مومنین هم هست
 و در خُلص از اولیای خدا و به خصوص در چهارده معصوم علیهم السلام
 از این مقوله بلا فراوان است. بلای چهارده معصوم علیهم السلام بلایی
 است که فقط ترفیع درجه است. در کافی شریف نقل شده
 است که در محضر امام صادق علیه السلام بحث از ابتلاء بود، حضرت
 فرمودند: «هرچه به شما می رسد، خودتان مقصّر هستید. بعد
 هم به این آیه قرآن تمسک کردند: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ
 فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۱ هر گرفتاری که به شما
 می رسد، مُکْتَسَبَاتِ خودتان است و البته خدای متعال
 بسیاری از خطاهای شما را می بخشد». کسی به حضرت
 عرض کرد: «آقا! پس جریان سیدالشهدا علیه السلام چیست؟ آیا ایشان
 هم ﴿فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ است؟! آیا ترک اولایی از ایشان
 سرزده بود که حادثه عاشورا و آن بلای عظیم پیش آمد؟!»
 فرمودند: «ایشان را با خودتان مقایسه نکنید. بلای ایشان فقط

ترفع درجه است»^۱ در وجود مقدس سیدالشهدا^{علیه السلام} خاصیت
بلا فقط ترفع درجه است و فقط درجات ایشان را بالا
می برد.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه السلام} قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ^{علیه السلام} فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ لَيْسَ
مِنَ التَّوَاءِ عَرَقٌ وَلَا نَكْبَةٌ حَجَرٌ وَلَا عَثْرَةٌ قَدَمٌ وَلَا خَدَشٌ عُودٌ إِلَّا
بذَنْبٍ وَلَا مَا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرُ فَمَنْ عَجَّلَ اللَّهُ عُقُوبَةَ ذَنْبِهِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِي عُقُوبَتِهِ فِي
الْآخِرَةِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۵۵.

«عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه السلام} فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَا
أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ فَقَالَ هُوَ ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾
قَالَ قُلْتُ لَيْسَ هَذَا أَرَدْتُ أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ أَهْلِ
بَيْتِهِ ^{علیهم السلام} مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ^{صلی الله علیه و آله} كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ
سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه السلام} عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا
وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ^{علیهم السلام} مِنْ بَعْدِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ
مَعْصُومُونَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ^{صلی الله علیه و آله} كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ

- سلوک امت با بلای ولی

این بلا (بلای ترفیع درجه) درجاتی دارد. گاهی بلای یک مومن، فقط کفاره برای خودش است یا ترفیع درجه برای خودش است. گاهی ظرفیت بلای اولیای الهی به حدی عظیم است که یک عالم در این بلا غرق می‌شود، سالک می‌شود و با این بلا به خدا می‌رسد. بلای معصومین علیهم‌السلام و انبیا علیهم‌السلام از این مقوله است. گاهی صبر یک پیغمبر، امتی را نجات می‌دهد. حتی گاهی باری که یک پیامبر به تنهایی می‌کشیده، بلا را از یک امت برمی‌داشته است؛ یعنی اگر بنا بود این امت با بلا پاک شوند، باید همه آنها گرفتار می‌شدند اما یک نفر بلا را کشیده و آن امت را نجات داده است. این، علامت ظرفیت این انسان است! ظرفیت بلایش به حدی عظیم است که جای بلای یک امت را پر می‌کند و بلکه بالاتر! اشاره خواهم کرد که چرا

←

يَوْمَ وَلَيْلَةُ مَائَةِ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ يَخْصُ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ؛ / الکافی، ج ۲، ص ۴۵۰.

بالاخر؛ چون بلای امت، فقط خودشان را می‌رساند ولی بلای این پیامبر، اول، خود پیامبر را می‌رساند که بالاتر از همه است و به تبع او بقیه امت حرکت می‌کنند و سالک می‌شوند و می‌رسند. بلای انبیا^{علیهم‌السلام} و اولیا^{علیهم‌السلام} این گونه است.

امام صادق^{علیه‌السلام} فرمود: «گاهی صبر یک نفر، موجب نجات یک امت می‌شود؛ مثل یوسف صدیق (س) که یک نفر بود». این، تعبیر حضرت است: «او از کودکی، فراغ را تحمل کرد، رنج حسد برادرانش را تحمل کرد، عریان در چاه افتاد، به-عنوان برده به فروش رسید، تحمل کرد، آن امتحان عظیم الهی را از سر گذراند و حاضر شد برای پاک ماندن و جدا نشدن از خدا متهم شود، بدنام شود، زندانی شود و همه آن مسائل. صبر این یک نفر، همه مردم مصر و شام را از گرسنگی و قحطی و مهم‌تر اینکه از کفر و ارتداد، نجات داد».^۱ صبر یک

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^{عليه السلام} يَقُولُ: إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا وَ إِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَ إِنْ أَسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتَبْدَلَ بِالْأَسْرِ عُسْرًا كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصَّدِيقُ الْأَمِينُ ص لَمْ يَضُرُّ حُرِّيَّتَهُ أَنْ اسْتَعْبَدَ وَ قُهِرَ وَ أَسِرَ وَ لَمْ

شخص گاهی این قدر عظیم است. اگر بنا بود این بلا بر خودشان وارد شود، چقدر باید تحمل می کردند!

- عاشورا، اعظم مصائب و وسیله سلوک همه تاریخ

آن وقت بلای عظیم سیدالشهدا^{علیه السلام} - که اینجا موضوع بحث من نیست - ظرفیتش ظرفیت سلوک همه تاریخ است. یعنی آن قدر این بلا عظیم است که برای چهارده معصوم^{علیهم السلام} ترفیع درجه آورده، برای انبیای اولوالعزم^{علیهم السلام} ترفیع درجه آورده، برای همه مومنین امم، ترفیع درجه آورده و برای همه مومنین، کفاره است. اینکه فرموده اند: «گریه بر سیدالشهدا^{علیه السلام} ذنوب را پاک می کند»^۱ معنایش همین است.

←

تَضَرُّرُهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَ وَحْشَتُهُ وَ مَا نَالَهُ أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَّ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ لَهُ مَالِكًا فَأَرْسَلَهُ وَ رَحِمَ بِهِ أُمَّهُ وَ كَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا فَاصْبِرُوا وَ وَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تُوجِرُوا؛

الکافی، ج ۲، ص ۸۹.

۱. برای نمونه: «قَالَ الرُّضَا^{علیه السلام} ... فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعَظَامَ...»؛ الامالی (للصدوق)، ص ۱۲۸. رجوع

البته باید بحث پردامنه‌ای حول آن اتفاق بیفتد که «ذنوب را پاک می‌کند» یعنی چه و چه‌طور می‌شود وقتی دلی به حال امام حسین علیه السلام می‌سوزد، پاک می‌شود. اساس عبادت، تولی و تبری است. مخ عبادت، تولی و تبری است، «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ».^۱ اگر انسان برای سیدالشهدا علیه السلام گریه می‌کند، این بکا علامت تعلق روحی به ولی خدا و حب او و

←

شود به: کامل الزیارات، ص ۱۰۰، «الباب الثانی و الثلاثون ثواب من بکی علی الحسین بن علی علیه السلام».

۱. «عن بُرَیدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ الْعُجَلِیِّ وَ إِبْرَاهِیمَ الْأَحْمَرِیِّ قَالَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَ عِنْدَهُ زِيَادُ الْأَحْلَامِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا زِيَادُ مَا لِي أَرَى رَجُلَيْكَ مُتَعَلِّقَيْنِ قَالَ جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءُ جِئْتُ عَلَى نَضْوٍ لِي عَامَّةِ الطَّرِيقِ وَ مَا حَمَلَنِي عَلَى ذَلِكَ إِلَّا حُبِّي لَكُمْ وَ شَوْقِي إِلَيْكُمْ ثُمَّ أَطْرَقَ زِيَادٌ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءُ إِنِّي رُبَّمَا خَلَوْتُ فَأَتَانِي الشَّيْطَانُ فَيَذْكُرُنِي مَا قَدْ سَلَفَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي فَكَأَنِّي آيِسٌ ثُمَّ أَذْكُرُ حُبِّي لَكُمْ وَ انْقِطَاعِي [إِلَيْكُمْ] وَ كَانَ مُتَكِنًا لَكُمْ قَالَ يَا زِيَادُ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ»؛ تفسیر فرات، ص ۴۳۰. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۶، «باب الحب فی الله و البغض فی الله».

غصه‌دار بودن از هتک و رنج و بی‌وفایی نسبت به اوست و علامت تبری و اعتراض نسبت به دستگاه ابلیس است. آنها که تعلق خاطر به وجود مقدس سیدالشهدا^ع ندارند و از دستگاه ابلیس تبری ندارند، آن روز را جشن گرفتند «وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ». ^۱ کسانی که جشن می‌گیرند، به‌خاطر همین است. گریه، نقطه مقابل آن جشن گرفتن است. آنها خوشحال اند که حق را شکستند و هتک کردند و به‌حسب ظاهر از جبهه حق خونی ریختند و ناموسی را هتک کردند. مومن هم صددرد در جهت مقابله نگران است. لذا این بلای ولی-خدا، عامل ترفیع درجات برای همه خلقت است.

من این را بدون مبالغه می‌گویم: حتی برای شخص شیخ نبی اکرم^ص هم این ابتلا از اعظم وسایل قرب حضرت است و البته ابتلای خود ایشان هم هست. این روایت [ابراهیم خلیل و معنای ﴿وَقَدْ يَنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾] را من

مکرر خوانده‌ام و دیگر احتیاج به تکرار ندارد؛^۱ وقتی ابراهیم خلیل علیه السلام به خدا عرض کرد: «چرا من موفق نشدم فرزندم را

۱. «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ علیه السلام أَنْ يَكُونَ يَذْبَحُ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام بِيَدِهِ وَأَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وَلَدَهُ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ فَقَالَ يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ أَفَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ نَفْسُكَ؟ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي. قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ وَلَدُكَ؟ قَالَ بَلْ وَلَدُهُ. قَالَ فَذَبْحُ وَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وَلَدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ يَا رَبِّ بَلْ ذَبَحَهُ عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِي. قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ علیه السلام ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشُ فَيَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي. فَجَزَعَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ قَتَلَهُ وَ أَوْجِبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ. فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ﴿فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ

در راه تو سر ببرم و به ثواب اعظم مصائب برسم؟»، خدای متعال چند سوال از حضرت ابراهیم خلیل^ع کرد، فرمود: «خودت را بیشتر دوست داری یا پیامبر آخرالزمان^ع را؟» عرض کرد: «پیامبر آخرالزمان». فرمود: «فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت اسماعیل^ع را؟» عرض کرد: «فرزند او را بیشتر از فرزند خودم دوست دارم». بعد خدای متعال - به تعبیری که من عرض می‌کنم - فرمود: «اعظم مصیبت‌ها مخصوص نبی اکرم^ع است، در باب سیدالشهدا^ع». آن هم نه به این کیفیت که خودش به امر الهی و با میل فرزند به قربانگاه بیاید و او را سر ببرد، نه! نبی اکرم^ع سیدالشهدا^ع را آماده کرده است؛ لذا وقتی حضرت به دنیا آمد، فرمود: «به او شیر ندهید تا من بیایم». مدتی با انگشت



عَظِيمٍ ﴿ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ﴾؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

سبابهٔ نبی اکرم ﷺ تغذیه شد^۱ و فرمود: «به خاطر همین، شهادت نصیبت می شود». حضرت از روز اول، مراقبه کردند و او را برای این شهادت آماده کردند؛ لذا وقتی نام او را می بردند، گریه می کردند. او را می دیدند، گریه می کردند.

۱. «بَرَّةُ ابْنِهِ أُمِّيَّةُ الْخُزَاعِيُّ قَالَتْ لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَقَالَ لَهَا إِنَّكَ سَتَلِدِينَ غُلَامًا قَدْ هَنَانِي بِهِ جَبْرِئِيلُ فَلَا تُرْضِعِيهِ حَتَّى أَصِيرَ إِلَيْكَ قَالَتْ فَدَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ حِينَ وَلَدَتِ الْحَسَنَ وَ لَهُ ثَلَاثُ مَا أَرْضَعْتُهُ فَقُلْتُ لَهَا اعْطِينِيهِ حَتَّى أَرْضَعُهُ فَقَالَتْ كَلَّا ثُمَّ أَدْرَكْتُهَا رَقَّةُ الْأُمّهَاتِ فَأَرْضَعْتُهُ فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ لَهَا مَاذَا صَنَعْتَ قَالَتْ أَدْرَكْنِي عَلَيْهِ رَقَّةُ الْأُمّهَاتِ فَأَرْضَعْتُهُ فَقَالَ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا مَا أَرَادَ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِالْحُسَيْنِ قَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّكَ سَتَلِدِينَ غُلَامًا قَدْ هَنَانِي بِهِ جَبْرِئِيلُ فَلَا تُرْضِعِيهِ حَتَّى أَجِيءَ إِلَيْكَ وَ لَوْ أَقَمْتُ شَهْرًا قَالَتْ أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَوَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ ﷺ فَمَا أَرْضَعْتُهُ حَتَّى جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهَا مَاذَا صَنَعْتَ قَالَتْ مَا أَرْضَعْتُهُ فَأَخَذَهُ فَجَعَلَ لِسَانَهُ فِي فَمِهِ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ يَمَصُّ حَتَّى قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِيهَا حُسَيْنُ إِيهَا حُسَيْنُ ثُمَّ قَالَ أَبِي اللَّهُ ﷻ إِلَّا مَا يُرِيدُ هِيَ فِيكَ وَ فِي وَلَدِكَ يَعْنِي الْإِمَامَةَ؛ مناقب آل ابیطالب (ع)، ج ۴،

این بلا، بلای نبی اکرم ﷺ است و ظرفیت تحمل این بلا را احدی جز حضرت ندارد، مخصوص خود چهارده معصوم ﷺ است. به ابراهیم خلیل ﷺ هم - به تعبیر من - گفتند: «اصلاً هوسش را هم نکن! تو نه می توانی پدر سیدالشهدا ﷺ باشی - مگر با واسطه - و نه می توانی صاحب این مصیبت باشی!» بعد گفتند: «اگر می خواهی به ثواب اعظم مصائب بررسی، باید این مصیبت را تلقی کنی». برای ابراهیم خلیل ﷺ روضه سیدالشهدا ﷺ را خواندند، وقتی تلقی کرده، خدا می فرماید: ﴿وَقَدْ يَنَافَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾. در همان روایت می فرماید که ما ابتلای ابراهیم خلیل ﷺ به مصیبت حضرت اسماعیل ﷺ را با مصیبت - زدگی او به حضرت سیدالشهدا ﷺ جایگزین کردیم. چون آن مصیبت کجا و این مصیبت کجا! یعنی اگر حضرت ابراهیم خلیل ﷺ فرزند خودش را با دست خودش در مناسبت می برد، به اندازه ابتلاش به مصیبت سیدالشهدا ﷺ قرب پیدا نمی کرد. این، مضمون این روایت است.

برای هر کسی در ظرف خودش - ولو پیغمبر اولوالعزم باشد - اعظم مصائب، درک مصیبت سیدالشهدا ﷺ است و

هرکسی در ظرف خودش اگر بخواهد به اعظم ثواب مصائب برسد، باید مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام} را درک کند «أَنْ يُعْطِيَنِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَاباً بِمُصِيبَتِهِ». البته ظرف تلقی این مصیبت به نحو تمام و کمال، فقط وجود مقدس رسول الله^{صلی الله علیه و آله} هستند. احدی جز آن وجود مقدس، ظرف تلقی تام این بلا نیست. این بلا به نحو اتم، برای ایشان رقم زده شده و ایشان هم به جان خریده‌اند. یعنی میثاق بلای عاشورا را نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} داده‌اند؛ لذا در بعضی روایات می‌فرماید: «بلایی که به معصومین^{علیهم السلام} رسیده، همه، بلای نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} است که میان اهل بیت^{علیهم السلام} تقسیم شده است».^۱

نمی‌دانم من این را می‌توانم با تمثیل بیان کنم! این معارف قابل تمثیل نیست و - بدون مبالغه - از طور فهم بنده هم بیرون است ولی اگر بخواهیم در حدّ ذهن خودمان تمثیل

۱. زیارت عاشورا.

۲. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَى نَبِيَّكُمْ أَنْ يَلْقَى مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِيَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ وَ جَعَلَ ذَلِكَ عَلَيْنَا»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۵۲.

کنیم، مثل این است که گاهی بلایی که برای فرزند پیش می‌آید، بلای [پدر و] مادر است.^۱ می‌خواهند مادر را رشد بدهند یا می‌خواهند پدر را رشد بدهند، فرزند را بیمار می‌کنند. حتی خود فرزند که در بیماری می‌سوزد، متوجه هم نیست ولی مادر درواقع مبتلاست و اوست که دارد رشد می‌کند.

البته گاهی از این هم بالاتر است؛ یعنی بلایی است برای پدر ولی این بلا متوجه فرزند می‌شود و فرزند هم با اختیار می‌پذیرد؛ مثل ماجرای اسماعیل ذبیح الله^ع که وقتی ابراهیم خلیل^ع به حضرت اسماعیل^ع می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾.^۲ اصل ابتلا برای حضرت ابراهیم خلیل^ع است. اوست که به مقام خلّت رسیده، اوست که گداخته در محبت

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع فِي الْمَرَضِ يُصِيبُ الصَّبِيَّ فَقَالَ كَفَّارَةٌ لِّوَالِدَيْهِ»؛ /الكافی، ج ۶، ص ۵۲.

۲. ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِينَ﴾؛ سورة صافات، آیه ۱۰۲.

شده و اوست که باید این امتحان را بدهد، ولی این بلا، بلای فرزند هم هست و آن فرزند هم با کمال هوشیاری تحمل می‌کند و رشد می‌کند. روح این بلا، برای پدر است، مخصوص آن ولی است.

مصیبتی که برای معصومین علیهم‌السلام پیش آمده، روحش بلای نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ یعنی هتک صدیقه طاهره (س) مصیبت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. غربت امیرالمومنین علیه‌السلام مصیبت حضرت است؛ چون اهل بیت حضرت اند، حدیث کسا را همه خوانده‌اید. مصیبت عاشورا، مصیبت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. غربت امام رضا علیه‌السلام مصیبت وجود مقدس نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که بار هدایت همه خلقت را با بلای خودش و اهل بیتش برداشته است.

لذا در بلای عاشورا، اولین کسی که تقرب پیدا می‌کند، وجود مقدس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امیرالمومنین علیه‌السلام، صدیقه طاهره (س)، امام مجتبی علیه‌السلام و ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام هستند. این بلا، آن قدر عظیم است که همه معصومین علیهم‌السلام با او مقرب می‌شوند. هیچ معصومی نیست که با عاشورا مقرب نشده باشد. اعظم درجات «رشد با بلا»، با بلای سیدالشهدا علیه‌السلام است

که برای معصومین^{علیهم السلام} رقم خورده است. البته حقیقت و کنه آن بلا را هم تنها آنها درک می‌کنند.

یکی از مطالب عجیبی که در روایات آمده این است که خدای متعال به وسیله جبرئیل، روضه سیدالشهدا^{علیه السلام} را برای انبیا^{علیهم السلام} می‌خوانده است.^۱ چرا؟ بر اساس روایات حضرت نوح^{علیه السلام} را در کربلا آورده‌اند، جناب موسای کلیم^{علیه السلام} را آورده‌اند، حضرت عیسی^{علیه السلام} را آورده‌اند، چرا؟ برای اینکه در سلوک آنها موثر بوده و بلکه موضوعیت داشته است. روایت خیلی عجیبی در باب موسای کلیم^{علیه السلام} نقل شده است. حضرت یک ملاقات با یک معلم الهی داشته که بنا بوده در این ملاقات، اسراری را از این معلم یاد بگیرد. روایت می‌فرماید: آن معلم الهی - که علی الاصول حضرت خضر^{علیه السلام} بوده یا شاید دیگری^۲ - جزو مطالبی که برای موسای کلیم^{علیه السلام} بیان کرده،

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳، «باب إخبار الله تعالى أنبياءه و نبينا^{علیهم السلام} بشهادته».

۲. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا^{علیهم السلام} قَالَ: لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مُوسَى الَّذِي كَانَ أُعْطِيَ مِكتَلًا فِيهِ حُوتٌ مَالِحٌ فَقِيلَ لَهُ هَذَا يَدُلُّكَ عَلَى صَاحِبِكَ عِنْدَ

مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام} است. این، جزو اسرار عالم بوده که به این معلم الهی رسیده و به تعبیر من ایشان برای حضرت موسی^{علیه السلام} روضه سیدالشهدا^{علیه السلام} را خوانده است.^۱

←

عَيْنٍ لَا يُصِيبُ مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا حَيٌّ فَأَنْطَلَقَا حَتَّى بَلَغَا الصَّخْرَةَ وَجَاوَزَا ثُمَّ ﴿قَالَ لَفَتَاهُ أَتَنَا غَدَاءَنَا﴾ فَقَالَ الْحَوْتُ اتَّخَذَ ﴿فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ فَأَقْتَصَا الْأَثَرَ حَتَّى أَتَيَا صَاحِبَهُمَا فِي جَزِيرَةٍ فِي كِسَاءٍ جَالِسًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَاجَابَ وَتَعَجَّبَ وَهُوَ بَارِضٌ لَيْسَ بِهَا سَلَامٌ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ مُوسَى فَقَالَ ابْنُ عِمْرَانَ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا جَاءَ بِكَ قَالَ أَتَيْتَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي قَالَ إِنِّي وَكَلْتُ بِأَمْرٍ لَا تُطِيقُهُ فَحَدَّثَهُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ^{علیهم السلام} وَ عَنْ بَلَائِهِمْ وَ عَمَّا يُصِيبُهُمْ حَتَّى اشْتَدَّ بُكَاءُهُمَا وَ ذَكَرَ لَهُ فَضْلُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ مَا أُعْطُوا وَ مَا ابْتُلُوا بِهِ فَجَعَلَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ الْعَالَمَ لَمَّا تَبِعَهُ مُوسَى خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ ثُمَّ بَيَّنَّ لَهُ كُلُّهَا وَ قَالَ ﴿مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾ يَعْنِي لَوْ لَا أَمْرُ رَبِّي لَمْ أَصْنَعُهُ وَ قَالَ لَوْ صَبَرَ مُوسَى لَأَرَاهُ الْعَالَمُ سَبْعِينَ أَعْجُوبَةً؛ قصص الانبياء، ج ۱، ص ۱۵۶.

۱. «عَنْ زُرَّارَةَ وَ حُمْرَانَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیهم السلام} قَالَ: إِنَّهُ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مُوسَى^{علیه السلام} الَّذِي كَانَ أُعْطِيَ مَكْتَلٌ فِيهِ حَوْتُ مَمْلُوحٍ وَ قِيلَ لَهُ هَذَا يَدُلُّكَ عَلَى صَاحِبِكَ عِنْدَ عَيْنٍ مَجْمَعٍ



الْبَحْرَيْنِ لَا يُصِيبُ مِنْهَا شَيْءٌ مِيتًا إِلَّا حَيًّا يُقَالُ لَهَا الْحَيَاءُ فَاَنْطَلَقَا حَتَّى
 بَلَغَا الصَّخْرَةَ فَاَنْطَلَقَ الْفَتَى يَغْسِلُ الْحُوتَ فِي الْعَيْنِ فَاضْطَرَبَ الْحُوتُ
 فِي يَدِهِ حَتَّى خَدَشَهُ وَانْفَلَتَ مِنْهُ وَنَسِيَهُ الْفَتَى فَلَمَّا جَاوَزَ الْوَقْتَ الَّذِي
 وَقَّتَ فِيهِ أُعْنَى مُوسَى قَالَ لِفَتَاهُ ﴿أَتَنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا
 نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا وَجَدَ
 الْحُوتَ قَدْ خَرَّ فِي الْبَحْرِ فَاقْتَصَا الْآثَرَ حَتَّى أَتَيَا صَاحِبَهُمَا فِي جَزِيرَةٍ
 مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ إِمَّا مُتَكِيًّا وَإِمَّا جَالِسًا فِي كِسَاءٍ لَهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى
 فَعَجِبَ مِنَ السَّلَامِ وَهُوَ فِي أَرْضٍ لَيْسَ فِيهَا السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ
 أَنَا مُوسَى قَالَ أَنْتَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكْلِيمًا قَالَ نَعَمْ
 قَالَ فَمَا حَاجَتُكَ قَالَ ﴿أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ قَالَ
 إِنِّي وَكَّلْتُ بِأَمْرِ لَا تُطِيقُهُ وَوَكَّلْتُ بِأَمْرِ لَا أُطِيقُهُ وَقَالَ لَهُ ﴿إِنَّكَ لَنْ
 تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا قَالَ
 سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ فَحَدَّثَهُ عَنْ آلِ
 مُحَمَّدٍ وَعَمَّا يُصِيبُهُمْ حَتَّى اشْتَدَّ بُكَاءُهُمَا ثُمَّ حَدَّثَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ
 عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ عَنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ وَ ذَكَرَ لَهُ مِنْ فَضْلِهِمْ وَ مَا أُعْطُوا
 حَتَّى جَعَلَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ رُجُوعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى
 قَوْمِهِ وَ مَا يَلْقَى مِنْهُمْ وَ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاهُ وَ تَلَا هَذِهِ آيَةَ ﴿وَنُقَلِّبُ
 أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ فَإِنَّهُ أَخَذَ عَلَيْهِمُ

بلای عظیم سیدالشهدا^{علیه السلام} بلایی است که محور قرب همه عالم به سمت خداست و بار تقرب همه عالم با این بلا کشیده می شود. اینکه می بینید معصومین^{علیهم السلام} قبل از عاشورا و بعد عاشورا بر این ابتلا تأکید می کردند، خودشان آن را اقامه و احیاء می کردند، به خاطر این است. این طور نیست که - العیاذ بالله - می خواستند یک تراژدی را زنده نگه دارند! این نیست. ظرفیت این بلا، ظرفیت سلوک همه هستی و همه خلقت است.

آن بلایی که اگر انسانی صابر بر آن بود و با صبر بر آن به ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَعَدُونَ﴾ رسید، آن بلایی که اگر کسی درکش کند، بالاترین صلوات و بالاترین رحمت و بالاترین هدایت به سویش می آید، این بلاست. لذا در زیارت عاشورا این دو فقره، در کنار هم هستند: «وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَني بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَابًا بِمُصِيبَتِهِ». چرا؟ چون «مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتُهَا فِي الْإِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». بعد «اللَّهُمَّ اجْعَلْني فِي مَقَامِي هَذَا». کسی

که در روز عاشورا مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام} را درک می کند
 «مِمَّنْ تَنَالَهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَرَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ» این صلوات و
 رحمت الهی به او می رسد. هدایت هم ثمره همین صلوات و
 رحمت است چون می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ
 مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛^۱ هدایت از ظلمات
 به نور با صلوات الهی محقق می شود؛ لذا ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُفْتَتُونَ﴾. صلوات و رحمت و مغفرت یعنی جبران همه
 غفلت ها، همه خطاها و رسیدن به هدایت. هم پاکی دامن
 انسان، هم رشد انسان، هم تطهیر او از همه ناپاکی هایی که
 ناشی از خروج از محیط ولایت ولی الله و ورود به ولایت
 اولیای طاغوت است - که باطن گناه است - و هم دوری از
 گناه و هم رسیدن به درجات بالای رحمت و صلوات و
 هدایت، همه، با این مصیبت اتفاق می افتد.

بنابراین مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام}، اصلی ترین نردبان سیرالی -
 الله است. اگر تاریخ بشریت به سمت عبودیت حرکت می کند
 و نقطه موعودش، نقطه تحقق عبادت تام خدای متعال به -

شکل اجتماعی بر محور اولیای معصوم علیهم السلام است - که در عصر ظهور و رجعت اتفاق می افتد - مهم ترین نردبان این سلوک، بلای سیدالشهدا علیه السلام است. حالا این، موضوع بحث من نبود، جمله معترضه بود. این بحث را اینجا می بندم.

- ابتلائات دوره غیبت برای رشد شیعیان

پس بر اساس نگاه شیعه، رسیدن به آن نقطه موعود، رسیدن به آن نقطه ای که ظرفیت تحمل ولایت ولی الله حاصل شود تحمل بلا می خواهد. البته واقعا «صعب مستصعب» است که انسان حامل ولایت شود، نفس را کنار بگذارد، به مقام اخلاص برسد و در ظرف خودش ولی خدا بشود. معنای ولی الله شدن برای غیر چهارده معصوم علیهم السلام این است که حامل ولایت آنها شوند. رسیدن به آن نقطه، صبوری و پایداری می خواهد بر بلایی که خدای متعال برای تطهیر انسان می فرستد. از جمله بلاهایی که می آید بلایی عمومی است، خصوصی هم نیست، در جامعه شیعه هم اتفاق می افتد، آن را رشد می دهد و برای تحمل ولایت ولی الله آماده می کند؛ لذا

شیعه، خالص می‌شود؛ یعنی صفوف جدا می‌شود: آنها که ناخالص اند، بیرون می‌روند و آنها که خالص اند، کامل می‌شوند و آماده می‌شوند. این، مربوط به دوره قبل از ظهور است.

روایات متعددی داریم که می‌فرماید: آیه ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾^۱ مربوط به قبل از ظهور است. به-خصوص در قرب ظهور ابتلائات سنگینی پیش می‌آید.^۲

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ عِلَامَاتٌ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَمَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام ﴿بَشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ قَالَ يَلْتَوُهُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مُلُوكِ بَنِي فُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ وَالْجُوعِ بِغَلَاءِ أَسْعَارِهِمْ ﴿وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ قَالَ كَسَادُ التَّجَارَاتِ وَقِلَّةُ الْفَضْلِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيعٍ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ قَالَ قِلَّةُ رَيْعٍ مَا يُزْرَعُ ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ عِنْدَ ذَلِكَ بَتَعْجِيلٍ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ

عرض کردم خدای متعال نمی‌خواهد ما را به ناامنی
 بیندازد. خدای متعال ما را برای امنیت خلق کرده است
 «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»؛^۱ خدا می‌خواهد ما را وارد حصن

←

الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹. رجوع شود به
 روایات ذیل آیه شریفه: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

۱. عبارت معروف حدیث سلسله الذهب که به کثرت در منابع متعدد
 نقل شده است؛ از جمله: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَةَ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو
 الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام نَيْسَابُورَ وَارَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ
 أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرَحَّلْ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثْنَا
 بِحَدِيثٍ فَتَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ؟ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَارِيَّةِ فَأُطْلِعَ رَأْسَهُ وَ
 قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرٍ بْنَ مُحَمَّدٍ
 يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ
 يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ
 يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. قَالَ
 [الراوي]: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ عيون
 اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۹،
 ص ۱۲۰، «باب وروده عليه السلام بنيسابور و ما ظهر فيه من المعجزات».

خودش کند. «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»؛^۱ می‌خواهد ما در حصن حصین خدا باشیم، در امنیت مطلق باشیم. خدای متعال ما را برای بهشت و بالاتر از بهشت خلق کرده: ﴿نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾.^۲ مغفرت و رحمت او منزلگاهی مثل بهشت برای ما در نظر گرفته است. چه دلیلی دارد که ما را به گرسنگی مبتلا کند؟! چه دلیلی دارد که ما را به خوف مبتلا

۱. این مضمون نیز با این لفظ و با الفاظ دیگر، به کثرت در منابع متعدد آمده؛ از جمله: «عَلِيُّ بْنُ بَلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون اخبار الرضا ع، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ * نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾؛ سوره فصلت، آیات ۳۰

کند و امنیت‌مان را بگیرد؟! هیچ دلیلی نیست جز اینکه رسیدن به آن مقامات تنها با عبور از این معبر ممکن می‌شود.

- راه رفع برخی ابتلائات غیبت

البته سلسله‌ای از این ابتلائات را می‌شود از بین برد؛ یعنی همین‌طور که در روایت آمده است: «اگر مومن نعمت را نگه نمی‌داشت و می‌داد، به خوف و جوع و امثال اینها مبتلا نمی‌شد، اگر خودش نعمت را داده بود، احتیاج نبود که از او بگیرند تا رشد کند، اگر خودش نعمت را می‌داد، رشد می‌کرد»، پاره‌ای از ابتلائات قبل از ظهور هم این‌گونه است. اگر مومنین هوشیار باشند و اگر برنامه‌ریزی کنند، می‌توانند با عبادت و با استغفار، این ابتلائات را از سر بگذرانند. با فداکاری برای عصر ظهور، با وقف کردن خودشان در راه ولی‌خدا و با موقف‌شناسی و اقدام بجا می‌توانند بلا را برگردانند. ولی اگر این اقدامات را نکردند، آن وقت بلا می‌آید.

قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ﴾؛^۱ چرا مردم این‌طور هستند؟ چرا ایمان نمی‌آورند تا ایمان‌شان برایشان مفید باشد؟ تنها قوم یونس علیه السلام بودند که وقتی عذاب را دیدند، واقعا همه در میدان آمدند. یک معلم الهی، اینها را هدایت کرد و اینها هم استغفار کردند و بلایی که تا بالای سرشان آمده بود، خداوند برداشت.^۲ «مَا عِبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّثْلَ الْبَدَاءِ»^۳ برای همین است. در روایات ما آمده: همه بلاهایی که درمورد قبل از ظهور گفته شده حتی جریان سفیانی، قابل‌بداست.^۴ خیلی روایت بزرگی است. می‌توانیم کاری کنیم که این بلاي عظیم از جامعه شیعه برگردد.

۱. ﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾؛ سوره یونس، آیه ۹۸.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴. «أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا علیه السلام فَجَرَى ذِكْرَ السُّفْيَانِيِّ وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمَحْتُمِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمَحْتُمِ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا

از روایات استفاده می‌شود که سفیانی از آل ابی سفیان است و صد در صد بر علیه تشیع است؛^۱ یعنی دقیقاً می‌شناسد با چه کسی می‌جنگد؛ یعنی می‌فهمد که نقطه درگیری‌اش با وجود مقدس امام عصر^ع است. لذا در روایات هم نقل شده است که وقتی جنگ می‌کند، به دست خود حضرت نابود می‌شود.^۲ ابتلای به سفیانی برای شیعه سنگین است و ابتلای

←

لَهُ فَنَخَافُ أَنْ يَبْدُوَ لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»؛ الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۲.

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱، «باب علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفیانی و الدجال و غیر ذلك و فيه ذكر بعض أشراف الساعة».

۲. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره... عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ «يَخْرُجُ الْقَائِمُ فَيَسِيرُ حَتَّى يَمُرَّ بِمَرْءٍ فَيَبْلُغُهُ أَنَّ عَامِلَهُ قَدْ قُتِلَ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ شَيْئاً ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ حَتَّى يَتَّهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ فَيَخْرُجُ جَيْشَانِ لِلْسُفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْخُذَ بِأَقْدَامِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ﴾ يَعْنِي بِقِيَامِ الْقَائِمِ ﴿وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾ يَعْنِي بِقِيَامِ آلِ مُحَمَّدٍ

عظیمی است. بااین حال، فرموده‌اند که این ماجرا قابل بداست و به نظر می‌آید که می‌توان اینها را برداشت.

پس یک سلسله از ابتلائات قابل رفع است ولی یک سلسه از این ابتلائات ترفیع درجه است. اینها دیگر پیش می‌آید تا شیعه برای عصر ظهور آماده شود و قابلیت پیدا کند.

- رجعت در ظهور، ثمره صبر در ابتلائات غیبت

نکته بسیار مهم این است: آن انسانی که در این دوران، کار و رسالت خودش را سالم انجام داده، بار خودش را صحیح به منزل رسانده ولی نبوده که عصر ولی خدا را درک کند و طعم ایمان را در آن دوره بچشد و از حقایق و تجلیاتی که در آن دوره اتفاق می‌افتد بهره‌مند بشود، خدای متعال به آنها منت می‌گذارد دوباره دعوت‌شان می‌کند،

←

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ ﴿وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فِي شَكٍّ مُرِيبٍ﴾؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۷.

هوشیارشان می‌کنند، اگر بخواهند، دوباره می‌توانند به دنیا برگردند. مومنین کامل این‌طور دارای رجعت هستند.^۱

البته مومنین غیرکامل، محل بحث است. بعضی روایات در باب همه مومنین می‌فرماید: «هر مومنی دو خروج از دنیا دارد: یکی مرگ و یکی شهادت».^۲ آنها که قبل از ظهور، شهادت را نچشیده‌اند، در دوره ظهور زنده می‌شوند و شهادت را می‌چشند.

اگر این روایات را که در باب همه مومنین است، درنظر بگیریم، روایات دیگر رجعت در باب کُمَّلین از مومنین است. آن روایات می‌فرماید: مومنین کامل را - یعنی آنها که

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: ذَكَرْنَا الْقَائِمَ ﷺ وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَتَنَظَّرُهُ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ فَيُقَالُ لَهُ يَا هَذَا إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَأْ أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ وَ إِنْ تَشَأْ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمْ»؛ الغيبة (الطوسی)، ص ۴۵۸.

۲. «عن أبي عبد الله ﷺ في قول الله عزَّ وَّ جَلَّ ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ فَقَالَ: لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ إِلَّا سَيَّرَجِعُ حَتَّى يَمُوتَ، وَ لَا أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَاتَ إِلَّا سَيَّرَجِعُ حَتَّى يُقْتَلَ»؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۱۰۹.

خودشان را واقعا وقف این راه کرده‌اند ولی دوری از عصر ظهور و موانعی که دشمن ایجاد کرده بوده، موجب شد اینها نتوانند آن طعم را بچشند - زنده می‌کنند تا بتوانند آن طعم را بچشند.^۱

این را بعدا عرض می‌کنم که نقش اصلی در تحقق ظهور به‌عهده چهارده‌معصوم^{علیهم‌السلام} و بعد هم انبیا و اولیا و بعد برای شیعیان است. از عالم ذر تا عصر ظهور و رجعت، شیعیان هستند که این نقش را ایفا کرده‌اند و ایفا هم می‌کنند. اگر ما این را بپذیریم که تحمل یک سلسله ابتلائات، مربوط به شیعه است و اگر قبول کردیم که یکی از مقدمات عصر ظهور، آن ابتلائات سنگین و عظیمی است که پیش می‌آید و

۱. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَ أَبَا الْخَطَّابِ يُحَدِّثَانِ جَمِيعاً قَبْلَ أَنْ يُحَدِّثَ أَبُو الْخَطَّابِ مَا أُحَدِّثُ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ إِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ بَلْ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الشَّرْكَ مَحْضاً؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۱۰۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، «باب الرجعة».

جامعه شیعه هم باید آنها را از سر بگذراند و اگر فهمیدیم حقیقت آن چیزی هم که دریافت می‌شود، مخصوص شیعه است، اگر انسان این مسائل را خوب تلقی کند، آن وقت دیگر نمی‌گوید: «چرا ما مبتلا شویم و دیگران مبتلا نشوند».

انبیای الهی به استقبال این بلا می‌رفتند تا یک امت را نجات بدهند؛ هم خودشان رشد می‌کردند و هم دیگران را نجات می‌دادند. بلای آنها، هم ترفیع درجه برای خودشان بوده و هم شفاعت برای تطهیر امت‌شان و هم شفاعت برای ترفیع درجه امت‌شان. شیعیان هم این‌طورند و چون حقیقت آن چیزی که به ظهور می‌رسد مخصوص شیعیان است، پس آنها هم باید بلاهای عظیمی را تحمل کنند تا عصر ظهور پیش بیاید. باید پایدار بایستند و وقتی کار سخت شد، کنار نکشند. چون درگیر شده‌ایم، سختی‌های عظیمی پیش روی ماست تا به جامعه موعود برسیم. باید استوار بایستیم. وقتی هدف شیعه شفاف شد و کم‌کم علائم پیروزی او در عالم، ظاهر شد، دشمن هم پا به رکاب می‌کند و با همه توان به-

میدان می‌آید. مقاومت می‌خواهد تا بتوانیم این مسیر را بگذرانیم. این ابتلای عظیم، پیش‌روی شیعه است. بنابراین یکی دیگر از ارکان انتظار، تحمل و صبوری است. انسان منتظر، انسانی است که متوجه هدف، دل‌داده به هدف، مشغول به هدف و صابر در راه تحقق هدف است. همه وجودش ایستاده برای رسیدن به آن نقطه موعود؛ آن هم استقامت یکپارچه.

۳. حلم و عدم استعجال

خصوصیت دیگری که در مومن منتظر هست، حلم و بردباری است. بناست کار عظیمی در عالم اتفاق بیفتد. مقدمات این کار عظیم باید طی شود. لذا مومن، اصلاً مُستعجل نیست.^۱ درعین‌اینکه در دلش لحظه‌شماری می‌کند، دغدغه‌ی خاطرش این است که این دولت کریمه

۱. رجوع شود به: الغیبه للنعمانی، ص ۱۹۴، «باب ما روی فیما أمر به الشیعه من الصبر و الکف و الانتظار للفرج و ترک الاستعجال بأمر الله و تدبیره».

محقق شود و بساط باطل و شیطنت و استکبار بر خدای متعال از جهان جمع بشود و دامنه عبودیت در جهان گسترش پیدا بکند. درعین‌اینکه ثانیه‌شماری می‌کند اما حلیم است. می‌داند این کار بزرگی است که محورش ما نیستیم، روی دوش ما نیست، کار خدای متعال و ولی‌اش است. برای خودش بیش از حدّ خودش حساب باز نمی‌کند. جای خودش را می‌فهمد.

مومن منتظر، جایگاه‌شناس است. این‌طور نیست که جای خودش را با وجود مقدس امام زمان^ع اشتباه کند و خیال کند: «ما حضرت هستیم!» ما حضرت نیستیم! لذا درعین‌اینکه شیعیان، در تحقق عصر ظهور نقش دارند ولی نقش محوری، مخصوص ولی‌الله و امام معصوم^ع است. من تعبیر «انسان کامل» را هم اینجا تعبیر دقیقی نمی‌دانم. من در روایات، چنین تعبیری را ندیده‌ام. نقش اصلی مخصوص ولی و امام معصوم^ع است. شیعه جای خودش را اشتباه نمی‌گیرد و کاملاً می‌داند که امام^ع دنبال کار خودشان هستند و در اینکه عالم را به خدا برسانند، از همه جدی‌ترند و

دارند این بار را برمی دارند. شیعه هم سرش را زیر انداخته، جایگاه خودش را شناخته و باتمام وجود کار خودش را انجام می دهد، مُستعجل نیست.

بنابراین عجله نکردن و موقف شناس بودن از خصوصیات مهم منتظر است. کاری که باید صد سال زمان ببرد، یک شبه نمی شود انجام داد. البته اگر خدای متعال بخواهد کار خودش را به شکل دیگری انجام بدهد، اگر ولی معصوم علیه السلام بخواهد انجام بدهد، ممکن است ولی به ما مربوط نیست. ما باید منتظر باشیم، دعا هم کنیم، التماس هم کنیم، ثانیه شماری هم کنیم اما از مرز خودمان خارج نشویم.

انسان منتظر، منتظر این است که به دست ولی خدا آن کار عظیم اتفاق بیفتد. او کار خودش را در رسیدن به عصر ظهور انجام می دهد، نه کار ولی خدا را! گاهی من گفته ام: سربازِ خطِ مقدم که فرمانده جنگ نیست. اگر بخواهد جای فرمانده جنگ تصمیم بگیرد و جنگ را عقب و جلو کند، اینها کار او نیست. اگر این کار را کرد، هم خودش را تزییع کرده و هم به جبهه حق ضربه زده است. او باید دقیقاً کار

خودش را انجام بدهد، خودش را وقف کند، فرمان‌ها را بشناسد و به فرمان‌ها در موقف خودش عمل کند.

اینها بعضی از خصوصیاتى هستند که در یک انسان منتظر باید محقق شوند. البته بحث‌های پردامنه دیگری هم هست که رسالت‌های اجتماعى ما را تبیین می‌کند؛ به‌خصوص رسالت‌های اجتماعى ما در این منزلت از تاریخ که خدای متعال به ما حکومت عطا کرده است. در این منزلت چه باید کرد؟ در این منزلت که صف‌آرایى بین اسلام ناب و تمدن مادى و دستگاه ابلیس جدی شده، دشمن به فکر ایجاد جامعه جهانی است و رقیب خودش را هم شیعه می‌داند. یعنی تقيه‌ها برداشته شده و دیگر دوران آن تقيه‌ها هم تمام شده است. هم دشمن، خوب فهمیده و هم دوست. هم دشمن می‌فهمد که سرمایه ما در حرکت به سمت آن نقطه مطلوب، انتظار و ایمان‌مان به حضرت بقیت‌الله علیه السلام و تعلق خاطرمان به عاشورا و روح معنوی و حماسی عاشورا است - که در جامعه شیعه زنده است - هم دوست. خیلی چیزها برداشته شده است. یعنی ممکن بود ۱۴۰۰ سال پیش دشمن

خیلی از اینها را نفهمد؛ کما اینکه تا همین اخیر هم خیلی نمی‌فهمید. معصومین علیهم‌السلام می‌فرمودند: «بنشینید گریه کنید». حالا دستگاه شیطان بیاید بفهمد چه اتفاقی دارد می‌افتد. تا برود بفهمد، کار تمام شده است. ولی حالا که این گریه‌ها بار خودش را داده و این توجهِ قلوب، کار را به این نقطه رسانده، دشمن با تمام وجود به میدان آمده است.

اگر مجالی شد، کارهایی که دشمن در حال انجام آنهاست تا امید به آینده را از شیعه بگیرد عرض می‌کنم. تلاش می‌کند امید به آینده را از اهل اسلام بگیرد، آنها را نسبت به جامعه مهدوی مأیوس کند؛ مثل شبهه‌هایی که ایجاد می‌کند، برنامه‌ریزی‌هایی که می‌کند و بسترهای اجتماعی مختلفی که ایجاد می‌کند. به عکس برای اینکه در دل دوستان خودش امید ایجاد کند که در این درگیری، ما پیروز هستیم چه کار دارد می‌کند؛ یعنی چه‌طور دارد در جهان، نقطه امید را جابه‌جا می‌کند: می‌خواهد امید امت اسلام نسبت به تحقق جامعه موعود مهدوی را به یأس تبدیل کند و به عکس، در دل جامعه جهانی نسبت به تحقق جامعه جهانی بر محور

لیبرال دموکراسی با اتکای به امریکا امید ایجاد کند. شیعه ایجاد امید می کند با اتکای به حضرت مهدی^ع و آنها دارند ایجاد امید می کنند با اتکای به اقتدار نظامی و توانایی های خودشان نسبت به تحقق لیبرال دموکراسی. اینکه آنها جریان تروریسم را در جهان به راه انداخته اند و دارند آن را بر اسلام انقلابی تطبیق می دهند و یک مسلمانی انحرافی را درست کرده اند برای این است که دستگاه حضرت بقیت الله^ع را بدنام کنند. تعبیر اسلام انحرافی، تعبیر نابجا و غلطی است؛ مسلمانی انحرافی ایجاد کرده اند مثل مسلمانی سلفیه و وهابیه و امثال اینها. آن اسلام را ترویج می کنند و بعد از اینکه ترویجش کردند، در نگاه ملت ها منفورش می کنند.

ما در مقابل این جریان چه باید بکنیم؟ یعنی بعد از اینکه ما به حکومت رسیدیم و بعد از اینکه ما در موازنه جهانی جایگاه پیدا کردیم، باید چه کار بکنیم؟ چه رسالتی روی دوش ماست؟ چه عقلانیتی برای زندگی مان باید ایجاد کنیم؟ همان طور که آنها دارند عقلانیتی ایجاد می کنند - البته ایجاد کرده اند - تا همه مردم وقتی می خواهند زندگی شان را

محاسبه کنند، به نحو خاصی محاسبه کنند و نتیجه این محاسبه، به جیب توسعه جهانی و به جیب توسعه لیبرال-دموکراسی برود. براینکه این عقلانیت و محاسبه، رشد لیبرال-دموکراسی است. ما چه طور عقلانیتی ایجاد کنیم که وقتی به فکر مسکن هستیم، به فکر خواب هستیم و به فکر خوراک هستیم، همه تفکرات ما و همه محاسبات ما به عصر ظهور منتج شود. زندگی که می‌کنیم، به سمت عصر ظهور حرکت کنیم نه اینکه زندگی مان به سمت جامعه موعودِ غرب باشد و در دل مان هم عشق به عصر ظهور داشته باشیم. نباید این-طور باشد. این شرک و این آلودگی که در «دلش» دغدغه عدالت معنوی، عدالت عصر ظهور و تحقق عبودیت را دارد و در «عملش» دنبال بستر حرص به دنیا و دنیاپرستی حرکت می‌کند، باید از جامعه تشیع برداشته شود. این دوگانگی باید حل شود. باید عقلانیت شیعه به نقطه‌ای برسد، عواطف شیعی به شکلی شکل بگیرد و کارامدی شیعه به گونه‌ای ساماندهی شود که همه همدلی‌ها و همفکری‌ها و

همکاری‌ها و محاسبات‌شان آنها را به سمت عصر ظهور
هدایت کند.

حالا ان شاء الله اگر خدای متعال توفیق داد این را در
جلسه آینده تقدیم می‌کنم.

گفتاره

رسالت اجتماع شيعه در عصر غيبت

شب پنجم محرم در مدرسه فيضيّه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۵

موضوع عرایض ما در باب «فرهنگ انتظار» و «فرهنگ عاشورا» بود. عرض کردیم سلسله اعتقاداتی پشتوانه فرهنگ انتظارِ تشیع است که از آن اعتقادات گفتگو شد. نتیجه این اعتقادات، اعتقاد به تحقق یک جامعه موعود در مرحله پایانی تاریخ به وسیله وجود مقدس امام عصر، حضرت بقیت الله^ع است که شخصیت ایشان، خاتم اوصیا و وارث همه انبیا و اوصیاست. یعنی شیعه معتقد است (براساس آن مقدماتی که اشاره شد) در مراحل پایانی تاریخ، به دست یکی از اولیای خدا - که معصوم و از نسل نبی اکرم^ص و وجود مقدس سیدالشهدا^ع و ائمه هدا^ع معصومین^ع است - جامعه موعودِ انبیا محقق می شود.

در این جامعه‌ای که اشاره شد، همه چیز بر محور ولایت ولی‌خداست و آهنگ عبادت و بندگی دارد. تحقق عبادت، امنیت، عدالت و رفاه، همه بر محور آن ولایت واقع می‌شود و مفهوم عدالت، امنیت و رفاهی هم که در عصر ظهور واقع می‌شود با آن مفهومی که در ذهنیت عمومی بشر در فرهنگ مدرن هست، کاملاً متفاوت است. یعنی عدالت، به گونه دیگری تعریف می‌شود. امنیت، رفاه و امثال اینها، به گونه دیگری تعریف می‌شوند.

سلسله آرمان‌های دیگری هم هست که مفصل در آثار و روایات معصومین علیهم‌السلام از آنها بحث شده است، مثل گسترش معنویت،^۱ گسترش حیات،^۲ نورانی شدن زندگی بشر،^۳

۱. برای نمونه: «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْقَى فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَضُرُّ شَيْءٌ شَيْئًا وَلَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَالْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَنْزَعَ حُمَةً كُلِّ ذِي حُمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبَ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَغُ وَ أَنْزَلَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَزَهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ نَبَاتِهَا وَ تُخْرِجُ كُلَّ ثَمَارِهَا وَ أَنْوَاعَ طَيْبِهَا وَ أَلْقَى الرَّافَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَقْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَّةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ

گسترش عدالت،^۱ گسترش علم،^۲ رشد معنوی انسان‌ها^۳ و آثار دیگری که همه اینها در دوره ظهور به وسیله وجود مقدس ولی الله الاعظم علیه السلام تحقق پیدا می‌کند.^۴

←

لَا يَعْلَوُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِّرُ الصَّغِيرُ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ يَحْكُمُونَ؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵.

۲. برای نمونه: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ علیه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۳. برای نمونه: «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَ اسْتَغْنَى النَّاسُ وَ يَعْمُرُ الرَّجُلُ فِي مُلْكِهِ حَتَّى يُوَلِّدَ لَهُ أَلْفُ ذَكَرٍ لَا يُوَلِّدُ فِيهِمْ أَنْثَى وَ يَبْنِي فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدًا لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَ تَتَّصِلُ بُيُوتُ الْكُوفَةِ بِنَهْرٍ كَرْبَلَاءَ وَ بِالْحَبِيرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءَ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يُدْرِكُهَا؛ الغيبة (للطوسي)، ۴۶۸.

۱. برای نمونه: «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ



←

مُتَفَكِّرًا تَنَكَّتْ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبَهُ مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا
وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودِ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي
الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا
كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعَشْرُونَ
جُزْأً فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ
غَيْرَ الْجُزْأَيْنِ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعَشْرِينَ جُزْأً فَبَثَّهَا فِي
النَّاسِ وَضَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْأَيْنِ حَتَّى يَبْثَثَهَا سَبْعَةٌ وَعَشْرِينَ جُزْأً»؛ الخرائج
و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۳. برای نمونه: «وَعَنْهُ [ابن عبد الله] عليه السلام كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عليه السلام وَ
أَصْحَابِهِ فِي نَجَفِ الْكُوفَةِ كَأَنَّهُ عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرَ فَنِيَتْ أَزْوَادُهُمْ وَ
خَلَقَتْ ثِيَابَهُمْ مُتَنَكِّبِينَ قَسِيَهُمْ قَدْ أَثَرَ السُّجُودُ بِجَبَاهِهِمْ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ
رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ كَأَنَّهُ قُلُوبُهُمْ زَبَرُ الْحَدِيدِ يُعْطَى الرَّجُلُ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ
رَجُلًا وَيُعْطِيهِمْ صَاحِبُهُمُ التَّوَسُّمَ لَا يَقْتُلُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا كَافِرًا أَوْ مُنَافِقًا
فَقَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ بِالتَّوَسُّمِ فِي كِتَابِهِ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾»؛
منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام، ص ۱۹۵.

۴. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سيره و أخلاقه
و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و
على آبائه».

حالا این اعتقاد، چه رسالتی را بر دوش انسان می گذارد؟
 عرض کردیم براساس این اعتقاد، محور تحقق این جامعه -
 که با سیر تدریجی تاریخی اتفاق می افتد - انبیا و اولیای
 معصوم^{علیهم السلام} هستند ولی بعد از انبیا و اولیا بارِ تحققِ این جامعه
 بر دوش شیعیان است که باید با تمام توان، قدم به قدم، اول
 خودشان را آماده کنند و بعد جامعه بشری را برای رسیدن به
 این دوره آماده کنند. بنابراین این طور نیست که هیچ نقش و
 رسالتی برای ما مشخص نشده باشد.

اولین نقش این است که خودمان را به جبههٔ ولیّ خدا
 برسانیم و سرباز آن جبهه باشیم. دوم این است که به
 صورت جمعی تلاش کنیم و کاری که باید به صورت
 اجتماعی انجام بگیرد انجام بدهیم و بسترها را برای تحقق
 ظهور آماده کنیم. در این جلسه مقداری راجع به دومی بحث
 می کنم.

در باب اولی اشاره شد که انسان منتظر باید دلدادۀ اهداف
 ولیّ خدا باشد، باید امید به تحقق آنها داشته باشد، باید اقدام
 کند و خودش را وقف کند، باید حلیم باشد و فرصت و



زمان لازم را برای وقوع این حادثه تحمل بکند، باید صبور باشد و بلاهایی که بستر رشد جامعه جهانی و رشد بشر برای پذیرش آن جامعه موعود و برای پذیرش ولایت ولی الله هست، باید تحمل کند. اینها سلسله خصوصياتی بود که در فرد منتظر باید محقق شود. در باب اینها، در طول تاریخ، زیاد سخن گفته شده است. یعنی گفتگوهای فراوانی در باب خصوصياتی که یک انسان منتظر باید داشته باشد در طول تاریخ بوده است و درواقع خصوصياتی است که فرد باید در خودش محقق کند.

اما آیا باید به همین حد اکتفا کرد یا انتظار، رسالت اجتماعی هم بر دوش شیعه می‌گذارد که باید فعالیت‌هایی را به صورت جمعی انجام بدهند، نه فردی؟ باید سعی کنند که نیروهای خودشان را باهم ترکیب کنند و با این ترکیب نیروها، برنامه‌ریزی جمعی کنند به سمت عصر ظهور. این، نوع دوم رسالت است. اگر از این زاویه نگاه کنیم، مقداری نگاه ما به مفهوم انتظار و رسالت‌های انتظار تغییر می‌کند.

من گمان می‌کنم هنوز فرهنگ انتظار در ما حتی در مقیاس فرهنگِ خواص هم تا این سطح رشد نکرده است. اگر شما مراجعه بفرمایید، ادبیاتی که ما درباره انتظار درباره آن بحث می‌کنیم - از ادبیات حتی فقهی ما تا ادبیات عرفانی و ادبیات احساسی حتی اشعاری که در باب انتظار و منتظر گفته می‌شود - بیشتر ناظر به همان جنبه فردی انتظار هستند. اینکه مفاهیمی که ما تبیین می‌کنیم، مفاهیمی اجتماعی باشند و به تعبیر دیگر جامعه‌شناسی انتظار را در آن تبیین کنیم - مثل خصوصیت جامعه شیعه، چگونگی وحدت اجتماعی آنها در مراحل مختلف تاریخ و در این مرحله، و وظایفی که وحدت اجتماعی شیعه بر دوش آنها می‌آورد - کمتر موضوع بحث بوده و بیشتر از جنبه‌های فردی آن، بحث شده است.

۱. حیات اجتماعی، بستر پرستش و عبادت جمعی

حالا برای اینکه مقداری این بحث باز شود، من برمی‌گردم به مباحث گذشته و آنها را مرور می‌کنم: در عصر ظهور، آن چیزی که تحقق پیدا می‌کند، این نیست که آحاد افراد،

آدم‌های خوبی هستند بلکه وحدت اجتماعی، روابط اجتماعی، تعلقات روحی آنها به همدیگر، همفکری، همدلی و همکاری‌شان مجموعاً آهنگ عبادت خدا پیدا می‌کند.

دو نگاه را مقایسه کنید: یک نگاه این است که انسان‌ها یک جنبه روحی و معنوی و باطنی دارند. این جنبه معنوی، جنبه ماندگار و باقی است. این بُعد معنوی انسان‌ها - که بُعد فردی آنهاست - باید خدا را عبادت کند، غرق در بندگی خدا شود و بالاخره روح آنها باید مشغول به عبادت باشد. برای اینکه این روح بتواند در این دنیا زنده باشد و تلاش و عبادت کند، خدای متعال یک جنبه مادی هم به او داده است. ما را در این عالم دنیا آفریده و به خاطر جسم‌مان نیازهایی هم پیدا کرده‌ایم: نیاز به خوردن، آشامیدن، مسکن و زندگی اجتماعی. در واقع زندگی اجتماعی، یک جنبه تبعی دارد. اصل، همان جنبه فردی و معنوی و باطنی انسان‌هاست که انسان‌ها در فردیت خودشان باید تلاش کنند از دنیا جدا بشوند، فاصله بگیرند، به قرب خدای متعال برسند، به لقای

او برسند، به معنویت برسند، به زهد و فراغت از دنیا برسند و تدریجاً به سمت مقام توحید حرکت کنند. این یک نگاه است.

بنابراین انسان دو جنبه دارد: یک جنبه معنوی - که جنبه ماندگار و باقی انسان است و جنبه‌ای است که باید به عبادت خدا پردازد، تهذیب شود، رشد کند، مقام توحید در او محقق شود - و یک جنبه دنیایی و مادی - که با آن در دنیای طبیعت زندگی می‌کند - و مبدأ پیدایش زندگی اجتماعی انسان جنبه مادی اوست؛ یعنی چرا دورهم جمع شده‌ایم و زندگی اجتماعی تشکیل داده‌ایم؟ برای اینکه بتوانیم نیازهای مادی‌مان را تأمین کنیم. بشر در مقابل دشمن مشترک و در مقابل حوادث طبیعی (زلزله، طوفان و سیل) به امنیت مادی نیاز دارد. بشر به مسکن احتیاج دارد، به غذا احتیاج دارد. این احتیاج‌ها و نیازها بوده است که بشر را دورهم جمع کرده و زندگی اجتماعی او را تشکیل داده است.



پس جامعه، عبارت از جمع اراده‌هاست برای تأمین نیازمندی‌های بُعد مادی انسان. این بُعد مادی انسان، بُعد ماندگار و باقی انسان نیست. آن بُعد انسان که باقی می‌ماند، بُعد ملکوتی و معنوی و باطنی انسان است و آن بُعد است که باید مُستغرق در خدای متعال شود. این جنبه اجتماعی، یک جنبه تبعی است. به تبع روح انسان، بدن هم به او داده‌اند. در عالم دنیا هم زندگی می‌کند برای این است که روح رشد کند. جنبه اجتماعی انسان‌ها، حیات اجتماعی آنها و اینکه باهم جامعه‌ای را درست می‌کنند، برای این است که نیازهای مادی‌شان را تأمین کنند.

اگر شما با این نگاه به جامعه توجه کردید، طبیعی است که عبادت، به جنبه فردی انسان مربوط می‌شود. بُعد اجتماعی انسان، ربطی به عبادت و پرستش و بندگی خدای متعال ندارد؛ لذا انبیا هم کاری با این جهت ندارند. انبیا فقط آمده‌اند روح‌ها را پرورش بدهند. آنها فقط برای این آمده‌اند که این ارواح رشد کنند، موحد شوند، فارغ شوند، زاهد شوند. جنبه مادی انسان، جنبه تبعی است و انبیا کاری با این

جنبه نداشته‌اند. این جنبه به بشر واگذار شده تا خودش آن را اداره کند. گاهی دستوراتی هم برای این جنبه داده شده ولی این دستورات، دستورات تبعی دین است. خب این یک نگاه است.

نگاه دیگر این است که مهم‌ترین بُعد عبادت انسان‌ها، عبادت اجتماعی‌شان است. یعنی عظیم‌ترین عبادت آنها وقتی اتفاق می‌افتد که اراده‌ها با هم ارتباط برقرار کنند و یک اراده بزرگ درست شود. اینکه ارتباط اراده‌ها بر محور بندگی خدای متعال باشد، همدلی‌ها در جهت عبادت باشد، همفکری‌ها در جهت عبادت باشد، همکاری‌ها در جهت عبادت باشد و اینکه آهنگ عبادت بر زندگی اجتماعی انسان حاکم شود، این، اصل است.

کسانی که نگاه اول را دارند، می‌گویند: «آقا! دین آمده بعد فردی انسان را هدایت کند. انبیا برای هدایت روح انسان آمده‌اند. جنبه اجتماعی انسان که جنبه مادی اوست و حکومت‌ها و قدرت‌ها آن را اداره می‌کنند، ربطی به عبادت و بندگی خدای متعال ندارد. باید دورهم بنشینند و همفکری



کنند و در نهایت آن‌طور که دل‌شان می‌خواهد، زندگی بکنند و هرطور رأی‌شان هست، زندگی کنند. آنجا حوزه عبادت و بندگی نیست. آن جنبه، جنبه فانی انسان است، جنبه باقی انسان نیست. لذا به‌هیچ وجهی رسالت اجتماعی تعریف نمی‌کنند.

این نگاه، با نگاه دوم کاملاً متفاوت است. نگاه دوم معتقد است که همه ابعاد زندگی انسان باید بُعد معنوی و خدایی و آهنگ پرستش خدای متعال را پیدا کند. بلکه بزرگترین عبادت‌ها همان عبادت‌هایی است که انسان‌ها مکمل همدیگر می‌شوند و با تعاون اجتماعی، آن عبادت را انجام می‌دهند؛ بنابراین این‌طور نیست که موضوع جامعه، موضوع تأمین نیازهای مادی باشد. این‌طور نیست که بگویند: «جامعه یعنی جمع اراده‌ها برای تأمین نیازهای مادی»، بعد هم بگویند: «این که جنبه ماندگار انسان نیست؛ پس دین با این جنبه چه کار دارد؟!». بلکه اراده‌ها وقتی دورهم جمع می‌شوند و باهم وحدت پیدا می‌کنند، دو جور می‌توانند وحدت پیدا کنند. گاهی دورهم جمع شدن آنها و حول یک محور شکل گرفتن

آنها، به‌انگیزهٔ پرستش خدای متعال است، می‌خواهند در این ارتباط اجتماعی، خدا را عبادت کنند، می‌خواهند عبادت اجتماعی کنند، می‌خواهند به زبان همدیگر خدا را عبادت کنند، می‌خواهند در عبادت همدیگر شریک شوند و می‌خواهند پرستش اجتماعی کنند. نگاه صواب و صحیح، همین است که جامعه، محصول نیازهای مادی انسان نیست. گاهی هم جامعه، بر محور نیازهای مادی و برای تأمین نیازهای مادی شکل می‌گیرد. همه مناسبات اجتماعی، همه ساختارهای اجتماعی و همه سازوکارهای اجتماعی این جامعه در جهت توسعه نیاز و ارضای نیاز مادی است. اتفاقاً دستگاه نقطهٔ مقابل انبیا در تاریخ همین‌طور بوده است. نگاه آنها به زندگی اجتماعی بشر، از منظر مادی بوده و جامعه را بستر تعامل و ارتباط انسان‌ها برای نیازهای مادی‌شان می‌دانستند.

ولی اگر گفته شد که حیات اجتماعی می‌تواند بستر تعامل و ارتباط انسان‌ها برای تأمین نیاز مادی آنها باشد، از طرف دیگر می‌تواند بستر ارتباط انسان‌ها باشد، اراده‌ها با



هم ارتباط پیدا کنند، در همدیگر حضور پیدا کنند، مکمل همدیگر شوند، قوام به همدیگر پیدا کنند و یک اراده بزرگ اجتماعی درست بشود برای اینکه خدا را به زبان جامعه عبادت کنند.

مثال می‌زنم: در تأمین نیاز مادی اگر انسان بخواهد از جامعه جدا شود و خودش به تنهایی زندگی مادی خودش را اداره کند، چقدر می‌تواند نیازهای مادی خودش را تأمین کند؟ چقدر باید زندگی‌اش بسیط و ساده باشد؟ آیا می‌تواند این ابزار ارتباط جمعی را داشته باشد؟ می‌تواند این تکنولوژی را داشته باشد؟ می‌تواند شهرسازی مدرن را داشته باشد؟ آیا اگر انسان‌ها می‌خواستند جدا جدا خودشان نیازهای مادی خودشان را تأمین کنند، اراده‌ها به هم گره نخورد، همدلی و همفکری و تقسیم کار نکنند و بدون همکاری دنبال تأمین این نیازهای مادی باشند، این تمدن پیچیده امروز ساخته می‌شد؟! شما در زندگی ساده شخصی خودتان که معمولاً یک زندگی پیچیده نیست، ببینید چقدر کالا مصرف می‌کنید. ببینید خانه‌تان چه طور ساخته می‌شود،

شهرتان چه طور ساخته می شود، کالاهای مصرفی تان چیست. اگر کسی بخواهد فردی زندگی کند، آیا می تواند این قدر تأمین نیازهای مادی خودش را گسترش بدهد؟! یا فقط می تواند یک زندگی بسیار ساده را تأمین کند؟ آیا می تواند برای مثلاً مقابله با سرمای زمستان از وسایل مدرن استفاده کند؟ آیا می تواند برای مقابله با گرمای تابستان از فن کوئل و کولر استفاده کند؟ آیا می تواند برای سرپناه درست کردن، این برج ها را درست کند؟ آیا می تواند در شهرسازی، این مناسبات پیچیده و مهندسی شهر را داشته باشد؟ آیا می تواند در ارتباطاتی که برقرار می کند، از ابزار الکترونیکی مدرن استفاده کند؟ این، محصول تلاش اجتماعی است، محصول هماهنگی اراده هاست. وقتی فکرها روی هم ریخته می شود، یک فکر بزرگ درست می شود. وقتی اراده ها روی هم ریخته می شود و با هم همکاری می کنند، یک قدرت بزرگ اجتماعی درست می شود. این قدرت بزرگ اجتماعی است که با تنوعی که دارد می تواند این کارهای بزرگ را انجام دهد.



شما دقت بفرمایید وقتی انسان به کارخانه‌ای که در آن اتومبیل درست می‌شود، سر می‌زند، می‌بیند ده‌ها نوع بلکه صدها نوع فعالیت انجام می‌گیرد. اگر بنا بود یک نفر این کار را انجام بدهد، محال بود. تازه این، بخشی از کار است. در بیرون، مطالعاتی که در مراکز مطالعاتی برای سرویس‌دهی علمی به این کارخانه انجام می‌گیرد، آنجا هم تنوع و گستردگی خودش را دارد. آن کارخانه‌ها و آن کارگاه‌ها و معادنی که مواد اولیه این کارخانه را تأمین می‌کنند، آنها هم یک دستگاه پیچیده هستند. وقتی یک اتومبیل که یک دستگاه خیلی پیچیده هم نیست تولید می‌شود، هزاران نوع فعالیت انجام می‌گیرد، هزاران نوع مهارت و فکر و اندیشه انجام می‌گیرد؛ همه اینها، بستر تأمین نیاز مادی هستند.

پس ببینید تأمین نیاز مادی در جامعه با همکاری و همفکری و همدلی اجتماعی، گسترش و تنوع پیدا می‌کند. حالا آیا در حوزه عبادت خدا، نمی‌شود این‌طور باشد؟ آیا عبادت باید فقط فردی باشد؟ یا می‌شود اراده‌ها به هم گره بخورند و در عبادت خدا تنوع پیدا شود و آنها در عبادت

«شرح صدر» پیدا کنند. همین‌طور که تأمین نیاز مادی اگر فردی باشد، بسیار ساده و بسیط است یا تأمین امنیت اگر فردی باشد، بسیار ساده و بسیط است و پیچیدگی ندارد، تنوع ندارد، توسعه ندارد، معنویت هم همین‌طور است. این، ظلم است که ما رابطه معنویت و عبادت را با زندگی ببریم و بگوییم: «انسان‌ها فقط باید در رابطه فردی‌شان خدا را عبادت کنند». شما می‌توانید در ارتباط اجتماعی، با هر ارتباطی که در جامعه برقرار می‌کنید، عبادت کنید.

بخشی از این مباحث را در سال گذشته تقدیم کرده‌ام. ارتباط روحی بین افراد می‌تواند بستر عبادت خدا باشد؛ حب‌شان، بغض‌شان، جودشان، بخشش‌شان، همه می‌تواند بستر عبادت باشد. اگر انسان ارتباط اجتماعی نداشته، حسد و مبارزه با آن، بخل و مبارزه با آن، غضب و مبارزه با آن، همه بی‌معنا می‌شد. بسیاری از این صفات حمیده‌ای که شما در فرد می‌بینید، صفاتی است که در ارتباط اجتماعی پیدا می‌شود.

اینکه گفته شده: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»^۱ برای این است که بخشی از عبادت ما، در خانواده اتفاق می‌افتد. ارتباط خانوادگی ماست که بستر یک عبادت جمعی را در یک جامعه کوچک درست می‌کند که اگر به تنهایی نخواهیم عبادت کنیم، آن عبادت، واقع‌شدنی نیست. نه یک مرد و نه یک زن، به تنهایی نمی‌توانند آن عبادتی که به صورت خانوادگی انجام می‌دهند انجام بدهند.

این را بیاورید در صنوف و در جامعه. همین‌طور که در بستر تأمین نیاز مادی وقتی نیاز مادی، شکل اجتماعی پیدا می‌کند، بسیار پیچیده‌تر، متنوع‌تر، گسترده‌تر، منسجم‌تر می‌شود، در بستر عبادت اجتماعی هم همین‌طور است. اگر جامعه شکل گرفت، عبادت اجتماعی اتفاق می‌افتد. شما عنایت بفرمایید به عنوان مثال آن کاری که یک جامعه در مقابله با کفر انجام می‌دهد و یک لشکر با لشکر دشمن

۱. «عَنْ كُتَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ أَوْ الْبَاقِي»؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۲۹.

می‌جنگد، این، کار یک فرد که نیست. این تنوع در احساس و اندیشه و عمل که یک لشکر دارد، که همه هم باهم همدل و همفکرند و هدف و کار همدیگر را دوست دارند ولی تقسیم کار می‌کنند و تقسیم فکر می‌کنند، این تنوع در فعالیت را یک نفر نمی‌تواند محقق کند. یک وحدت اتفاق می‌افتد و یک عبادت بزرگ هم اتفاق می‌افتد. همه آنها هم در این عبادت بزرگ، شریک اند.

۲. شکل‌گیری حیات اجتماعی بر محور امام عصر علیه السلام و رسالت ما

آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، همین است که نه فقط انسان‌ها به صورت فردی خدا را می‌پرستند بلکه حیات اجتماعی آنها هم حول محور امام عصر علیه السلام شکل می‌گیرد و آهنگ تبعیت از حضرت در همه زندگی‌شان می‌آید؛ زندگی اجتماعی می‌شود بستر عبادت خدای متعال.

اگر نگاه‌مان این شد که ولایت ولی خدا که مسیر عبادت ما را معین می‌کند، فقط در ارتباط با فرد ما نیست که مسیر عبادت را معین می‌کند بلکه ولایت ولی خدا باید محور



شکل‌گیری جامعه و عبادت اجتماعی بشود و همه جامعه، حول محور این اراده شکل بگیرند و این اراده است که در همه ارواح جاری است و همه روابط، از بستر این اراده می‌گذرد، اگر نگاه ما این‌طور شد، همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی ما آهنگ عبادت پیدا می‌کند.

حالا اگر ما چنین دورنمایی داریم، آیا نباید به سمت تحقق آن حرکت کنیم؟ همان‌طور که دشمن در بستر توسعه اجتماعی و در بستر رسیدن به آن جامعه موعودِ خودش، همه ساز و کارهای جامعه جهانی را به کار می‌گیرد و می‌خواهد همه نیروهای انسانی را در آن فرایند منحل کند و به یک نتیجه برساند، ما هم باید تلاش کنیم که جامعه جهانی و قبل از آن، دنیای اسلام و قبل از آن، جامعه شیعه را - در همه ابعاد وجودی‌اش - به سمت عصر ظهور هماهنگ کنیم؛ یعنی چشم‌انداز عصر ظهور را در همه زندگی اجتماعی‌مان جاری بکنیم.

بنابراین رسالتی که ما نسبت به عصر ظهور داریم، فقط در تربیت نفوس نیست که تک‌تک نفوس را تربیت کنیم یا

خودمان را تربیت کنیم. این، یکی از رسالت‌هاست. رسالت بالاتر این است که ما باید تلاش کنیم، بسترسازی کنیم تا آهنگ زندگی اجتماعی به سمت عصر ظهور حرکت کند. این همان چیزی است که باید دنبال کرد.

خدا رحمت کند امام (ره) را! یکی از قدیمی‌ترین یاران امام که از آغاز پانزده خرداد و قبل از آن با امام در ارتباط بودند نقل کرده بودند که در آغاز نهضت من از تهران آمدم تا خبری را به اطلاع حضرت امام (ره) برسانم. مأموران من را تعقیب کردند. وقتی خدمت ایشان رسیدم، بسیار نگران بودم. امام نگرانی من را درک کردند. فرمودند: «این بار شما گرفتار نمی‌شوید ولی ما کار عظیمی می‌خواهیم انجام بدهیم. می‌خواهیم اول در ایران یک حکومت اسلامی درست کنیم. بعد در امت اسلامی بیداری ایجاد کنیم. بعد جامعه جهانی را مهیای ظهور کنیم».

این نگاه، غیر از تربیت نفوس است. این نگاه است که به تشکیل حکومت ختم می‌شود. این نگاه است که اراده‌های اجتماعی را جهت می‌دهد و آن حاکمیتی که بستر پرورش



انسان است تغییر می‌دهد. می‌گوید باید قدرت اجتماعی بدست آورد. بعد این قدرت اجتماعی را در جهت عبادت و بندگی خدای متعال سامان‌دهی کرد. این نگاه، غیر از آن نگاهی است که فقط به تربیت نفوس می‌اندیشد.

۳. سیر تاریخی حیات اجتماعی در عصر غیبت تا تشکیل حکومت

البته قبلاً اشاره کرده‌ام که رسالت اجتماعی شیعه نسبت به عصر ظهور، در ادوار مختلف، فرق می‌کرده است؛ یعنی اگر ما در ده قرن قبل به سمت تشکیل حکومت هم حرکت می‌کردیم، این حرکت، یک حرکت شیب‌دار بوده است. باید پی‌هایی را می‌ریختیم تا بتوانیم در آینده، یک حکومت شیعی داشته باشیم. ولی بالاخره بستر تاریخ، ما را به این نقطه رسانده است. الان یک وحدت اجتماعی درست شده است. جامعه‌ای درست شده که امت شیعه در یکی از حساس‌ترین مناطق دنیا مقابل حکومت آنها (مقابل حکومت مدرن) حکومت درست کرده است. زمانی حکومت در دنیا ساده بوده است. الان حکومت مادی

(حکومت مدرن) یک حکومت پیچیده است؛ دولت پیچیده‌ای که دنبال طرح توسعه جامع پایدار در مقیاس جهانی است؛ یعنی می‌خواهد همه جامعه جهانی را بر محور آرمان‌های خودش هماهنگ کند، می‌خواهد اخلاق مادی را بر همه زندگی بشر، بر همه ابعاد اجتماعی آن، بر جامعه اطلاعاتی آن، بر جامعه صنعتی آن و بر همه جامعه‌ها حاکم کند. در چنین عصری، ما در یکی از حساس‌ترین نقاط دنیا به اقتدار و حکومتی رسیده‌ایم که نقطه مقابل لیبرال دموکراسی است؛ یعنی آنها می‌خواهند جهان را به سمت آن ایده‌ها حرکت بدهند و ما هم - که مدعی جامعه جهانی هستیم - می‌خواهیم جامعه جهانی را به سمت آن نقطه موعود حرکت بدهیم. پس تقابل، تقابل دو حکومت است، تقابل دو امت است؛ دو امتی که حکومت پیدا کرده‌اند، قدرت پیدا کرده‌اند، وحدت پیدا کرده‌اند و دولت دارند.

مبارزه برای رسیدن به عصر ظهور در این دوره، با دوره قبل متفاوت است و ما باید نسبت به این نکته حساس



شویم. در این مرحله از مراحل، رسالت ما یک رسالت اجتماعی است. تاریخ چقدر باید پشت سر گذاشته می‌شد که ما به این نقطه‌ای که هستیم، برسیم با تمام ضعف‌هایی که داریم؟!

هیچ کس مدعی نیست که جامعه ما جامعه موعود انبیاست؛ ولی یک گام به پیش است. از این زاویه که نگاه کنید، ما با تجربه‌ای که می‌کنیم، تدریجا سلسله انباشت‌هایی پیدا می‌کنیم و وجدان ما ارتقا پیدا می‌کند، رشد پیدا می‌کند و با تجربه و آزمون و خطا، ضعف‌هایمان را کم می‌کنیم. مگر دنیای مادی که به این نقطه رسیده، آزمون و خطا نکرده است؟! مگر تلفات زیادی نداده تا به این نقطه رسیده است؟! الان هم پر از آفات است و دائما دارد تلفات می‌دهد. ما نباید توقع داشته باشیم که هیچ تلفاتی ندهیم و یا با اولین تلفاتی که دادیم مایوس بشویم و بگوییم: «دیگر دستیابی به آن نقطه، کار ما نیست» و عقب‌نشینی بکنیم. اتفاقا جامعه شیعه، هر روز، رو به پیش بوده است. از سرآغاز (بعد از سقیفه) که امیرالمؤمنین علیه السلام جامعه شیعه را تشکیل دادند - اگر

شما ملاحظه بفرمایید - هر یک از ائمه هدايات معصومین علیهم السلام براساس آن برنامه مدونی که از طرف خدای متعال داشتند، یک قدم جامعه جهانی را به سمت عصر ظهور پیش برده‌اند و یکی از سنگ بناها را گذاشته‌اند - که این بحث پردامنه‌ای است - تا به عصر غیبت رسیده است.

عصر غیبت، عصری است که جامعه تشیع، ظرفیت پیدا کرده و دیگر می‌تواند با امامی هم که نظارت غیرمستقیم دارد، زندگی خودش را ادامه بدهد. بعد از غیبت امام ع از پس پرده غیبت، دست تدبیرشان بر سر جامعه تشیع بوده و جامعه تشیع را قدم به قدم پیش برده‌اند. شما عقب‌نشینی‌ها، شکست‌ها و پیشرفت‌ها را باهم ملاحظه کنید. در دوره‌ای ممکن است شیعه، یک سنگر عقب رفته باشد ولی دوباره برگشته است. در مجموع، این حرکت، یک حرکت رو به - پیش بوده است.

شما در این عصر وقتی به پشت سر نگاه می‌کنید، می‌بینید دشمن در همه این هزار و اندی سال با تمام تلاش دنبال این بوده که این مجموعه را محو کند. کما اینکه الآن هم اگر

خوب دقت بفرمایید، دستگاه دشمن کاملاً متوجه این نقطه است: می‌گوید: «برخورد، بین اسلام و تمدن غرب است» و بعد اسلام را به اسلام انقلابی - به قول خودشان: اندیشه بنیادگرایی اسلامی - و اسلام غیر انقلابی تقسیم می‌کند و بعد رقیب اصلی خودش را اسلام انقلابی آن هم از نوع اسلام ایران می‌داند و مرتباً این را تصریح می‌کنند و با تمام توان تلاش می‌کنند که این نباشد. حتی وزیر خارجه اسبق‌شان به خلیج فارس آمده بود و گفته بود: «ما ریشه این ملت را می‌کنیم و آن را می‌خشکانیم». به قول امام (ره) آنها با ما مخالف نیستند؛ نه با نژاد ما و نه با خصوصیات ملی ما. اما چون می‌فهمند اینجا، نقطهٔ کانونی جوشش اسلام است این دشمنی‌ها را دارند. این، در طول تاریخ بوده است و اختصاص به امروز ندارد.

در مرحله پایانی تاریخ هم جنگ اصلی و حقیقی، بین تشیع و یهود است. این آن چیزی است که تلقی بنده است. الان هم آن کسی که دارد این جنگ را در عالم بر علیه اسلام اداره می‌کند همین یهود است. مقصودم از یهود، کلیمی‌ها

نیستند. مقصود صهیونیزمی است که معتقد است دست خدا هم بسته است ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾.^۱ در تورات فعلی آمده است که حضرت یعقوب از سر شب تا صبح با خدا کشتی گرفت و بالاخره توانست خدا را زمین بزند! خدا گفت: «از من چه می‌خواهی؟» گفت: «من برای خودم و نسلم کرامت می‌خواهم و تا ندهی رهایت نمی‌کنم!» آخر هم وعده پیروزی نسل خودش را گرفت. اینها یک قوم نژادپرست هستند که خودشان را نژاد برتر می‌دانند. نژادی می‌دانند که خدا مجبور است به آنها قدرت بدهد. شاید معنای ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ که قرآن برای قوم یهود نقل می‌کند که می‌گویند: «دست خدا بسته است» یعنی همین؛ می‌گویند ما نژادِ برتریم. یک جمعیت نژادپرست، نه یک جمعیت خداپرست. این

۱. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ سوره مائده، آیه ۶۴.

اعتقاد باطل و فاسد را دارند که خدا هم دستش بسته است. جنگ پایانی، بین شیعه و اینهاست.

من گمان می‌کنم شاید برخی آیات قرآن همین معنا را می‌خواهد بگوید. البته قرآن خیلی عمیق‌تر از این حرف‌هاست. ما باید این قضایا (به تعبیر امروزی‌ها: این گزاره‌ها) و این حقایقی که در باب جامعه موعود بیان شده را از نو بازنگری کنیم. قرآن می‌فرماید: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى﴾؛^۱ شدیدترین جمعیت‌ها در دشمنی با مومنین، قوم یهودند و نزدیکترین شان ﴿أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً﴾ آنهایی که می‌توانند وُدّ به شیعه پیدا کنند، وُدّ به مومنین پیدا کنند، نصاری هستند؛ البته نصاری حقیقی. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا﴾؛ آنها که تابع قسیسین و رهبانان خودشان هستند، نزدیک‌ترین قوم به شیعه هستند. من گمان می‌کنم

۱. ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾؛ سوره مائده، آیه ۸۲.

این آیات، مطالب خیلی دقیقی را بیان می‌کند. دشمن ما دارد قشنگ استفاده می‌کند. آنها به‌خاطر کمبود جمعیت‌شان مسیحیت صهیونی درست می‌کنند. یهود چون قوم نژادپرست اند و اصلاً در درون خودشان کسی را جا نمی‌دهند، دنبال تکثیر و افزایش تعداد یهود نیستند. آنها یک حلقه محدودی اند که خودشان را نژاد برتر و مسلط می‌دانند. اگر جایی در حوزه سیاست آن اندیشه ارسطویی درست باشد، در تفکر اینهاست که خودشان را به‌منزله سرِ جامعهٔ جهانی می‌دانند و بقیه را بدن که باید بار اینها را بکشند و افزایش کمی هم نمی‌پذیرند. حالا اینها چون می‌خواهند بدنه مسیحیت را استخدام کنند، دارند مسیحیت صهیونی درست می‌کنند؛ مسیحیتی که طرفدار اندیشه‌های صهیونیست و دنبال مبارزه، آن هم مبارزات آخرالزمانی، باشد. در این مبارزه هم حریف‌شان را اسلام معرفی می‌کنند. می‌دانید که الان این لشکرکشی به خاورمیانه را هم همین مسیحیت صهیونی زیر چتر یهود دارد می‌کند تا دنیای اسلام را از بین ببرد. این، کار یهود است. ما هم باید عکسِ این کار

را بکنیم. ما می‌توانیم به مسیحی‌ها نزدیک شویم و وحدتی بر علیه یهود درست کنیم.

علی‌ای حال غرض من این است که جنگ پایانی هم بین تشیع و یهود است، در طول تاریخ هم این جنگ بوده است. در طول تاریخ، بعد از شکل‌گیری شیعه، همیشه یک طرف، شیعه بوده و یک طرف، دستگاه مقابلش که تلاش می‌کرده است این جمعیت نباشد. نکته‌اش هم خیلی روشن است، به‌خاطر اینکه پرچم‌داری این درگیری، با ابلیس و شیاطین انسی است و آنها دقیقاً نقطهٔ مقابل خودشان را می‌دانند؛ یعنی شیطان دقیقاً می‌داند آن خطّ معنویتی که مقابل دعوت به دنیاست و حقیقتی که در مقابل اوست، خطّ تشیع است بر محور ائمه هدا که معصومین^{علیهم‌السلام}.^۱ او دقیقاً می‌شناسد، لذا

۱. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * ثُمَّ لَاتِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^{علیه‌السلام} يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر^{علیه‌السلام}

صف‌آرایی می‌کند. الان هم همین صف‌آرایی هست؛ باینکه این صف‌آرایی وجود داشته و دائما ابلیس و دستگاه تمدن مادی تلاش می‌کرده که جمعیت شیعه نباشند. همه نوع تلاشی هم می‌کرده است: هم هجوم نظامی می‌برده، هم هجوم فرهنگی می‌برده و هم هجوم سیاسی می‌برده است. این، یک کار جدید نیست، دائما فرهنگ تشیع را مورد تهاجم قرار می‌داده‌اند. از همان سرآغاز که جمعیت شیعه، یک جمعیت محدود پراکنده در دنیای اسلام بوده تا بعدها که یک کانون جغرافیایی پیدا کرده، فقهای پیدا کرده، علمایی پیدا کرده، این هجمه‌ها بوده است.



در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَا إِنَّ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَخْفَ عَلَىكَ مِنْ عِبَادَتِكَ الْيَوْمَ لَأَنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لِأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَوْهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۶۲.



از آغاز دوره غیبت، امام زمان^ع با اشارت خودشان بار تشیع را بر دوش فقها گذاشتند^۱ و مبارزات شیعی بر محور فقهای عظام شیعه شکل گرفت تا هم‌اکنون که یک حکومت دینی و یک حکومت بر محور ولایت فقیه عادل جامع-الشرايط شکل گرفته که این هم باز از مبارزات شیعه است بر محور فقاہت. سایر فرق علمای شیعه هم در حفظ شیعه و صیانت از اعتقادات شیعه و سایر جهات نقش داشتند ولی نقش اصلی، بر دوش فقها بوده است. این جامعه (فقها)، جامعه شیعه را تا اینجا رسانده‌اند.

البته دستی از پشت‌صحنه، همه این مراتب را هدایت می‌کرده و به‌صورت یک نخ تسبیح، این فعالیت‌های متفرق را به‌هم‌گره می‌زده است. امروز اگر شما این رشته را دنبال کنید آن را پیوسته می‌بینید که این، سخن پردامنه‌ای دارد. آن کسی که این رشته به‌هم‌پیوسته را ترتیب می‌داده، فقها

۱. برای نمونه در توقیع شریف حضرت آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۴.

نبودند. آن نخ تسییح، به دست وجود مقدس امام عصر^ع بوده که دائما دست به دست می کرده و انباشته‌ها و سرمایه‌های گذشته را در نسل بعد رشد می‌داده است. به همین دلیل است که در مجموع، با تمام تقابل و مبارزه‌ای که در طول این قرن‌ها با تشیع وجود داشته، جامعه شیعه، یک جامعه روبه پیش بوده است تا ما به این نقطه رسیدیم.

۴. ساختارسازی و ایجاد عقلانیت شیعی، رسالت دوران ما

سوال این است آیا آماده‌سازی جهان به شکل اجتماعی و جامعه‌پردازی به سمت عصر ظهور وظیفه ما هست یا نه؟ این که می‌گوییم «آماده سازی» معنایش این نیست که فقط بیاییم تبلیغ کنیم، نفوس را تربیت کنیم، بر نفوس دست بگذاریم و فقط آدم‌ها را درست کنیم. آیا ایجاد ساختارهای سیاسی، ایجاد عقلانیت شیعی که این عقلانیت شیعی، به سمت عصر ظهور حرکت کند، وظیفه ما هست یا نه؟



الان جامعه جهانی یک عقلانیتی دارد، هر کاری می‌خواهد بکند محاسبه می‌کند و سود و زیان خودش را می‌سنجد؛ چه در شکل خُردش و چه در شکل کلانش. وقتی یک انسان می‌خواهد خانه بسازد، محاسبه می‌کند کجا بسازد و چه‌طور بسازد. می‌خواهد تجارت کند، محاسبه می‌کند. می‌خواهد همسر بگیرد، محاسبه می‌کند. یک عقلانیتی دارد. عقلانیت امروز هم با عقلانیت پنج قرن گذشته تفاوت بسیاری کرده است. شما عقلانیت را در معماری در نظر بگیرید، قابل مقایسه با محاسبات آن دوران نیست. ولی این عقلانیت وقتی سود و زیان را محاسبه می‌کند، همه محاسباتش بر محور سود دنیایی است. عقلانیت کلان هم همین‌طور است. برنامه‌ریزی برای دولت-ملت‌ها می‌کنند، برنامه‌ریزی برای کشورها می‌کنند. عقلانیتی هم که ناظر به توسعه است، می‌خواهد جامعه جهانی را به سمت یک نقطه مطلوب ببرد. این هم عقلانیت است و نیاز به محاسبه دارد، پیش‌فرض‌های نظری دارد، فلسفه دارد، علم دارد. این عقلانیتی که محاسبه‌گری می‌کند

و در محاسبه‌اش هر چه محاسبه می‌کند، سود و زیان مادی است، آیا ما هم باید در زندگی اجتماعی مان از همین عقلانیت تبعیت کنیم؟ یا اگر می‌خواهیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم، حرکت ما باید به سمت ایجاد یک عقلانیت جدید باشد، عقلانیتی که حسابگر و محاسبه‌گر است ولی در محاسبه‌اش سود و زیان را بر محور عصر ظهور تعریف می‌کند، نه بر محور منافع مادی؟

آنها یک نقطه مطلوب را با محاسبه معین می‌کنند که این می‌شود نقطه محوری‌شان. بعد بر اساس آن، یک چشم‌انداز می‌نویسند. بعد بر اساس آن، تعیین استراتژی و سیاست-گذاری و برنامه‌ریزی برای ملت‌ها می‌کنند. این عقلانیتی که آن نقطه موعود را معین می‌کند، یک عقلانیت مادی است و در همه محاسباتش سود و زیان مادی را تعریف می‌کند.

آیا ما نباید عقلانیتی ایجاد کنیم که در همین حد، قدرت محاسبه داشته باشد؟ نگوئیم ما باید فقط به زندگی فردی خودمان پردازیم و نفوس مان را تربیت کنیم. آیا ما نباید عقلانیتی که زندگی اجتماعی را جهت بدهد، داشته باشیم؟

عرض کردم: آیا زندگی اجتماعی فقط بستر تأمین نیازهای مادی است؟ آیا روح ما باید با ولیّ خدا ﷺ سروکار داشته باشد یا نه؟

بستر زندگی اجتماعی هم بستر عبادت است. ما باید بستر زندگی اجتماعی مان را هم بستر متناسب با عصر ظهور کنیم. کما اینکه آنها دارند بستر اجتماعی را بستر متناسب با جامعه جهانی می کنند (جامعه ای که در آن لیبرال دموکراسی محقق می شود) بعد هم همه جانبه کار می کنند و از طریق شبکه های ارتباطی و جامعه اطلاعاتی که ایجاد کرده اند، عقلانیت خاصی را در جهان ایجاد می کنند. آنها عقلانیت را به سمت جامعه موعود - یعنی جامعه جهانی بر محور لیبرال - دموکراسی - می برند. حتی من در سندی که برای چشم انداز جامعه اطلاعاتی نوشته اند، مطالعه می کردم دقیقاً همین را دیدم. اینها شبیه چیزی که در آغاز شکل گیری جامعه صنعتی برای منشور سازمان ملل تعیین کرده اند، دارند برای جامعه اطلاعاتی جهانی می نویسند.

در اجلاس ژنو در سال ۲۰۰۳ و در اجلاس تونس در سال ۲۰۰۵، سندی نوشته‌اند که در آنجا اصول پی‌ریزی و توسعه جامعه اطلاعاتی را به تصویب رساندند. شما وقتی آن اصول جامعه اطلاعاتی را ببینید، می‌بینید که چشم‌انداز آن دقیقاً لیبرال‌دموکراسی است. اخلاقی که تعریف می‌کنند، اخلاق توسعه مادی است. حدوداً شصت تا هفتاد اصل را آنجا تصویب کرده‌اند. آنها این‌طور دارند عمل می‌کنند. نشست‌های جهانی می‌گیرند، تفکر جهانی را هماهنگ می‌کنند و برای شکل‌گیری اطلاعاتی جهانی، اصولی را بر توسعه عقلانیت حاکم می‌کنند که همه این اصول، آهنگ حاکمیت اصول لیبرال‌دموکراسی را بر جامعه اطلاعاتی بشر دارد. آیا ما نباید به سمت دیگری حرکت کنیم؟ آیا ما باید درون همین جامعه اطلاعاتی حرکت کنیم و جذب این جامعه بشویم؟ یا باید به سمتی برویم که این جامعه اطلاعاتی را تغییر بدهیم و عقلانیت جدید ایجاد کنیم و در جامعه جهانی، هوشمندی جدیدی ایجاد کنیم؟ عقلانیتی که وقتی شروع به محاسبه می‌کند، محاسباتش همه براساس

عصر ظهور باشد. من می‌دیدم اینها اصولی را که برای جامعه اطلاعاتی، برای توسعه اطلاعات، برای بهره‌وری از اطلاعات و برای کنترل کردن شبکه اطلاعات جهانی به تصویب رسانده‌اند، همه آنها اصولی است در درون توسعه مادی.

نقطه‌ای را دقیقاً معین کرده‌اند و به سمت آن نقطه حرکت می‌کنند. در حرکت به سمت آن چشم‌انداز، برای کنترل جامعه اطلاعاتی و توسعه اطلاعات، اصولی را به تصویب و اجماع جامعه جهانی می‌رسانند. حالا اگر جامعه اطلاعاتی که همهٔ تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها را انجام می‌دهد، بر محور اصول توسعه مادی شکل گرفت آیا ما به سمت عصر ظهور می‌توانیم حرکت کنیم؟ اگر بناست به سمت عصر ظهور حرکت کنیم و چشم‌انداز ما جامعه موعود باشد، ما نباید به فکر این باشیم که جامعه اطلاعاتی دیگری درست کنیم؟ ما نباید به فکر این باشیم که جامعه صنعتی دیگری درست کنیم؟ ما نباید به دنبال ایجاد بسترهای موازی باشیم؟ ما نباید به فکر نفوذ در درون این بستر و از کار انداختن این بسترها باشیم؟ شیعه نباید اینها را دنبال کند؟ شیعه فقط باید

دنبال پرورش فردی نفس خودش باشد! این است؟! یا واقعا این رسالت‌ها را هم از شیعه می‌خواهند؟ لاقبل به عنوان احتمال عرض می‌کنم.

این چیزی است که باید بر آن تفقه انجام بگیرد. من ادعا نمی‌کنم و از الان مدعی آن نیستم. لاقبل به عنوان یک احتمال مطرح می‌کنم: آیا ما احتمال نمی‌دهیم که یکی از شرایط تحقق ظهور این است که ما به این سمت‌ها حرکت کنیم؟ شیعه در مقابل رقیب، اقتداری پیدا کرده باشد که وقتی حضرت ظهور می‌کنند، بتواند یک جامعه جهانی را اداره کند. البته این یک احتمال است. این، با آن ادله‌ای هم که می‌فرماید: «ظهور دفعتا اتفاق می‌افتد و زمینه‌اش دفعتا آماده می‌شود»^۱ منافاتی ندارد. ولی به عنوان یک احتمال ما باید این چشم‌اندازها را هم دنبال کنیم و این رسالت‌ها هم بر دوش

۱. برای نمونه: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى يُصْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲.



ما هست، ولو اینکه کار اصلی را خود حضرت می‌کنند. آن یک سخن است ولی آیا ما در این زمینه‌ها رسالتی نداریم؟ من سریع قضاوت نمی‌کنم که چنین رسالتی داریم. می‌گویم لااقل باید بر این احتمال، تفقهی اتفاق بیفتد. شاید ما مجبور باشیم از نو ادله‌ای که در باب عصر ظهور و آینده تاریخ بشریت هست، بازکاوی کنیم. حالا اگر خدای متعال توفیق داد، در جلسات آینده مقداری این بحث را باز می‌کنم و گسترده‌تر خدمتتان تقدیم می‌کنم.

عذرخواهی می‌کنم از اینکه فرصت عزیزانم را گرفتم. البته - ان شاء الله - به شب عاشورا که برسیم، شاید صبغه بحث را تغییر بدهیم ولی واقعا این موضوعات، سلسله بحث‌های ضروری برای جامعه شیعه است؛ به‌خصوص در این محفل، این بحث را ضروری تشخیص دادم که طرح می‌کنم.

گفتار ۶

شهادت اید الشهداء علیهم السلام

پرورش دهنده یاران امام زمان علیه السلام (۱)

شب ششم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۶

عرض شد در بین نقطه‌قوت‌هایی که در فرهنگ تشیع هست، دو نقطه‌قوت بسیار برجسته وجود دارد که سرمایه اصلی تشیع برای حرکت به سمت عصر ظهور و برای زمینه‌سازی عصر ظهور است: یکی فرهنگ توجه به وجود مقدس امام عصر^ع و انتظار دولت کریمه حضرت و دوم، فرهنگ شهادت و فرهنگ عاشورا و توجه به آستان رفیع وجود مقدس سیدالشهدا^ع.

گرچه از سرآغاز، ابلیس متوجه این دو نقطه‌قوت در دنیای تشیع بوده - چون او دقیقا آن نقطه‌های قوت اصلی را رصد می‌کند - ولی این «شرح صدری» که در دنیای کفر و دستگاه ابلیس پیدا شده، در گذشته نبوده و لذا الان دستگاه ابلیس، تمام توان خود را متمرکز کرده تا با این دو نقطه‌قوت

بجنگد و این دو نقطه را در دنیای تشیع تضعیف کند. تعبیری که خودشان داشته‌اند این است که شیعه، دو سر سبز و سرخ دارد و ما باید تلاش کنیم این دو سر را بزیم. شیعه در سایه امیدی که - براساس اعتقاد به حضرت بقیت‌الله^ع و انتظار دولت کریمه حضرت - در روح او دمیده شده و به - واسطه آن از خودگذشتگی و شهادت و رشادتی که - از دمیده شدن روح عاشورا در جامعه تشیع - در او پیدا شده، واجد این نقطه قوت اساسی است که به یگانه رقیب دنیای غرب و یگانه دستگاه ابلیس تبدیل شده است؛ لذا در نگاه آنها این دو نقطه باید هدف قرار بگیرد. متقابلاً ما هم موظف هستیم که باتمام وجود و با دقت تمام و محاسبه، این دو نقطه قوت را پاسداری کنیم و سعی کنیم که فرهنگ انتظار و فرهنگ شهادت را ابتدا در جامعه تشیع تبیین کنیم و اشاعه بدهیم و بعد هم در کل دنیای اسلام و در بستر جامعه جهانی، این دو فرهنگ را نشر بدهیم.

مقداری در باب فرهنگ انتظار گفتگو شد. امشب در باب فرهنگ عاشورا مطالبی را تقدیم می‌کنم و پیشاپیش هم از

عزیزان و اساتیدی که فرصت‌شان را می‌گیرم عذرخواهی می‌کنم.

۱. آثار و برکات جهاد و شهادت

- پرورش نفوس و تهذیب جامعه مؤمنین

در فرهنگ اسلام، جهاد در راه خدا و جنگ در راه خدای متعال، یکی از راه‌های تهذیب فرد و جامعه است؛ یعنی یکی از تقذیرهای خدای متعال و یکی از سنی که اهداف متعددی را تأمین می‌کند، همین سنت جهاد در راه خدا و درگیری بین حق و باطل است. یک هدف، پرورش نفوس و تهذیب نفوس است که در جای‌جای قرآن خدای متعال این مطلب را بیان فرموده است. در سوره مبارکه آل عمران پس از آنکه صحنه‌های سخت و سنگین جنگ احد را بیان می‌کند که مسلمان‌ها در این جنگ به حسب ظاهر شکست خوردند و سختی سنگینی را تحمل کردند، خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَيَبْتَليَ اللّٰهُ مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِيْ

قُلُوبِكُمْ؛^۱ این جنگ برای این بود که خدا آنچه در قلب شماست مورد ابتلا قرار بدهد و شما را خالص کند؛ ناپاکی‌ها و ناخالصی‌هایی را که در صدور شماست پاک کند، قلب شما پاک شود و برای خدای متعال فارغ شود. اینکه خداوند سختی‌های جنگ، تلخی‌های جنگ و فشارهای جنگ را برای امت اسلامی پیش می‌آورد، به این هدف است. این جنگ‌های سنگین به‌خصوص در سرآغاز بعثت نبی اکرم ﷺ و سرآغاز حرکت حضرت در مدینه - که مسلمان‌ها تازه طراف حضرت جمع شده بودند - پیایی پیش می‌آمد. حضرت حق می‌فرماید: «یک دلیلش این

۱. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاساً يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَليَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛
سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

است که ما می‌خواهیم در این جنگ‌ها شما را خالص و پاک کنیم». همین معنایی که در سوره مبارک محمد ﷺ هم می‌فرماید: وقتی خداوند دستور برخورد با دشمن را می‌دهد، می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ﴾؛^۱ اگر خدای متعال می‌خواست، خودش بر آنها غلبه می‌کرد. خدای متعال برای پیروز شدن بر دشمن، نیازمند شما نیست. پیروزی او وابسته به این نیست که شما در میدان بیاید و از حریم کلمه توحید دفاع کنید. ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾؛ ولی این، بلا و ابتلایی است که خدای متعال پیش آورده و به‌وسیله کفار، شما را مورد ابتلا قرار داده است. البته اگر آنها مومن می‌شدند، این ابتلا، شکل دیگری پیدا می‌کرد. معنای این حرف این نیست که خدای متعال ابلیس و دستگاهش را مجبور به تفرعن و سرکشی

۱. ﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَتَّمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مِنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه ۴.

و تمرد و درگیری با جبهه حق کرده تا مسلمان‌ها رشد کنند. این نیست. ولی وقتی آنها تمرد کردند، اگر خدای متعال می‌خواست، بر آنها غلبه می‌کرد. ولی سنت الهی، این نیست. سنت الهی، شما را با آنها درگیر می‌کند. این درگیری برای این است که شما مورد ابتلا قرار بگیرید و هدفش هم در این ابتلا روشن است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛^۱ خدای متعال مرگ و زندگی را آفرید، شما را از بستر عالم دنیا که عالم مرگ و زندگی است عبور داد (انسان یک روز در این دنیا می‌آید و یک روز هم از این دنیا بیرون می‌رود) و شما را مستقیماً وارد بهشت نکرد برای اینکه شما مورد ابتلا قرار بگیرید و در این ابتلا، انسان‌هایی که ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ و «أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا» هستند صف‌شان جدا شود.

در کتاب شریف کافی باب اخلاص روایتی از امام صادق^ع نقل شده است که حضرت فرمودند: معنای ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾، «أَكْثَرُ عَمَلًا» نیست بلکه معنایش «أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا»

است؛^۱ یعنی آن که عملش صائب تر است و بیشتر به هدف می رسد. بعد حضرت توضیح دادند که «اصابه عمل به واقع» و «احسن عمل» آن عملی است که ناشی از خشیت خدا باشد و نیت صادقۀ توأم با خشیت داشته باشد.^۲ قلبی که خاشع نیست، قلبی که خشیت الهی در آن نیست، این، اهل «عمل صالح»، اهل ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ و اهل «أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا» نیست. باید اول، خشیت خدا در قلب پیدا شود و بعد نیت صادقۀ و خشیت؛ یعنی انسان عمل را با نیت صادقۀ بیاورد و

۱. [بندهای پیش رو مروری بر این روایت شریف است که عباراتی از آیات قرآن کریم نیز در توضیح آن آورده می شود:] «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ قَالَ لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ ثُمَّ قَالَ الْإِيقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

۲. «وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ».

درعین اینکه بهترین عمل را و خالصانه‌ترین عمل را بجا می‌آورد، خشیت هم داشته باشد. چرا؟ چون ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛^۱ تمام عملی را که از آنها خواسته شده بود، می‌آورند ولی از اینکه به‌سوی پروردگارشان برمی‌گردند، دل‌نگران اند.

پس ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ عملی است که در آن نیت صادقۀ هست. خشیت الهی از قبل در قلب راه پیدا کرده و هنگام عمل هم نیت صادق دارد و این نیت خالص هم همراه با خشیت است. عمل خیر را بجا می‌آورد و بعد هم که بجا می‌آورد نگران است؛ مثل عمل وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام که در سوره «هَلْ أَتَىٰ» خدای متعال بیان می‌کند. باینکه آن «اَخْلَصُ عَمَلًا» را آوردند ولی گفتند: ﴿لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ و بعد هم حالشان این بود: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا

يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا^۱ در عین اینکه آن خالص ترین عمل را آوردند، خشیت الهی را هم دارند که این عمل آیا مقبول واقع می شود یا مقبول واقع نمی شود.

بعد از توضیح آیه، امام صادق ع توصیه فرمودند: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ»، اینکه عمل را نگه دارید و مراقبه کنید تا خالص بماند، از اصل عمل، سخت تر است. بعد فرمودند که باید نیت تان را خالص کنید. اخلاص در نیت، به اخلاص در شاکله است.^۲ باید خودتان را خالص کنید تا نیت تان خالص شود تا عمل تان عمل صائبی شود. خدای متعال شما را برای این، آفریده است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾. اساس خلقت، برای

۱. ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾؛ سوره انسان، آیات ۸ - ۱۰.

۲. «ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ».

این است. اساس اینکه خدای متعال انسان را از دار دنیا عبور می‌دهد، برای این است که در این دار دنیا مبتلا شود و در این ابتلا سعی کند از غیر، پاک شود و به اصوب عمل و اخلاص عمل برسد و شاکله خودش را از غیر، تطهیر کند.

حالا حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾؛ خدای متعال اگر اراده می‌کرد، خودش بر دشمن غلبه می‌کرد. ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾؛ ولی می‌خواهد شما را مبتلا کند (خوب‌ها به بدها مبتلا شوند) و در اثر این ابتلا رشد کنید.

این میدان جهاد و این میدان درگیری، قبل از آنکه یک میدان جهاد اصغر باشد، یک میدان جهاد اکبر^۱ است که انسان باید در آن، بر نفس و خواسته‌های نفس غلبه کند تا بتواند وارد میدان جهاد و شهادت شود. انسانی می‌تواند وارد میدان جهاد و شهادت شود و به میدان جهاد و شهادت پا

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲.



بگذارد و از میدان جهاد و شهادت فرار نکند که از دنیا بزرگتر شده باشد و بیش از دنیا را طلب کند. این انسانی که از دنیا بزرگتر شده و روحش از دنیا سرریز کرده، او مشتاق شهادت در راه خداست. «إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَخَاصَّةٍ أَوْلِيَائِهِ»؛^۱ یکی از جلوه‌های جهاد در راه خدا این است: دری از درهای بهشت است که خدای متعال به‌روی اولیای خاص خودش باز می‌کند.

حالا آن جنت چیست؟ درجات دارد. تا درجات شهادت چگونه باشد. درجات جنت، تابع درجات شهادت انسان است. آن کسی که در راه خدا خالص است، جتتش با کسی که به آن مراتب خلوص نرسیده، فرق می‌کند. همه، این جمله را شنیده‌اید که وجود مقدس سیدالشهدا^{علیه السلام} به سعیدبن -

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَخَاصَّةٍ أَوْلِيَائِهِ وَ سَوَّعَهُمْ كَرَامَةً مِنْهُمْ لَهُمْ وَ نِعْمَةٌ ذَخَرَهَا وَ الْجِهَادُ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جَنَّتُهُ الْوَيْقَةُ...»؛ الکافی، ج ۵، ص ۴؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۷، «فضل الجهاد».

عبدالله فرمود: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»^۱. آن مرتبه از جنت و آن درجه از بهشت، مخصوص کسی است که هستی خودش را مقابل امام حسین^{علیه السلام} می‌دهد و هیچ توقعی هم ندارد و حتی خودش را بدهکار امام حسین^{علیه السلام} هم می‌داند. فداکارانه، عاشقانه و مشتاقانه در راه خدای متعال جان می‌دهد.^۲

۱. «و لما أثنى سعيد بالجراح، سقط إلى الأرض، و هو يقول: اللَّهُمَّ العنهم لعن عاد و ثمود، و أبلغ نبيك مني السلام، و أبلغه ما لقيت من ألم الجراح، فإني أردت بذلك ثوابك في نصره ذريته نبيك صلى الله عليه و اله و سلم، و التفت إلى الحسين قائلاً: أوفيت يا ابن رسول الله؟ قال: نعم، أنت أمامي في الجنة. و قضى نحبه، فوجد فيه ثلاثه عشر سهماً غير الضرب و الطعن»؛ مقتل المكرم، ص ۲۵۶.

۲. [این تعبیر در لهوف برای عمرو بن قرطه نیز نقل شده است:] «فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْطَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَاذَنَ الْحُسَيْنَ^{علیه السلام} فَأَذَنَ لَهُ فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَ بَالِغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَ جِهَادٍ وَ كَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ^{علیه السلام} سَهْمٌ إِلَّا أَنْقَاهُ بِيَدِهِ وَ لَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ^{علیه السلام} سُوءٌ حَتَّى أَثْنَى بِالْجِرَاحِ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ^{علیه السلام} وَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ^{صلى الله عليه وآله} أَ وَفَيْتُ فَقَالَ نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي



بنابراین یک روی سکه جهاد فی سبیل الله، پرورش انسان، رشد انسان و آمادگی نفوس برای لقای خدا، برای پرواز، برای قطع تعلق از دنیا، برای بزرگتر شدن از دنیا و برای خالص شدن است. این میدان جهاد، انسان‌ها را خالص می‌کند؛ بستگی دارد که چگونه وارد میدان جهاد بشوند. آنها که در میدان جهاد کربلا، این جنگ عظیم، وارد می‌شوند و می‌مانند به حدی از خلوص می‌رسند که جز امام حسین علیه السلام و حبّ حضرت، هیچ انگیزه دیگری ندارند. این، حبّ حضرت است که موجب می‌شود فداکارانه وارد میدان شوند و همه چیز خودشان را در راه خدا بدهند. پس جهاد، یک چهره‌اش، یک روی سکه‌اش عبارت است از فداکاری در راه خدای متعال، اشتیاق به لقای خدای متعال و اشتیاق به درجات بهشت که یک انسان مومن و موحد، مشتاقانه از طریق شهادت، به خدای متعال می‌رسد.



الْجَنَّةَ فَأَقْرَأَ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ وَ أَعْلَمَهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛ اللهموف، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

- تضعیف کفار و نابودی دستگاه باطل

ولی یک چهره دیگر هم دارد: خدای متعال با همین مجاهده جریان معنویت را در جهان رشد می‌دهد، جریان عبودیت را در جهان گسترش می‌دهد و جریان باطل را محو می‌کند. محو شدن جریان باطل، گسترش عبادت و بندگی، گسترش حیات طیبه، گسترش روح ایمان در جهان و محدود شدن شیطنت و استکبار، به‌وسیله همین جهاد در راه خدا محقق می‌شود. خدای متعال در سوره مبارکه انبیا می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۱ این‌طور نیست که ما آسمان و زمین را بی‌جهت، از سر لهُو و لعب آفریده باشیم و هیچ هدف حکیمانه‌ای در او نباشد. هدف خلقت، یک هدف حکیمانه است و خلقت، به‌سمت آن هدف حکیمانه حرکت می‌کند. ﴿لَوْ

۱. ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ أَتَّخِذْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ أَلْوِيلٌ مِمَّا تَصِفُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیات ۱۶ - ۱۸.



أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَّا تَخْذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ. غرض از خلقت، لهو نبوده است. بنابراین کأنه خدای متعال می‌خواهد بفرماید که خلقت، یک غرضِ حکیمانه حقی دارد و این غرض حکیمانه، محقق می‌شود.

این دستگاه ابلیس و این دستگاه باطل، چطور با این غرض حکیمانه جمع می‌شود؟ چه حکمتی هست؟ حضرت حق می‌فرماید آن یک دستگاه ماندگار نیست و هدف اساسی خلقت و هم‌عرض با هدف اصلی خلقت هم نبوده است. این‌طور نیست که خدای متعال در خلقت، هم عبادت نبی اکرم ﷺ را منظور نظر داشته باشد و خلقت را برای این سجده و عبادت عظیم که محور تحقق عبادت در هستی است آفریده باشد و هم دستگاه ابلیس را که دستگاه دشمنان حضرت و دستگاه تفرعن و شیطنت و لهو و لعب و لغو و فساد و معصیت است. این‌طور نیست. هدف خلقت، یک هدف حکیمانه است و آن هدف حکیمانه هم محقق می‌شود لکن خدای متعال این هدف حکیمانه را از این طریق محقق می‌کند: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾؛ ما

حق را به باطل می‌گوییم و بین حق و باطل برخورد ایجاد می‌کنیم و در این بین، حق است که باطل را می‌کوبد و از بین می‌برد. حق را بر سر باطل می‌گوییم، آنگاه ﴿فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾. وقتی بین حق و باطل برخورد ایجاد شد، آنچه که در این برخورد، زاهق می‌شود، باطل است. حق است که می‌ماند. این‌طور نیست که باطل، ماندگار باشد.

بنابراین می‌بینید روی دیگر سکه این درگیری، امحاء باطل و نابودی آن است. هم حق، در میدان جهاد در راه خدا رشد می‌کند، هم قلوب، خالص می‌شوند و هم انسان‌ها آماده می‌شوند که تا مرز لقای خدا پیش بروند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.^۱ مقام عند الرب، با این شهادت در راه خدا حاصل می‌شود و همان‌طور که عرض کردم رسیدن به این مقام تابع درجات شهادت است. روی دیگر سکه این است که وقتی جهاد در راه خدا محقق شد، نتیجه برخورد حق و باطل، نابود شدن باطل است. خدای متعال می‌توانست به گونه دیگری باطل را نابود

کند. نه اینکه راه دیگری برای نابود کردن باطل وجود نداشت؛ خدای متعال این راه را قرار داد چون از این طریق، مومنین رشد می‌کنند و در این درگیری، خالص می‌شوند: ﴿وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱ صف مومنین از صف باطل جدا می‌شود. به هر میزان که این میدان درگیری، سخت می‌شود، صفوف، بهتر و بیشتر جدا می‌شوند. سخت‌ترین درگیری‌ها، بیشترین ریزش‌ها را دارد. آن عده‌ای که می‌مانند، عده قلیلی هستند. این، کار خدای متعال است. خود خدای متعال به-وسیله ولی خودش، جریان را پیش می‌برد.

در ماجرای صفین،^۲ می‌شد صحنه‌ها به گونه دیگری تدبیر شود، می‌شد وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام صحنه‌ها را به شکل دیگری پیش ببرند. حضرت که می‌دانستند پایان کار به

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲. [بندهای پیش رو مروری بر وقایع معروف جنگ صفین است؛ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: *وقعه صفین*، ص ۴۷۸ - ۵۲۱ (جزء ۷ و ۸)، مدخل «رفع المصاحف علی أطراف الرماح» تا «قول علی فی الأشر و مقتل حابس و لحاق زید بن عدی بن حاتم بمعاویه»].

حکمت متهی می شود. می توانستند جریان حکمت را زودتر بپذیرند که لااقل در تعیین حکم، خودشان تصمیم بگیرند. حضرت حکمت را قبول نکردند تا به ایشان تحمیل شد. بعد هم نتیجه این شد که حکم را خود آنها تعیین کردند و نتیجه آن حکمت، خوارجی بودند که از دل این حکمت، بیرون آمدند. این، طریقی است که خود حضرت پیش می برند. این جریان درگیری را خود حضرت به این سمت هدایت می کنند تا صفوف جدا شود و صف طرفداران معاویه و صف خوارج - که به حسب ظاهر کنار امیرالمومنین^ع هستند و شمشیرشان به نفع حضرت است ولی در باطن، با حضرت نیستند و می توان گفت اصلاً شمشیرشان هم به نفع حضرت نیست - از صف یاران حضرت جدا شود.^۱

۱. «[عن] أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ^ع قَالَ: بَيْنَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع يَتَجَهَّزُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ تَحَرَّضُ النَّاسُ عَلَى قِتَالِهِ إِذْ اخْتَصَمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ فِي فِعْلٍ فَعَجَلَ أَحَدُهُمَا فِي الْكَلَامِ وَ زَادَ فِيهِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ اخْسَأْ فَإِذَا رَأْسُ الْكَلْبِ فُبِهُتَ مَنْ حَوْلَهُ وَ أَقْبَلَ الرَّجُلُ بِإِصْبَعِهِ



الْمُسَبِّحَ يَتَضَرَّعُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَسْأَلُهُ الْإِقَالَهَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَ حَرَّكَ شَفْتَيْهِ فَعَادَ كَمَا كَانَ خَلْقًا سَوِيًّا فَوَثَبَ إِلَيْهِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ الْقُدْرَةُ لَكَ كَمَا رَأَيْنَا وَ أَنْتَ تُجَهِّزُ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَمَا بِأَلَاكَ لَا تَكْفِينَاهُ بِبَعْضِ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ هَذِهِ الْقُدْرَةِ فَأُطْرَقَ قَلِيلًا وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُضْرِبَ بِرِجْلِي هَذِهِ الْقَصِيرَةَ فِي طُولِ هَذِهِ الْفِيَا فِي وَ الْفَلَوَاتِ وَ الْجِبَالِ وَ الْأَوْدِيَةِ حَتَّى أُضْرِبَ صَدْرَ مُعَاوِيَةَ عَلَى سَرِيرِهِ فَأَقْلَبَهُ عَلَى أَمِّ رَأْسِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَوْ أَقْسَمْتُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُوتِيَ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَقُومَ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا أَوْ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَى أَحَدٍ مِنْكُمْ طَرْفُهُ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنَّا كَمَا وَصَفَ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿عِبَادُ مُكْرَمُونَ﴾ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۷۲. در نقل دیگر آمده است: «فَقَالُوا لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِذَا كَانَ هَذَا عِنْدَكَ فَمَا حَاجَتَكَ إِلَى الْأَنْصَارِ فِي قِتَالِ مُعَاوِيَةَ وَ غَيْرِهِ وَ اسْتِنْفَارِكَ النَّاسِ إِلَى حَرْبِهِ ثَانِيَةً فَقَالَ ﴿بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ﴾ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ إِنَّمَا أَدْعُو هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ إِلَى قِتَالِهِ لثُبُوتِ الْحُجَّةِ وَ كَمَالِ الْمَحَنَةِ وَ لَوْ أُذِنَ لِي فِي إِهْلَاكِهِ لَمَا تَأَخَّرَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمْتَحِنُ خَلْقَهُ بِمَا شَاءَ؛ خصائص

الائمة عليه السلام، ص ۴۷.

بر فرض که حضرت بر معاویه هم پیروز می شدند و ماجرای حکمیت پیش نمی آمد، ولی حتما در قدم بعد، اینها با حضرت درگیر می شدند. کسی که اهل مُروق است، کسی که شتاب برمی دارد و آن قدر سرعت می گیرد که از ولی خدا هم جلو می افتد و بعد ولی خدا را به خاطر معصیت خودش به کفر متهم می کند، این قلب ناپاک در صف امیرالمومنین علیه السلام نمی تواند بایستد. باید آن صفوف جدا شود. آن انسان هایی که تسلیم ولی خدا هستند، در مقابل ولی خدا سلم و مومن اند و در باطن خودشان هم نسبت به هر تقدیری که امیرالمومنین علیه السلام داشته باشد اعتراض ندارند، باید صف آنها از بقیه جدا شود.

با این بلا، خود خدای متعال، صف را جدا می کند. یکی از اغراض این امتحان های سنگین هم همین است. این میدان های جهاد و شهادت، برای این است که صفوف جدا شوند. کسانی که مدعی هستند، از اهل حق جدا می شوند. بعد آنها که تسلیم ولی خدا هستند و کاملاً ولی خدا را قبول دارند، وقتی حضرت می فرماید: «قرآن سر نیزه را بزنید»،



همین قرآنی را که تا ساعت قبل نمی‌شد بدون وضو آن را لمس کرد) می‌زنند. همین حضرتی که فرموده قرآن را بزیند، ساعت بعد بفرماید از یک قدمی خیمه معاویه برگردید، برمی‌گردند. نه در دل‌شان تردید پیدا می‌شود، نه ریب، نه شک و نه حَرَج. هیچ کدام از اینها پیدا نمی‌شود. نه شک می‌کنند که شاید - العیاذ بالله! - حضرت دارند اشتباه می‌کنند، نه در آنها بدگمانی پیدا می‌شود که نکند حضرت برای قدرت و موقعیت خودشان ما را دم تیغ دادند و نه از دستور حضرت در دل‌شان حرج و دل‌خوری دارند. می‌دانند «حضرت برای خدا پا به میدان گذاشته، برای خدا می‌گویند بایستید، برای خدا می‌فرماید عقب بنشینید» و هیچ دلتنگی و ناراحتی هم ندارند؛ یعنی حالا که تا یک قدمی خیمه معاویه رفته‌اند و اگر یک خیز دیگر بردارند ریشه باطل کنده شده است، وقتی حضرت فرمودند برگردید، ناراحت و دل‌نگران باشند، اصلاً این‌طور نیستند.^۱ ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ

۱. برای نمونه: «فَقَالَ عَمَارُ بْنُ رَبِيعَةَ فَنَظَرْتُ إِلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ وَكَأَنَّمَا قُصِيعَ عَلَى أَنْفِهِ الْحُمَمُ وَهُوَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ ثُمَّ قَالَ وَ لَكِنْ قَدْ

يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱.

رسیدن به این مقام تسلیم محض و بعد سالک شدن با ولی خدا، در میدان جهاد و شهادت حاصل می شود. اینها هستند که می توانند با ولی خدا حرکت کنند. لذا از اینجا به بعد حضرت آنها را حرکت می دهد و می برد؛ یعنی وقتی این میدان عظیم برای مثل مالک اشتر پیش می آید و از این میدان، سالم بیرون می آید،^۲ تازه کار امیرالمومنین^ع با مالک اشتر

←

رَضِيتُ بِمَا صَنَعَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَخَلْتُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ وَ خَرَجْتُ مِمَّا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ إِلَّا فِي هُدًى وَ صَوَابٍ؛ وقعه صفین، ص ۵۱۲.

۱. سوره نساء، آیه ۶۵.

۲. «عَنْ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيٍّ لَمَّا كُتِبَتِ الصَّحِيفَةُ: إِنَّ الْأَشْتَرَ لَمْ يَرْضَ بِمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَ لَا يَرَى إِلَّا قِتَالَ الْقَوْمِ فَقَالَ عَلِيٌّ: بَلَى إِنَّ الْأَشْتَرَ لَيَرْضَى إِذَا رَضِيتُ وَ قَدْ رَضِيتُ وَ رَضِيتُمْ وَ لَا يَصْلُحُ الرَّجُوعُ بَعْدَ الرِّضَا وَ لَا التَّبْدِيلُ بَعْدَ الْإِقْرَارِ إِلَّا أَنْ يُعْصِيَ اللَّهَ وَ يَتَعَدَّى مَا فِي كِتَابِهِ وَ أَمَّا الَّذِي ذَكَرْتُمْ مِنْ تَرْكِهِ أَمْرِي وَ مَا أَنَا عَلَيْهِ فَلَيْسَ مِنْ

شروع می‌شود. این‌طور نیست که مالک با گذراندن این امتحان رسیده باشد. مالک تسلیم شده، مومن شده، حالا حضرت کار را با او شروع می‌کنند.^۱

بنابراین این میدان جهاد و شهادتی که پیش می‌آید و همه این سختی‌ها، تدبیری است برای تمییز صفوف، جدایی صفوف، برخورد بین حق و باطل و نابودی باطل، برای گسترش حیات و معنویت، برای خالص شدن قلوب و آمادگی برای جریان ولایت خدای متعال. این، آن چیزی است که در این میدان‌های جنگ محقق می‌شود. آنگاه آثار

←

أُولَئِكَ وَ لَيْسَ أَتَخَوَّفُهُ عَلَى ذَٰلِكَ وَ لَيْتَ فِیْكُمْ مِثْلُهُ أَتَنْبِئُ بَلْ لَّیْتَ فِیْكُمْ مِثْلُهُ وَ أَحَدًا یَرَى فِی عَدُوِّهِ مِثْلَ رَأِیْهِ إِذَنْ لَخَفْتُ عَلَى مَثَوْنَتِكُمْ وَ رَجَوْتُ أَنْ یَسْتَقِیْمَ لِی بَعْضُ أَوْدَکُمْ وَ أَمَّا الْقَضِیَّةُ فَقَدْ اسْتَوْثَقْنَا لَكُمْ فِیْهَا فَقَدْ طَمِعْتُ أَلَّا تَضِلُّوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ؛ وقعه صفین، ص ۵۲۱.

۱. رجوع شود به: سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۷۸، مدخل «مالک الاشرار رضی الله عنه».

این شهادت در راه خدا، در همه قلوب و دنیای مومنین جاری می‌شود و همه، به نور این شهادت نورانی می‌شوند.

- اخلاص در توحید و تولی به ولی خدا

لذا به تعبیری جهاد در راه خدا، یک سکه دوروست: یک روی سکه، تولی به خدای متعال و ولایت او و تسلیم بودن به خدای متعال و ولی اوست که تحت فرمان او، مومنین حاضرند تا آخرین قدم، تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفر پای رکاب ولی خدا بایستند. آنها در این راه و در این میدان‌های سخت، وفای به ولی الله می‌کنند. این وفا برای آنها مبدأ قرب و درجات می‌شود و مهم‌تر این است که در درجات بالای وفا دیگر هیچ چیز طلب نمی‌کنند؛ یعنی این‌طور نیست که آنها برای بهشت پا به میدان می‌گذارند. این، مرتبه پایین شهادت است. آنها که درجات دارند، جز خود خدای متعال و ولی خدای متعال و رضای آنها هیچ مقصدی ندارند؛ و این شدنی است. این شدنی است که انسان جز رضای خدا و ولی خدا را نخواهد. در سخت‌ترین امتحان‌ها، در سخت‌ترین ابتلائات، فقط رضای

ولی خدا را می‌خواهد؛ یعنی این طور نیست که تا آخر کار، انسان اسیر حبّ نفس باشد و تا آخرین مرحله، انسان خودش را دوست داشته باشد و خودش را بخواهد. این حبّ نفس برای قدم‌های اول است. در قدم‌های بعد، کسی که حرکت می‌کند و فطرتش شکوفا می‌شود، حبّ الله بر وجود او غالب می‌شود. انسان خدای متعال را دوست می‌دارد و خودش را هم به تبع محبت الهی دوست می‌دارد. لذا آن کسانی را که از او در نزد خدا محبوب‌ترند، واقعا بیشتر از خودش دوست می‌دارد. این یک امر شدنی و اتفاق افتادنی است.^۱

خدای متعال به ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: «ابراهیم! خودت را بیشتر دوست داری یا وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله را؟» عرض کرد: «وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله را بیشتر از خودم دوست

۱. «عَنْ أَبِي أُبَيٍّ لَيْلَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ تَكُونَ عِزَّتِي إِلَيْهِ أَعَزَّ مِنْ عِزَّتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ تَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۰.

دارم».^۱ نکته‌اش این است که محبت حضرت ابراهیم علیه السلام محبت خالص است، به مقام خلت رسیده است. خلیل یعنی همین.^۲ خلیل یعنی کسی که به مقام خلوارگی رسیده است. شعله محبت، همه جان او را گداخته کرده و همه وجودش را فراگرفته است. این انسان، انسان خلیل است. این انسان خدا را دوست می‌دارد و به تبع محبت خدا خودش را دوست می‌دارد. لذا آن کسی که در محضر خدا محبوب‌تر از خود اوست، در دلش هم محبوب‌تر از خودش است؛ چون خدای متعال او را بیشتر دوست می‌دارد.

میدان جهاد در راه خدا، تابع درجات صبر و استقامتی که اتفاق می‌افتد. درجات خلوص و تهذیبی که این صبر و استقامت به دنبال خودش می‌آورد، انسان را به جایی می‌رساند که جز به ولی خدا نمی‌اندیشد. در همین میدان جنگ است که مالک اشتر می‌شود مالک اشتر. در میدان

۱. [روایت ماجرای ذبح حضرت اسماعیل که در جلسات قبل گذشت؛] عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.
 ۲. رجوع شود به: مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۶۴.

کربلاست که حبیب بن مظاهر می شود حبیب، زهیر می شود زهیر. حبیب و زهیر، قبل از عاشورا و بعد از عاشورا خیلی فرق می کنند؛ گرچه میدان های صفین و امثال آن را گذرانده اند.

۲. عاشورای سیدالشهدا، کانون جوشش شهادت در تاریخ

پس این میدان جهاد است که انسان ها را سالک می کند، قلوب را آماده می کند و جریان باطل را نابود می کند. آنگاه در بین این درگیری هایی که اتفاق می افتد، اثر این درگیری و اثر این بلا، در هر دو جهت - هم در تهذیب نفوس و هم در دفع باطل - متفاوت است؛ یعنی این طور نیست که اثر شهادت، یکسان و یکنواخت باشد. درست است که هرکس در راه خدا به شهادت می رسد، هم خودش سالک می شود و می رسد و هم این درگیری، نفوس مستعد را آماده می کند (مظلومیت او، درک این شهادت مظلومانه و این خونی که در راه خدا ریخته شده، نفوس دیگر را آماده می کند و جبهه باطل را تضعیف می کند) ولی این

درگیری‌ها، یکسان و یکنواخت نیستند. ظرفیت اثری که این شهادت در راه خدا و جهاد فی سبیل الله دارد، به اندازه عظمت خود آن عمل در دستگاه خدای متعال است. عظمت عمل در دستگاه خدای متعال را نمی‌شود با ترازوهای ظاهری اندازه گرفت.

یک انسان گرفتار حجاب‌ها ممکن است وقتی نگاه می‌کند و صحنه عاشورا و شهادت وجود مقدس سیدالشهدا^{علیه السلام} را می‌بیند، به نظرش بیاید که عاشورا یک جنگ کوچک است که در طول یک روز به پایان رسیده و قریب صد نفر یا کمی کمتر یا بیشتر از جبهه حق به شهادت رسیده‌اند و عده‌ای هم از جبهه باطل کشته شده‌اند. ممکن است به نظرش بیاید که بزرگتر از این جنگ، در عالم بوده و خیلی زیاد هم بوده است؛ جنگ‌هایی که میلیون‌ها کشته داشته، مثل جنگ اول و دوم جهانی. ولی حقیقت، چیز دیگری است. آن بُعد حقیقی عمل و آن جنبه باطنی عمل، چیز دیگری است. آثار عمل به اندازه آن حقیقت باطنی و عظمت باطنی اوست.



فریقین نقل کرده‌اند که «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»؛^۱ یک ضربت شمشیر حضرت، این خاصیت را دارد. ضربت‌های شمشیر، به حسب ظاهر زیاد هست ولی در باطن هستی، یک ضربت شمشیر، بالاتر از همه مجاهده‌های فی سبیل الله است. حقیقتاً این عمل، بزرگتر است. حقیقتاً ظرفیت این عمل، با ظرفیت عمل دیگران متفاوت است. پیکره عمل، یکی است. آن کسی که دارد کار می‌کند، ولی الله الاعظم است. عبادت، عبادت ولی الله الاعظم است.

ممکن است سلول‌های بدن یک مومن هم مشغول تسبیح باشند ولی اگر همه عبادت این سلول‌ها را روی هم بریزید، باز هم قابل مقایسه با یک تسبیح روح نورانی مومن نیست. بلکه همه عبادت‌هایی که اعضا و اندام یک مومن دارند، شعاع عبادت روح او و جلوه عبادت روح اوست.

۱. [حدیث معروفی که با تعبیر مختلف در منابع روایی ذکر شده است؛ رجوع شود به:] بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱، «باب ما ظهر من فضله صلوات الله علیه يوم الخندق».

همه عباداتی که انبیا و اولیا و مومنین می‌کنند، جلوه‌ای از عبادت امیرالمومنین علیه السلام است. ظرفیت عبادت امیرالمومنین علیه السلام به اندازه ظرفیت وجودی اوست. ظرفیت اخلاص و جود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه ظرفیت وجودی خود حضرت است. لذاست که «بِنَا عَبْدَ اللَّهِ»،^۱ به عبادت آنها همه عالم عبادت می‌کنند. شعاع عبادت آنهاست که در عبادت مومنین

۱. «بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۱۴۵؛ *بصائر الدرجات*، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند). این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بِعِبَادَتِنَا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عَبْدَ اللَّهُ»؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَلَاءُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِيَّةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عِثْرَتُهُ»؛ *بصائر الدرجات*، ص ۶۱.

ظهور می‌کند. به شفاعت عبادت آنها، عبادت در عالم واقع می‌شود. اگر نباشد آن عبادت، هیچ عبادتی در عالم واقع نمی‌شود. پس ظرفیت فعل، ظرفیت اثرگذاری فعل، متناسب با اندازه عظمت خود کار است. عظمت حادثه عاشورا هم به اندازه عظمت سیدالشهدا^ع است. لذا آثار و برکاتش در احیای معنویت، در ایجاد محبت نسبت به خدای متعال، در تصفیه جبهه حق و در درگیری با جبهه باطل و نابودی آن، به اندازه عظمت عاشوراست.

عاشورا، نقطهٔ کانونی شهادت است و سیدالشهدا^ع حقیقتاً «سید الشهداء» هستند. ما شهید در عالم زیاد داریم ولی اصلاً قابل مقایسه با شهادت سیدالشهدا^ع نیست. حتی شهادت مثل حمزه سیدالشهدا^ع قابل مقایسه با شهادت وجود مقدس امام حسین^ع نیست، از هیچ نظر؛ نه از نظر آن جنبه باطنی شهادت - که روح حادثه عاشوراست و روح عبودیتی است که به وسیله سیدالشهدا^ع در عاشورا تجلی کرده که روح «وفاء بالله» است، روح «رضاء بقضاء الله» است و روح ایمان به خدای متعال است و هیچ کجا به این اندازه، با این صفا، با

این لطافت و با این اخلاص، عبادت و شهادتی اتفاق نیفتاده است - و نه از نظر آن جنبه عبادت که یک جنبه فوق‌العاده و استثنایی است. لذا در آن میدان، سیدالشهدا^{علیه السلام} واقعا سید الشهداء هستند.

تمام دستگاه ابلیس نتوانسته است کوچک‌ترین نقطه -ضعفی از سیدالشهدا^{علیه السلام} در این میدان بگیرد. یک ترک‌اولی از سیدالشهدا^{علیه السلام} سر نزده است، با اینکه ابلیس تمام توان خودش را جمع کرده بود تا در این میدان «وفاء بالله»، یک ترک‌اولی از امام حسین^{علیه السلام} بگیرد. این، جنبه باطنی عاشوراست. لذا آن روح حیاتی که به‌وسیله عاشورا در همه عالم دمیده می‌شود، قابل مقایسه با بقیه شهادت‌ها نیست؛ کانون جوشش حیات و معنویت است. اخلاص سیدالشهدا^{علیه السلام} و آن فداکاری حضرت یگانه است؛ کسی که همه هستی خودشان را دادند و اینها را هم خالصانه و مخلصانه و از سر محبت دادند و واقعا هیچ چیز برایشان باقی نماند و بعد هم در گودی قتلگاه با اینکه همه چیز را داده، همه شهدایی که باید بدهد داده و همه اهل بیت^{علیهم السلام} را آماده کرده و اسارت آنها پیش



چشم حضرت است ولی زبانش به ذکر خدا مشغول است:
 «إِلَهِی رِضًا بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ
 الْمُسْتَغِيثِينَ».

ممکن است به نظر ما بیاید که شاید کس دیگری هم
 همین‌طور عبادت کند ولی چنین عبادتی محال است. اینها
 ادعاست. اگر این بار عظیم را بر دوش هر کسی بگذارند،
 حتی اگر بر دوش همه خلقت جز چهارده معصوم^{علیهم‌السلام}
 می‌گذاشتند، کمر خم می‌کردند. محال است. ظرفیت این
 عبادت نیست. بله! از دور، همه می‌توانند ادعا کنند که ما
 مقام رضا داریم.

خدا رحمت کند عزیزی را که از اهل معنا بودند. آقا زاده
 بزرگوارشان که از علما هستند، می‌فرمودند: «پدر من
 می‌گفت: من در تهران پای منبر مرحوم شیخ مرتضی زاهد
 بودم (ایشان هم اهل معنا و صاحب نفس بودند). بحث از
 رضا بود. ایشان گفت: «آدم باید به مقام رضا برسد». نفس
 ایشان من را گرفت. به خدا جدی عرض کردم: «خدایا! ما
 از این به بعد، دیگر راضی هستیم، هرچه تو بخواهی». وقتی به

خانه رفتم خانواده ما برای آماده کردن غذا به آشپزخانه رفت که دیگ زودپز بدون هیچ دلیلی منفجر شد و ایشان مجروح شد. من متوجه شدم از کجا آب می خورد. گفتم: «خدایا! راضی هستم، مشکلی نیست». شب شد، دیدم بدون هیچ دلیلی از اتاق، آتش بلند شد و اموال سوخت. گفتم: «اشکالی ندارد. خدایا! راضی هستیم». فردا صبح شد، تو کودک بودی، در حوض افتادی و نزدیک بود که خفه شوی. تو را گرفتم، گوشه ای بردم، کنار دیوار دستم را دراز کردم و گفتم: «خدایا! غلط کردم، ما مرد این کار نیستیم».

گاهی انسان خیال می کند راضی است. راضی شدن به اعظم ابتلائات عالم کار هر کسی نیست. عظمت این ابتلا را باید در جریان ابتلای ابراهیم خلیل[ؑ] دید که روایتش را خواندم.^۱ ارباب معرفت نسبت به ابتلای ابراهیم خلیل[ؑ] انگشت به دهان اند. امتحان ایشان هم بعد خلّت است! قبلش چنین ظرفیتی را ندارد. بعد از مقام خلّت، خدا این امتحان را

۱. [روایت ماجرای ذبح حضرت اسماعیل که در جلسات قبل گذشت؛] عیون اخبار الرضا[ؑ]، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.



از حضرت ابراهیم خلیل^ع گرفته است. بعد از خلّت، یک جوان به حضرت داده‌اند و به ایشان می‌گویند: «خودت او را به منا ببر و سرش را ببر». خیلی سخت است؛ آن هم آن‌طور که حضرت ابراهیم^ع برده است: فداکارانه، کارد را به حلقوم جوانش زده و وقتی دیده است که نمی‌برد، آن را دوباره تیز کرده طوری که وقتی کارد را به سنگ می‌زند، سنگ دو نیم می‌شود. بعد هم خوشحال نیست که کارد نمی‌برد. نگران است که نکند من جایی کوتاه آمده‌ام و خدا امتحان من را قبول نکرده است. حضرت ابراهیم خلیل^ع این امتحان را داده ولی به خدا عرض می‌کند: «خدایا! چه‌طور شد؟ کجا کم آوردم و به ثواب اعظم مصائب نرسیدم؟» خدای متعال روضه سیدالشهدا^ع را می‌خواند و می‌فرماید: «اعظم مصائب، این است. اگر می‌خواهی اعظم مصائب را درک کنی، باید مصیبت سیدالشهدا^ع را درک کنی».

این مصیبت و بلای عظیم برای امثال ما قابل فهم نیست؛ ما از پایین نگاه می‌کنیم. حضرت فرمود: «چه می‌فهمی که خدا را توصیف می‌کنی؟! اگر می‌توانی جبرئیل را توصیف

کن «فَصِفْ جِبْرِيلَ»^۱. مومن را توصیف کن! اگر توانستی توصیف کنی؟! انسان در عالم خیال، مومن را توصیف می‌کند! ما چه می‌فهمیم عاشورا یعنی چه. آن وقت در این بلای عظیم، آن قدر حضرت استوار ایستاده که همه عالم، دست و پایشان را گم کرده‌اند ولی حضرت، آرام آرام است؛

۱. «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ لَا يُدْرِكُ بَوْهَمَ وَلَا يُقَدَّرُ بِهِمْ وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ وَلَا يَنْظُرُ بَعَيْنٌ وَلَا يُحَدُّ بَأَيْنٍ وَلَا يُوصَفُ بِالْأُزْوَاجِ وَلَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بَلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدَوَاتَ وَلَا نُطْقَ وَلَا لَهَوَاتَ بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصَفَ رَبِّكَ فَصِفْ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجَرَاتِ الْقُدُسِ مُرْجَحِينَ عَقُولَهُمْ أَنْ يَحْدُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَ الْأَدَوَاتِ وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بَنُورِهِ كُلَّ ظُلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲، «عود الى الحمد».

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^۱ ذره‌ای تلاطم و اضطراب، در حضرت پیدا نشده. این، حادثه‌ای است که تا قیامت، همه را مضطرب کرده است. واقعاً «در بارگاه قدس که جای ملال

۱. ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً *
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتٍ؛ سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰.
در منابع روایی، این آیات در شأن امام حسین علیه السلام تفسیر شده است؛
برای نمونه: «کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ
الْعَبَّاسِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ دَارِمِ
بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ
تَوَافَلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ
تَعَالَى. فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَكَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ وَكَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ
السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام خَاصَّةً؟ فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَىٰ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيَّتُهَا
النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ الْآيَةُ إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَهُوَ ذُو النَّفْسِ
الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَاصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام هُمُ الرَّاغِبُونَ عَنْ
اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَهَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام
وَشَيْعَتِهِ وَشَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً مِنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةً وَالْفَجْرُ كَانَ مَعَ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ بحار
الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۸.

نیست / سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است.^۱ خیلی قشنگ گفته است! این، حادثه‌ای است که ملکوت عالم را به هم ریخته است.^۲ روایات متعدد دارد. در ملائکه غلغله افتاده که «خدایا! چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ بعد از این می‌خواهد چه بشود؟»^۳ ولی صاحب این بلا، در گودی قتلگاه، از همه آرام‌تر است. اصحابش آرام اند. اهل بیتش^{علیهم‌السلام} به تبع جانِ آرام و نفسِ آرامِ حضرت، آرام اند. خودش آرام، اصحابش آرام، اهل بیتش^{علیهم‌السلام} آرام؛ همه را آرام کرده است. هیچ

۱. بیتی از شعر معروف محتشم کاشانی.

۲. برای نمونه در زیارت حضرت آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَشْعَرَتْ لَهُ أَظْلُهُ الْعَرْشَ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى»؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل هفتم، زیارت اول از زیارات مطلقه سید الشهداء^{علیه‌السلام}.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰، «باب ضجيج الملائكة إلى الله تعالى في أمره و أن الله بعثهم لنصره و بكائهم و بكاء الأنبياء و فاطمة^{علیها‌السلام} عليه صلوات الله عليه».

زبانِ اعتراضی در هیچ کجا از آنها نقل نشده است. هیچ زبان گلایه‌ای از خود حضرت که هیچ، در طفل سه ساله حضرت هم ما نمی‌بینیم. این، کار امام حسین علیه السلام است.

این اصحاب را ایشان تربیت کرده، این اهل بیت علیهم السلام را ایشان تربیت کرده، آنها را آماده کرده و آورده است. همه شنیده‌اید وقتی ابن زیاد به زینب کبری (س) عرض می‌کند: **«كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ؟»**، کار خدا را با برادرت چگونه دیدی، دیدی چه کاری سر برادرت آورد، دیدی با برادرت چه کرد، می‌فرماید: **«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»** من جز زیبایی از خدا ندیدم.^۱ زشتی از شما بود. این زشتی‌ها ربطی به خدا ندارد؛ **«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»**. نبی اکرم صلی الله علیه و آله دمیدنِ این روح عظیم در هستی و به‌جا آوردنِ این اعظم عباداتِ هستی و این اعظم سجده‌های هستی را، از طریق این آقازاده‌شان روز عاشورا انجام داده‌اند. عاشورا اعظم عبادات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اعظم ابتلائات حضرت است. پیداست نقش این حادثه، در احیای معنویت و در دمیدن روح حیات، یک نقش بی‌بدیل است؛

یعنی این عبادتی است که محور همه عبادت‌ها می‌تواند باشد، شهادتی است که محور قرب همه و محور فناء همه می‌تواند بشود. همه می‌توانند از طریق این عبادت و سجده، ساجد شوند و بهره ببرند؛ یعنی اگر همه نفوس واقعا آمادگی داشتند و می‌آمدند، حضرت همه را حیب می‌کرد. کار سیدالشهدا^{علیه السلام} این قدر عظیم بود که اگر تمام لشکر ابن زیاد هم می‌آمدند، واقعا همه آنها را مثل حر می‌کرد. این، ظرفیت عبادت حضرت است.

پس از منظر آن جلوه باطنی عبادت، حضرت یک محب فی سبیل الله اند که در این میدان، صد درصد فاتح اند، صد درصد موفق اند و هیچ نقطه ضعفی در این میدان ندارند. از منظر درگیری با باطل هم حضرت، صد درصد غالب اند؛ یعنی طوری صحنه جنگ با ابلیس را طراحی کردند که [...] دلیلش چیست؟ حضرت که نمی‌خواهند که به زور، قدرت را بگیرند. اگر بنا بود به زور بگیرند، خود خدای متعال آنها را در یک لحظه نابود می‌کرد. حضرت با یک اراده تکوینی می‌توانست همه را نابود کند اما بنا بر این نبود. راه حضرت،

این نیست. این، راه ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^۱ نیست. حضرت می‌خواهند چراغی را روشن کنند که عالم را روشن کند.^۲ نفوس را آماده کنند و آنها که دوست دارند در این راه بیایند. آمادگی نفوس، از بستر این فداکاری و شهادت عبور می‌کند، نه از بستر حکومت. یعنی اگر فرض کنید حضرت به‌زور غلبه می‌کردند و کوفه را می‌گرفتند، این کوفه گرفتن، بستر عبودت نمی‌شد؛ نفوس، آماده نبودند. همین‌طور که بعضی از محققین گفته‌اند بعد از عاشورا هم مسلمان‌ها رو به امام سجاد^ع نمی‌آوردند و بر محور حضرت جمع نمی‌شوند، باینکه حادثه عظیمی مثل عاشورا اتفاق افتاده بود. باید ۱۴۰۰ سال، کمتر یا بیشتر بگذرد تا نفوس بر محور عاشورا آماده شوند و حول امام زمان^ع جمع شوند.

۱. سوره بلد، آیه ۱۰.

۲. اشاره به روایت معروف رسول خدا^ص در وصف سیدالشهداء^ع: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ»؛ عیون اخبار الرضا^ع، ج ۱، ص ۶۰.

حکومت علوی و حکومت سیدالشهدا^{علیه السلام} حکومت عبادت است. موضوع حکومت، تأمین معاش و شکم نیست، موضوع، عبادت است. هم حاکم، عبادت می‌کند و هم نفوسی که این حکومت را قبول می‌کنند. اگر بناست موضوع حکومت عوض شود و به عبادت تبدیل شود، این نفوس باید برای این منزلت آماده شوند. کاری که حضرت از این طریق برای احیای معنویت و آماده کردن نفوس و نابود شدن جبهه باطل کردند تا انسان‌ها بر محور عاشورا و در شعاع نور عاشورا به مرزی از رشد برسند که غرق در ولایت ولی‌خدا شوند، تسلیم محض شوند، راضی شوند و بتوانند ولایت را تحمل کنند، این کار را حضرت از طریق شهادت‌شان انجام دادند.

۳. ظهور امام زمان^{علیه السلام}، ادامه جهاد و شهادت امام حسین^{علیه السلام}

ظرفیت این شهادت، ظرفیتی است که می‌تواند عالم را به سمت عصر ظهور ببرد. می‌تواند هم از ناحیه تبری، روح

تبری را در ملت‌ها زنده کند تا از همه شئون باطل، متنفر شوند و تبری تام پیدا کنند، و هم وقتی این نفوس مومن، بر محور مصیبت سیدالشهدا^ع به تبری تام رسید، برای تولی تام آماده شود. یعنی هم پذیرش ولایت حضرت حق به‌نحو تام - که حاضر باشند مومن بشوند، خاشع بشوند، خاضع بشوند، انانیت نفس نداشته باشند، ولایت خدا را بپذیرند و مومن به خدا بشوند تا عصر ظهور محقق بشود - و هم تبری تام - به‌نحوی که از همه جلوه‌های باطل تبری داشته باشند تا باطل محو بشود - این بر محور عاشورا اتفاق می‌افتد. آمادگی برای محو مطلق باطل و پذیرش مطلق حق بر محور عاشورا رقم می‌خورد. این روح تولی و تبری است که عاشورا در عالم دمیده است. این روح - چه ما بخواهیم، چه نخواهیم - در عالم، ظهور می‌کند. ظرفیت عبادت سیدالشهدا^ع این است. خدای متعال این وعده را داده است. «أَشْهَدُ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِثَأْرِكَ»^۱ خدای متعال طالب این خون است. این خون را

۱. تعبیری در صلوات مفصل تعلیمی از امام حسن عسکری^ع: «السَّلَامُ

رها نمی‌کند. خود حضرت حق این خون را به هدف می‌رساند. بزرگان «ثَارَ اللَّهُ» را این طور معنا کرده‌اند. خود حضرت حق، این خون را به عهده گرفته و خون را به نتیجه می‌رساند. «وَمُنْجِزٌ مَّا وَعَدَكَ» وعده‌ای را که خدای متعال به تو داده، خودش نقد می‌کند. این وعده چیست؟ «مِنَ النَّصْرِ وَالتَّأْيِيدِ» راه تو را نصرت می‌کند و تو و هدف تو را تأیید می‌کند. این نصرت و تأیید، در این ظهور می‌کند: «فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَإِظْهَارِ دَعْوَتِكَ»؛ خود خدای متعال دشمن تو را - که کل دستگاه باطل است - هلاک می‌کند و دعوت تو را اظهار می‌کند.

←

عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ مَوْقِنًا أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَ مَضَيْتَ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِثَارِكَ وَ مُنْجِزٌ مَّا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَّيْتَ بَعْهَدِ اللَّهِ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ؛ مصباح‌المتجهد، ج ۱، ص ۴۰۲.

بنابراین بلا تردید چون این خون، خونی است که متعلق به حضرت حق و «ثَارَ اللَّهِ» است و خود خدای متعال - به - تعبیر من، اشکال به لفظ نباشد - پشت سر این خون است و حامی این خون است، بلا تردید این خون، تمام دستگاه باطل را نابود می کند و تمام دستگاه حق را هم اقامه می کند. این خون در رگ و اندام شیعه در تاریخ و مومنین جاری می شود و به خون خواهی همین خون از دستگاه باطل - که ادامه همان دستگاه است و یک دستگاه هم بیشتر نیست - انتقام می گیرد. شعار طرفداران وجود مقدس حضرت بقیت الله^ع شعار «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» است و با این پرچم به میدان می آیند.^۱ روایت را دیده اید؛ وقتی که کار، خیلی سخت می شود و عده ای به تردید می افتند که این، چه طور فرزندان

۱. در روایت معروف ابن شیب از امام رضا^ع آمده است: «وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَلَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ فَهَمُّهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غُبْرِ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ^ع فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَشِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ^ع»؛ عیون اخبار الرضا^ع، ج ۱، ص ۲۹۹.

نبی رحمت ﷺ است، حضرت یک جلوه از مصیبت عاشورا را نشان می‌دهند، همه آماده می‌شوند و قبول می‌کنند؛ چون جریان درگیری حضرت ولی عصر ﷺ با دستگاه باطل، دقیقا جریان عاشورا است، جریان حق و باطل است، یک جریان تاریخی است مقابل یک جریان تاریخی دیگر و این، ادامه همان جریان است.

اینکه در روایات آمده است حضرت اینها را به خون-خواهی آنها از دم تیغ می‌گذرانند، غیر از این است که کفار را زنده می‌کنند در رجعت و از آنها انتقام می‌گیرند، آن مسئله دیگری است. حضرت همان کفاری که زنده هستند - اگر بعد از اتمام حجت‌ها تسلیم نشدند - به انتقام عاشورا همه را از دم تیغ قدرت‌شان می‌گذرانند.^۱ انتقام‌های خیلی

۱. «عن مُحَمَّدِ بْنِ الْأَرْقَطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي تَنَزَّلُ الْكُوفَةُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَتَرَوْنَ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا قَالَ فَإِذَا أَنْتَ لَا تَرَى الْقَاتِلَ إِلَّا مَنْ قَتَلَ أَوْ مِنْ وَلِيِّ الْقَتْلِ أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِ اللَّهِ ﴿قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ فَأَيَّ رَسُولٍ اللَّهِ قَبْلَ

سختی می گیرند. یکی از مشکل ترین امتحانات شیعه هم همین است.

عرض کرده ام که ممکن است خیلی ها ولی خدا را در عصر غربتش همراهی کنند ولی در عصر غلبه، این همراهی را نداشته باشند؛ یعنی حاضر باشند در رکاب ولی خدا کشته

←

الذی کَانَ مُحَمَّدٌ ع بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِيسَى رَسُولٍ إِنَّمَا رَضُوا قَتْلَ أَوْلَئِكَ فَسَمُوا قَاتِلِينَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹. «عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُؤْيٍ عَنْ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ ع قَتَلَ ذُرَّارِيَّ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ ع بِفِعَالٍ آبَائِهِمْ فَقَالَ ع هُوَ كَذَلِكَ فَقُلْتُ وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ مَا مَعْنَاهُ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَلَكِنْ ذُرَّارِيَّ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ ع يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالٍ آبَائِهِمْ وَيَفْتَخِرُونَ بِهَا وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَإِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ ع إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ يَبْدَأُ الْقَائِمُ ع مِنْكُمْ إِذَا قَامَ قَالَ يَبْدَأُ بِنَبِيِّ شَيْبَةَ فَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ لِأَنَّهُمْ سَرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ عیون اخبار الرضا ع، ج ۱، ص ۲۷۳.

شوند ولی حاضر نباشند در رکاب ولی خدا بکشند. این امتحان از آن امتحان، سخت تر است. لذا روایات دارد کسی که حاضر است بکشد، ثواب بیست شهید دارد ولی کسی که در رکاب ولی خدا به شهادت می رسد، ثواب دو شهید دارد.^۱ آن چیزی که شیعه را برای همراهی امام عصر آماده می کند، همین است. حضرت سخت گیری می کنند! حالا دیگر مجال نیست. بعضی روایات، صحنه های خیلی سخت و امتحانات دشواری را بیان می کند. حضرت بعد از اتمام حجت ها سخت گیری می کند.^۲ این طور نیست که گفتگو،

۱. «عَنْ جَابِرٍ [عن ابی جعفر]... مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قَائِمًا فَقُتِلَ مَعَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ، وَ مَنْ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَدُوًّا لَنَا كَانَ لَهُ أَجْرُ عَشْرَيْنِ شَهِيدًا؛ الامالی (للطوسی)، ص ۲۳۲.

۲. «عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ؑ أَمَا لَوْ قَامَ قَائِمُنَا لَقَدْ رُدَّتْ إِلَيْهِ الْحُمَيْرَاءُ حَتَّى يَجْلِدَهَا الْحَدَّ وَ حَتَّى يَنْتَقِمَ لِبَنَتِهِ مُحَمَّدٍ فَاطِمَةَ ؑ مِنْهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ لَمْ يَجْلِدْهَا الْحَدَّ قَالَ لَفَرَيْتَهَا عَلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ قُلْتُ فَكَيْفَ أَخْرَهُ اللَّهُ لِلْقَائِمِ فَقَالَ لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا ؑ رَحْمَةً وَ بَعَثَ الْقَائِمَ ؑ نَقِمَةً؛ علل الشرايع، ج ۲، ص ۵۷۹. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و



همه چیز را تمام کند. گفتگو و اتمام حجت، نفوسِ آماده را هدایت می‌کند. اما نفوسی که می‌خواهند بر باطل بایستند، با اتمام حجت کنار نمی‌آیند. مگر حجت بر فرعون تمام نشد؟! مگر حجت بر ابوسفیان و ابولهب و امثال آنها تمام نشد؟! اتمام حجت، کار ولیّ خداست ولی مگر امیرالمومنین علیه السلام بر خوارج، اتمام حجت نکردند؟ چند نفر از آنها هدایت شدند؟ دلیل ندارد بعد از اتمام حجت، حتما دستگاه باطل از باطل خودش کنار بیاید. دلیلی هم ندارد که اگر کنار نیامد، دیگر حضرت رحم کنند. آنجا دیگر حضرت انتقام می‌گیرند و مهم‌ترین انتقامی هم که می‌گیرند، انتقام خون سیدالشهدا علیه السلام است. این دستگاه، دستگاهی است که خون سیدالشهدا علیه السلام را ریخته و دنباله همان دستگاه و دنباله همان راه است.

ظرفیت خون سیدالشهدا علیه السلام و ظرفیت این مظلومیت و ظرفیت این غربت و ظرفیت این شهادت، ظرفیتی است که



عدد اصحابه و خصائص زمانه و احوال اصحابه صلوات الله علیه و علی آبائه».

همه نفوس مستعد را برای تولی و تبری آماده می‌کند. من دیگر این را چون مکرر عرض کرده‌ام، تکرار نمی‌کنم که جریان سیر نفوس و تهذیب نفوس تا معرفت به جبهه حق و باطل، تولی و تبری، سلم و حرب، ثبات قدم در کنار ولی خدا، و معیت با ولی خدا، در زیارت عاشورا بیان شده است. توجه به عظمت مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام} و درک این عظمت و تجلی این عظمت است که نفوس را آماده می‌کند. این تجلی هم تدریجا در جهان واقع می‌شود؛ یعنی مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام}، هنوز جلوه نکرده است. آن روزی که جلوه کافی می‌کند، عصر ظهور فرامی‌رسد. آن روزی که این مصیبت در جامعه شیعه و در دنیا تجلی می‌کند، بستر انتقام-گیری از باطل فراهم می‌شود؛ یعنی عالم آماده می‌شود.

برای همین است که یکی از رسالت‌های مهم ما برای این دو جهت، اولاً برای احیای نفوس، برای لقای خدا، برای جان دادن در راه خدا و برای شهادت در راه خدا - که جبهه حق، بدون این خون‌دادن، پیروز نمی‌شود - و ثانیاً برای تبری از دستگاه باطل، جز بر محور احیای فرهنگ عاشورا ممکن

نیست. به میزانی که ما تلاش می‌کنیم و فرهنگ عاشورا را در جامعه شیعه و در مقیاس جهانی نشر می‌دهیم، به همان میزان، نفوس، آماده درگیری پایانی حق و باطل و آماده همراهی با ولی خدا (به‌خصوص دوستان حضرت) و آماده دادن بهای عصر ظهور می‌شوند. این بها را هم باید شیعه بدهد. بسیاری از آن بلاهای عظیم قبل از ظهور، بر عهده شیعه است که باید تحمل کند، صبر کند و مقاومت کند تا عصر ظهور اتفاق بیفتد.

لذا این فرهنگ را - یعنی فرهنگ عاشورا و فرهنگ شهادت امام حسین علیه السلام را - باید در دنیای شیعه زنده‌نگه داشت و روزبه‌روز بر عمق و غنای آن افزود تا بستر عصر ظهور و بستر تحقق دولت کریمه حضرت بقیت‌الله علیه السلام - ان شاء الله - آماده شود.

گفتار ۷

شهادت اید الشهداء علیه السلام،

پرورش دهنده یاران امام زمان علیه السلام (۲)

شب هفتم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۷

۱. آمادگی برای مرگ و سبک‌بالی نسبت به دنیا

یکی از خصوصیاتِی که انسان منتظر و انسانی که آماده اقدام برای تحقق دولت کریمه حضرت بقیت‌الله^ع دارد، آمادگی برای فداکاری در راه حضرت و شهادت در رکاب حضرت است. کسی که مسئله مرگ را برای خودش حل نکرده و نتوانسته آماده کوچ کردن از این دنیا شود، بعید است که بتواند در کنار ولی‌خدا^ع باشد و برای حضرت یاور خوبی باشد. انسانی که هنوز تعلق‌خاطر به دنیا دارد و قانع به دنیاست، نمی‌تواند جزو یاوران معصوم^ع باشد.

این تعبیری که در دعای عهد و غیر دعای عهد هست که از خدای متعال درخواست می‌کنیم ما را از مستشهدين

پیش روی ولیّ خدا^ﷺ قرار بدهد،^۱ برای همین است. مستشهد آن کسی است که طالب و مشتاق شهادت است؛ حالا اگر روزیش بود، به شهادت هم می‌رسد - چه بهتر! - و اگر نبود، خود این اشتیاق برای شهادت در رکاب ولیّ خدا^ﷺ موضوعیت در نصرت دارد.

اینکه انسان مسئله مرگ را برای خودش حل کند و راضی به دنیا نباشد، تعبیری است که خدای متعال در سوره مبارکه توبه بیان می‌کند: وقتی خدا توبیخ می‌کند که چرا همراه پیامبر گرامی اسلام^ﷺ به میدان‌های جنگ نمی‌روید و دعوت حضرت را اجابت نمی‌کنید و حضرت را یاری نمی‌کنید، بیان نورانی قرآن این است (خطاب هم به مؤمنین است):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ

۱. «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالدَّائِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ دعای عهد.

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ
يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *
إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا
فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
عَلَيْهِ وَ أَيْدِيَهُمْ جُنُودٌ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ
كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١﴾

ظاهر آیه، توبیخ مؤمنینی است که برای نصرت رسول الله ﷺ
آماده نبودند اما درواقع بیماری آنها را هم بیان می کند که چه
عاملی موجب شد از نصرت حضرت محروم شوند: ﴿مَا لَكُمْ
إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَأَقَلُّتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾؛ چه منفعتی
می برید که وقتی شما را به کوچ کردن در راه خدا و به
هجرت در راه خدا دعوت می کنند، روی زمین سنگین
می شوید؛ دعوت های دیگر را سبک بال اجابت می کنید ولی
وقتی دعوت می شوید به اینکه در راه خدا حرکت کنید،
سنگین هستید؛ ﴿أَثَأَقَلُّتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾. آیا شما به حیات دنیا و
زندگی دنیایی راضی و قانع شدید و از آخرت که دار حیوان

و دار حیات است، رو برگردانید؛ ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ﴾. قناعت به دنیا و راضی بودن به دنیا، آماده نبودن برای نصرت را به دنبال خودش می آورد و انسان را سنگین می کند و سبک بالی انسان را می گیرد. کسی می تواند سبک بال دنبال اولیای خدا حرکت کند و به نصرت آنها برسد که این مشکل را حل کرده باشد.

بعد خدای متعال تذکری می دهد که ایجاد بصیرت می کند و انسان را سبک بال می کند؛ می فرماید: اگر شما به حیات دنیا راضی شدید، بدانید که ﴿فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ همه دنیا در مقابل آخرت، چیز کمی است و به حساب نمی آید.

مشکل دوم این است که اگر کسی آماده هجرت همراه با رسول خدا ﷺ و ولی خدا ﷺ نبود، به رنج و عذاب و گرفتاری مبتلا می شود؛ ﴿إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾. این طور نیست که کسانی که یاری نمی کنند، حرکت نمی کنند، همراه ولی خدا ﷺ راه نمی افتند و همراه ولی خدا ﷺ هجرت نمی کنند، اینها به خوشی ها و لذت ها راه پیدا کنند؛ ﴿إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ

عَذَاباً أَلِيماً؛ اگر کسی از این دنیای گذرا کوچ نکرد و هجرت نکرد و قلبش در این دنیا باقی ماند، بودن در این دنیا خودش عامل رنج و عذاب است.

این را خدای متعال در سوره مبارکه یونس خوب توضیح داده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.^۱ می فرماید: عده‌ای به لقای ما امید ندارند و دنبال لقای الهی نیستند و امیدوار نیستند که می‌توانند از این دنیا عروج کنند و به لقای خدا برسند، ﴿لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ و طبعاً ﴿وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ به این دنیای کوچک و کم، قانع و راضی شده‌اند و دنیا برای آنها کافی است؛ اگر لذت‌های دنیا را داشته باشند، اگر یک زندگی آبادی داشته باشند، اگر خانه‌ای، شغلی، مسکنی، دوستی، همسری، فرزندی داشته باشند و اگر مقام و منصب دنیا را متناسب با درجات‌شان داشته باشند، همین برایشان کافی است. آنها که امید به لقا ندارند و در خودشان این امید را

زنده نکرده‌اند و نمی‌فهمند که می‌توانند تا کجا بروند، اینها به دنیا راضی می‌شوند و طیبعتاً ﴿وَاطْمَأْنُوا بِهِ﴾ با دنیا آرامش پیدا می‌کنند، مطمئن به دنیا می‌شوند؛ دنیا که نه جای ماندن است، نه می‌شود به آن تکیه کرد و نه می‌شود اطمینان به آن حاصل کرد؛ اطمینان به دنیا، مثل خانه ساختن روی موج است؛ موج، در حال لغزش است، تکیه‌گاه مناسبی نیست. مثل تکیه کردن به باد است؛ کسی که می‌خواهد تکیه‌گاهش را از باد درست کند، باید بداند که این تکیه‌گاه قابل اعتماد نیست، چون لغزنده است. فنای دنیا و تحول انسان، این دو حقیقت، اعتماد به دنیا را از بین می‌برند؛ یا ما از دنیا جدا می‌شویم یا دنیا از ما؛ اینجا جای آرامش و اطمینان نیست. اینجا مَعْبَرِ انسان است. اگر کسی در دنیا آرام گرفت و به این معبر راضی شد و حقیقت دنیا را نفهمید، خدای متعال هشدارها و علائم را پیاپی می‌فرستد و زنگ-خطرها را می‌زند؛ دل به مال دنیا می‌بندی، مال را می‌گیرد؛ به جوانی دنیا دل خوش می‌کنی، جوانی را می‌گیرد؛ به

لذت‌های دیگر دنیا دل خوش می‌کنی، خدای متعال این لذت‌ها را می‌گیرد.

عده‌ای اگر از اول هوشیار نبودند و متوجه نشدند که دنیا قابل اعتماد نیست و نمی‌شود به دنیا تکیه کنی، اگر متوجه نشدند دنیا برای انسان کافی نیست و نمی‌شود بر سر سفره دنیا راضی باشی و آرام بگیری، اگر نفهمیدند دنیا جای آرامش نیست، اگر نفهمیدند که این لقمه، انسان را سیر نمی‌کند، اگر اینها را نفهمیدند، لااقل وقتی خدای متعال هشدارها و زنگ خطرها را می‌فرستد، این هشدارها را می‌فهمند، بیدار می‌شوند و مسیرشان را عوض می‌کنند؛ ولی عده‌ای هم هستند که مسیرشان را عوض نمی‌کنند و از آیات خدا غفلت می‌کنند؛ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾.

پیامدهای کوچ نکردن از دنیا

این خورشید که غروب می‌کند، آیه خداست؛ آیه این است که دیگر نباید به این خورشید دل بست؛ زمستان که می‌آید، آیه خداست که نباید در بهار، دل خوش و آرام باشید؛ لذا می‌فرماید: «إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ

مَقَادِيرِكَ مَنَعًا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ؛^۱ اختلافِ تدبیرهای تو، سرعتِ پیچش حادثه‌ها، اینکه بهار به سرعت می‌رود و به دنبالش تابستان و پاییز می‌آید، اینکه جوانی می‌رود و پیری می‌آید، اینکه نشاط‌ها می‌روند و غصه‌ها می‌آیند، اینکه سلامتی می‌رود و بیماری می‌آید، اینکه قوّت می‌رود و ضعف می‌آید، اینها آن عبادی را که با خدا به معرفت رسیده‌اند، منع می‌کند از اینکه وقتی به آنها چیزی دادی، با آن چیز آرام بگیرند؛ این همان اطمینان به دنیا است. عباد به معرفت رسیده، در کنار نعمت‌ها آرامش ندارند؛ می‌دانند نعمت از این دست داده می‌شود، از آن دست گرفته می‌شود؛ جوانی را از این دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ نشاط را از این دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ سلامتی را از این دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ جمال را از این دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ اینها ماندنی نیستند. می‌فهمند که نباید در کنار اینها آرام گرفت.

۱. دعای عرفه (قسمت پایانی دعای شریف).



آن انسان بصیر و آن انسانی که با خدا به معرفت می‌رسد، مثل کشاورزِ بیداری است که در بهار می‌فهمد این بهار، ماندنی نیست، جای تفریح نیست، باید در بهار بکاری برای پاییز و زمستان.

کسی که با خدا به معرفت رسیده «عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ»، از منظر معرفت خدا عالم را می‌بیند؛ وقتی به آنها می‌دهی، می‌فهمند که این یک عطای الهی است، تصادف نیست؛ آن موقع که از آنها می‌گیری، می‌فهمند باز هم تصادف نیست؛ تدبیر خدا را می‌بینند. آن کسی که به معرفت خدای متعال رسیده، در آمدوشد نعمت‌ها و گرفتن و دادن خدا دادوستد الهی را می‌بیند؛ اینها را تصادفی نمی‌داند. طلوع و غروب خورشید، هر دو را از خدای متعال می‌داند؛ می‌داند هم طلوع از خداست و هم غروب؛ لذا می‌داند یک تدبیر، بیشتر نیست؛ لهو و لعبی در کار نیست. می‌داند به همان دلیلی که خورشید طلوع می‌کند، غروب می‌کند. آنگاه نه آن وقتی که خورشید طلوع می‌کند، در روشنی روز، آرام می‌گیرد و نه

وقتی شب آمد، مایوس می شود. نه در بهار، سرخوش است و نه در پاییز، مایوس. در هر دو یکنواخت کار می کند. می داند دادنِ جوانی نعمت است و گرفتنِ جوانی، نعمت دیگر. هر دو هم یک هدف دارند: دعوت به خدای متعال. این، تدبیر خداست. خدای متعال می فرماید: ما شما را از ضعف آفریدیم و بعد از این ضعف به شما قوت دادیم؛ ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً﴾.^۱ اگر آن ضعف، برای تقرب ما به خدا لازم نبود، خدای متعال از ابتدا تدبیر دیگری می کرد و ما را مستوی و جوان به دنیا می آورد، توانا به دنیا می آورد، در اوج قدرت به دنیا می آورد. این حرکت از ضعف به قوت، برای این است که ما به خدا برسیم؛ حتما لازم بوده است؛ اگر برای ما لازم نبود، همیشه ما را در اوج جوانی نگه می داشت؛ کما اینکه در بهشت این طور است؛^۲ نه دوران

۱. سوره روم، آیه ۵۴.

۲. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَ انْجُوا مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي وَ تَقْسِمُوا الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِكُمْ فَوَ عِزَّتِي لَأُنْزِلَنَّكُمْ دَارَ الْخُلُودِ وَ دَارَ الْكَرَامَةِ فَإِذَا دَخَلُوهَا

طفولیت است، نه دوران پیری؛ چون از دنیا عبور کرده ایم. اینکه انسان در دنیا از ضعف آغاز می شود، به قوت می رسد و دوباره از قوت به ضعف برمی گردد، اینها برای چیست؟ همه اینها برای این است که انسان در ضعف، خدا را ببیند، در قوت هم خدا را ببیند. یک هدف هم برای هر دو بیشتر نیست.

کسانی که این را می فهمند، در غروب پدیده ها، درس می گیرند، عبرت می گیرند و نتیجه اش این می شود: «مَنْعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ». آنها که به مقام معرفت الهی رسیده اند، خدا را در دادوستدها می بینند. نه زمانی که به آنها می دهند، مغرور و فریفته می شوند «عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ» و نه در سختی ها مایوس می شوند «أَوِ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ».

←

صَارُوا عَلَى طُولِ آدَمَ سَتِينَ ذُرَاعاً وَ عَلَى مَلَدِ مِلَادِ عِيسَى ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيَّةِ وَ عَلَى صُورَةِ يُوسُفَ فِي الْحُسْنِ ثُمَّ يَعْلُو وَجُوهَهُمُ النُّورُ وَ عَلَى قَلْبِ أَيُّوبَ فِي السَّلَامَةِ مِنَ الْغَلِّ؛

اما عده‌ای هستند که این‌طور نیستند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا﴾ امید به لقای ما ندارند، راضی به حیات هستند، به آن اطمینان می‌کنند و آنگاه ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ از زنگ خطرهای خدا هم غفلت می‌کنند و رویشان را بر می‌گردانند؛ وقتی به صدا درمی‌آیند، هوشیار نمی‌شوند؛ وقتی جوانی می‌رود، باز هم هوشیار نمی‌شوند؛ وقتی سلامتی می‌رود، باز هم هوشیار نمی‌شوند. می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ اینها پناهگاه‌شان آتش است. انسانی که راضی به دنیاست و به دنیا پناه می‌برد، درواقع دارد به آتش پناه می‌برد؛ همین دنیا می‌شود آتش او، جهنم او، موجب رنج و عذاب او.

در این آیه نورانی سوره مبارکه توبه هم خدای متعال همین هشدار را می‌دهد، می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يَعْذِبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾. اولاً بدانید به رنج می‌افتید. اگر همراه رسول خدا ﷺ هجرت نکردید و راه نیفتادید و این سفر را آغاز نکردید و هم‌سفر نشدید و دل‌بسته به دنیا شدید و سبک‌بال نبودید، به رنج می‌افتید و به عذاب مبتلا می‌شوید.

دلیلش هم عرض کردم این است که هم ما متحول ایم، هم دنیا. کسی که دل بسته به دنیایی است که متحول است، این نمی تواند آرام باشد، این نمی تواند مضطرب نشود. تعلق به این پدیده‌هایی که از ما جدا می شوند، در دل خودشان رنج و عذاب را ایجاد می کنند.

بعد می فرماید: ﴿وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ خدای متعال می خواهد به شما خیری برسد. اینکه می گویند: «خدا را نصرت کنید، رسول خدا^ﷺ را نصرت کنید، ولی خدا^ﷻ را یاری کنید»، این برای این است که می خواهد به شما خیری برسد، شما رشد کنید. اگر شما حاضر نشدید بر سر این سفره آماده بنشینید و سبک‌بال با پیامبر^ﷺ ما پرواز کنید، ما هم شما را با قومی دیگر جابجا می کنیم و این توفیق را از شما می گیریم؛ بعد هم هیچ ضرری به خدای متعال نمی رسد، ﴿وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا﴾. چرا؟ چون ﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

دوباره می فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾. کسی که خدا او را یاری کرده، آیا شما حاضر نیستید او را یاری کنید؟! کسی که خدا او را در تنهایی‌ها تنها نگذاشته و آنجا

که خودش بوده و خودش، حتی هم سفرش گویا همراهش نبوده، ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾ آنجا خدا او را تنها نگذاشته؛ آیا شما حاضر نیستید چنین انسانی که خدای متعال در تنهایی هایش ناصر او بوده، کمکش کنید؟! آیا شما حاضر نیستید - حالا تعبیر غلط من را ببخشید، اشکال به تعبیر نکنید - همکار خدا بشوید؟! خدا رسولش را یاری کرده ولی شما حاضر نیستید؛ نباشید.

خدای متعال چهار تذکر می دهد که اینها برای هوشیار شدن انسان کافی است؛ اینها انسان را به راه می اندازد؛ می فرماید: اولاً اگر راضی ﴿بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱ شدید و به کم راضی و قانع شدید، بدانید ما بیشتر از این را برای شما در

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۸.

نظر گرفته ایم؛ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. اگر شما راه افتادید، ما سفره های عظیمی برای شما گسترده ایم؛ شما چیزی ندیده اید که قانع شده اید؛ چرا قانع شده اید؟! مثل کسانی که در مسافرت، هنوز زیبایی های راه را ندیده اند، به اولین منظره که می رسند، بار می اندازند؛ چون نمی دانند چه خبر است. آن کسی که این راه را رفته، می گوید: «اینجا ننماید، بروید، اینجا که خبری نیست!» انسانی که عوالم بعدی را ندیده و گرفتار حجاب هاست، زود قانع می شود و بار می اندازد و می گوید: «همین جا مقصد است»؛ خدای متعال می فرماید: اگر راضی به دنیا شدید، بدانید به کم راضی شده اید.

بعد هم^۲ هشدار دوم این است که اگر در دنیا ماندید و متعلق به دنیا شدید، عذاب، حتمی است؛ رنج، حتمی است؛

۱. ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره سجده، آیه ۱۷.

۲. ﴿إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۹.

نمی‌شود انسانی سر سفره دنیا بنشیند و آرام باشد؛ حتما در دل‌بستگی به دنیا، رنج هست: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾؛^۱ هم در دنیا در تنگی و فشار است، هم در آخرت، کور است. کسی که بصیرت قلبش را می‌گیرند، در زندان دنیا تحت فشار قرار می‌گیرد و در عالم آخرت هم این بصیرت نیست. همان فشار و رنج، و همان عذاب هست. بنابراین اگر انسان سبک‌بال نشد و حرکت نکرد، خیال نکند به آرامش می‌رسد. فرمود: ﴿يُعَذِّبُكُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾؛ حتما به عذاب می‌افتید؛ عذاب دردناکی هم هست. همه وجودتان احساس رنج می‌کند.

هشدار سوم اینکه ﴿وَيَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ﴾؛ شما را کنار می‌زنیم و جمعیت دیگری را به‌جای شما می‌آوریم؛ این مسیر، زنده می‌ماند. کاروان‌ها به‌سمت خدا می‌روند و حضرت، هم‌سفرانی پیدا می‌کند؛ مهاجرانی هستند که دنبال حضرت به‌سوی خدا هجرت کنند. اگر شما هجرت نکردید، در دار دنیا و در این مَحَبَس می‌مانید و عده دیگری سبک‌بال

حرکت می کنند. در این میدان مسابقه که ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾^۱ ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲ مواظب باشید شما عقب نمانید، شما جا نمانید. همراه نشدن شما، معنایش جاماندن شما از غافله است. در این میدان خیرات که همه می توانند نفر اول باشند، شما جا می مانید؛ عده ای دیگر از شما جلو می زنند، می روند و شما در این مسیر جا می مانید. باز هشدار پایانی اینکه این نصرت، کار خداست.^۳ شما اگر همراه نبی اکرم ﷺ شوید، راهی را می روید که خدا موید آن راه است، خدا ناصر آن راه است.

-
۱. ﴿وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۴۸.
 ۲. ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾؛ سوره حدید، آیه ۲۱.
 ۳. ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾؛ سوره توبه، آیه ۴۰.

۲. قطع تعلقات دنیوی، شرط همراهی با اولیاء الهی

پس این سبک‌بالی و قطع‌علاقه از دنیا و حل‌کردن مشکل مرگ، این قدم اول است. تا کسی نتوانسته این مشکل را برای خودش حل کند، مطمئن باشد که نمی‌تواند همراه خدا و همراه اولیای خدا شود. باید این مشکل را حل کند. باید سبک‌بال شود.

شب عاشورا وقتی حضرت اصحاب خودشان را برای زینب کبری (س) توصیف می‌کنند، می‌فرمایند: اینها کسانی هستند که «يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيِّ دُونِي إِسْتِئْنَسَ الطِّفْلُ إِلَيَّ مُحَالِبِ أُمِّهِ»^۱. اینها با مرگ مأنوس اند، اینها با بیشتر از این دنیا مأنوس اند، اینها بیشتر از این دنیا را تجربه کرده‌اند و به

۱. «ثم دخل الحسين خيمه زينب، و وقف نافع بإزاء الخيمه ينتظره، فسمع زينب تقول له: هل استعلمت من أصحابك نيأتهم؟ فأني أخشى أن يسلموك عند الوثبة. فقال لها: و الله لقد بلوتهم، فما وجدت فيهم إلّا الأشوس الأعفس، يستأنسون بالمنيّه دوني استيناس الطّفّل إلى محالب أمّه»؛ مقتل المقرم، ص ۲۲۶.



یقین‌هایی رسیده‌اند. اگر انسان به اینجا رسید و توانست تجربه کند، حجاب‌هایش کنار می‌رود.

آن روایت نورانی در کافی شریف، روایت لطیف و دقیقی است. در آن روایت نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «آقا! ما وقتی با شما هستیم، سبک‌بال هستیم. تعلق ما از دنیا برداشته می‌شود و ما آماده حرکت می‌شویم. وقتی از شما جدا می‌شویم و دوباره به زندگی و بازار و تجارت رو می‌کنیم، آن سبک‌بالی از ما گرفته می‌شود». نگران بود، به حضرت عرض کرد: «آقا! آیا این، نفاق نیست؟ آیا این، دورویی نیست که کسی وقتی پیش شما هست، یک حالت دارد و وقتی از مجلس شما بیرون می‌رود، حالت دیگری دارد؟» حضرت فرمودند: «نه، این، قلب آدم است که **«مَرَّةً تَصْنَعُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ»**، گاهی اوقات سخت است و گاهی اوقات رام و نرم. این، حالات قلب شماست». ولی بعد یک هشدار دادند. به تعبیر من فرمودند: «همین سؤالی را که از من پرسیدی، اصحاب وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله از حضرت پرسیدند که یا رسول‌الله! وقتی ما محضر شما می‌آییم،

سبک‌بال هستیم ولی وقتی از محضر شما برمی‌گردیم و همنشین زن و فرزند می‌شویم، سنگین می‌شویم؛ آیا این نفاق نیست؟ حضرت فرمودند: این، نفاق نیست ولی «إِنَّ هَذِهِ خُطُوتُ الشَّيْطَانِ»؛ این گام‌های شیطان است که می‌خواهد شما را جدا کند؛ ردّ پای شیطان در زندگی شماست. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: اگر آن حالت‌تان را حفظ می‌کردید، «لَصَافَحْتَكُمُ الْمَلَائِكَةُ» با ملائکه هم صحبت می‌شدید، با آنها مصافحه می‌کردید، سبک‌بال می‌شدید و ملکوت را مشاهده می‌کردید»^۱.

۱. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِيَامِ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَخْبِرْكَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ لَنَا وَ أَمْتَعْنَا بِكَ إِنَّا نَأْتِيكَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرَقَّ قُلُوبُنَا وَ تَسْلُو أَنْفُسُنَا عَنِ الدُّنْيَا وَ يَهُونَ عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ وَ التُّجَّارِ أَحْبَبْنَا الدُّنْيَا قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَخَافُ عَلَيْنَا النِّفَاقَ قَالَ فَقَالَ وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَّرْتَنَا وَ رَغَبْتَنَا وَ جَلَّنَا وَ نَسِينَا الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا حَتَّى كَانَا

اگر انسان این طور شد و اگر این قلب را مراقبه و نگهبانی کرد و سبک بال شد، اهل شهود عالم غیب می شود. این شهودها برای سبک بالی و هجرت و همراهی اولیای خدا لازم است. کسی که مُستشهد نیست و طالب این نیست که خورش را بدهد و مشتاق این نیست که سرمایه اش را در رکاب ولی خدا ﴿﴾ بدهد، او یاور خوبی برای ولی خدا ﴿﴾ نیست، او بار ولی خداست.

←

نُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَالْأُخْرَىٰ وَالنَّارَ وَنَحْنُ عِنْدَكَ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَدَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَشَمَمْنَا الْأَوْلَادَ وَرَأَيْنَا الْعِيَالَ وَالْأَهْلَ يَكَادُ أَنْ نُحَوِّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَحَتَّىٰ كَأَنَّا لَمْ نَكُنْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَوْ فَتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خُطُوتُ الشَّيْطَانِ فَيَرِيعُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَاللَّهُ لَوْ تَدُمُونَ عَلَى الْحَالِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ وَمَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ وَلَوْ لَا أَنْكُمْ تَذُنُّونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّىٰ يُذْنَبُوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ فَيَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُفْتَنٌ تَوَّابٌ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ وَ قَالَ ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾؛ /الكافی، ج ۲، ص ۴۲۳.

۳. عاشورا، احیاکننده فرهنگ شهادت در جامعه

بنابراین یکی از گام‌های مهم در انتظار و یکی از خصوصیات اصلی انسان منتظر، همین سبک‌بالی و آماده شدن برای پرواز است. از اموری که جامعه شیعه را برای این تحمل شهادت آماده می‌کند، حادثه عاشورا است. این از خصوصیات جامعه شیعه است که وقتی خدای متعال صحنه شهادت را پیش می‌آورد، فوج فوج واقعا حاضر می‌شوند خون‌شان را در راه خدا بدهند. احیای فرهنگ عاشورا، یکی از آثار و برکاتش همین است که انسان‌ها را سبک‌بال می‌کند. انسان‌هایی که با عاشورا مأنوس می‌شوند و سر از حادثه عاشورا بیرون می‌آورند و این حادثه در دل‌شان جا پیدا می‌کند، اول خصوصیتی که اینها پیدا می‌کنند، خصوصیت سبک‌بالی است، خصوصیت اشتیاق است، خصوصیت بی‌قراری در دنیا است. هیچ چیزی به اندازه توجه به عاشورا و غرق شدن در این حادثه، تأثیرگذار نیست و نمی‌تواند این فرهنگ را احیا کند. درواقع شهادت سیدالشهدا^ع آن نقطه جوشش حیات در

جامعه تشیع است که واقعا روح شهادت طلبی و روح میل به فداکاری در راه خدا و ولی خدا^۱ را در جامعه شیعه زنده کرده است.^۱ به همین خاطر است که در کامل الزیارات و غیر آن، روایاتی است که می فرماید: اگر می خواهید همراه سیدالشهدا^۲ و اصحابش باشید، هرگاه یاد امام حسین^۳ افتادید، این آرزو را بکنید و بگویید: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾^۲ توجه به آن رستگاری و فوزی که اصحاب سیدالشهدا^۳ (آن جمعیتی که دور امام حسین^۳ ماندند) و آرزوی آن فوز، مقدمه رسیدن به آن درجات است.^۳

۱. در روایت مفضل از امام صادق^۴ آمده است که حضرت در توصیف کربلا فرمودند: «وَإِنَّهَا خَيْرُ بُقْعَةٍ عَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا وَقْتَ غَيْبَتِهِ، وَ لِيَكُونَنَّ لِشِيعَتِنَا فِيهَا حَيَاةٌ إِلَى ظُهُورِ قَائِمِنَا»؛ مختصر البصائر، ص ۴۴۷.

۲. سوره نساء، آیه ۷۳.

۳. در روایت معروف ابن شیب از امام رضا^۵ آمده است که حضرت فرمود: «يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ سِرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنْ

اگر کسی چشمش را برنداشت، اگر کسی روحش تعلق به عاشورا پیدا کرد و اهل فهم شد و آن روح‌هایی را که «حَلَّتْ بِفَنَائِكَ»^۱، تحلیل کرد و فهمید که آنها چه قدر اوج گرفتند تا توانستند به فنا برسند و در آستان ولی خدا ﷺ حلول کنند، اگر دادوستد آنها را دید و فهمید که ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾^۲ چه بیع و تجارت مَرْبِحی کردند و چه سودی بردند و چه دادند و چه گرفتند، اگر اینها را دید، به این تجارت و به این دادوستد مشتاق می‌شود. آن الگویی که اشتیاق به شهادت فی سبیل الله و اشتیاق به فداکاری در راه

←

اسْتَشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۳۰۰.

۱. تعبیر زیارت عاشورا: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأُرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ».

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ سوره توبه، آیه ۱۱۱.

خدا را ایجاد می‌کند، الگوی کربلاست. اگر این فرهنگ در جامعه شیعه زنده شود - که ائمه هداات معصومین^{علیهم‌السلام} همین تلاش را کرده‌اند - وقتی به نقطه اوج خودش می‌رسد، جامعه شیعه، آماده شهادت دسته‌جمعی می‌شود؛ لذا تلقی من این است: هرچه در جامعه تشیع توجه به عزاداری سیدالشهدا^{علیه‌السلام} بیشتر، عمیق‌تر و گسترده‌تر شود، علامت این است که جامعه تشیع برای برداشتن بار عصر ظهور مهیا شده است. شعار لشکریان وجود مقدس امام زمان^{علیه‌السلام} هم «یا لثَّارَاتِ الْحُسَيْنِ» است.^۱

پس آن سبک‌بالی، با توجه به عاشورا پیدا می‌شود. انسان اگر تحمل کرد و دید اصحاب امام حسین^{علیه‌السلام} واقعا ضرر نکردند، غرامتی ندادند و هرچه بردند غنیمت است، سبک-

۱. در روایت معروف ابن شیب از امام رضا^{علیه‌السلام} آمده است: «وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَلَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَلَمْ يُوْذَنْ لَهُمْ فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعْتُ غُبْرٍ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ^{علیه‌السلام} فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَشِعَارُهُمْ يَا لثَّارَاتِ الْحُسَيْنِ^{علیه‌السلام}»؛ عیون اخبار الرضا^{علیه‌السلام}، ج ۱، ص ۲۹۹.

بال می شود. آنها هرچه بردند فوز است؛ آن هم چه فوزی! چقدر انسان باید تلاش کند تا بتواند پرواز کند؟ شخصیتی مثل حر، در یک لحظه، این همه پرواز می کند. حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، زهیر، بریر و دیگران همین طور. خدا رحمت کند آن عزیز را! می گفت: «اگر اینها در راه امام حسین[ؑ] نمی رفتند چقدر بنا بود در این دنیا بمانند؟ پیرمردی مثل حبیب چقدر عمر می کرد؟ مسلم بن عوسجه چقدر در این دنیا عمر می کرد؟» چیزی از عمر آنها باقی نمانده بود؛ بلکه اصلاً بالاتر از این، تعبیر امام حسین[ؑ] است در نامه ای که از کربلا برای محمد حنفیه نوشته اند؛ وجود مقدس سیدالشهدا[ؑ] جمله ای نوشتند که با همین یک جمله همه فداکاری اصحاب سیدالشهدا[ؑ] تفسیر می شود؛ فرمودند:

«فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ»؛^۱ گویا اصلاً دنیایی

۱. «عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ[ؑ] قَالَ: كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ[ؑ] إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ[ؑ] مِنْ كَرْبَلَاءَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ[ؑ] إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ[ؑ] وَ مِنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا

نبوده و آخرت، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. این درک از دنیا چه طور پیدا می شود؟ چه طور انسان سبک بال می شود؟ بهترین راهش عاشورا است. اگر کسی می خواهد سبک بال شود، عاشورا از زاویه های مختلف او را سبک بال می کند.

۴. ضرورت پیوند عاطفی با عاشورا در کنار تحلیل عقلانی

البته تحلیل عقلانی عاشورا لازم است. در جامعه شیعه باید عمیق ترین تحلیل های عقلانی نسبت به حادثه عاشورا اتفاق بیفتد. صفوف حق و باطل، انگیزه حضرت و هدف حضرت باید شناسایی شود. همه اینها باید باشد ولی احیای فرهنگ عاشورا در این حد کفایت نمی کند. پیوند روحی با عاشورا، پیوند عاطفی با امام حسین علیه السلام، دلدادگی به امام حسین علیه السلام و تعلق به این بلای عظیم هم لازم است.

←

بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَ السَّلَامُ؛ کامل الزیارات، ص ۷۵.

بهترین راه زنده کردن این پیوند عاطفی، جوشش احساس محبت به سیدالشهدا^{علیه السلام} و جوشش درک غربت و مظلومیت سیدالشهدا^{علیه السلام} در همین محافل است که معصومین^{علیهم السلام} از روز اول، بنایش را گذاشته‌اند؛ یعنی از همان روز عاشورا، امام سجاد^{علیه السلام} بنایش را گذاشتند تا الان. حضرت قریب به ۳۵ سال بعد از عاشورا زنده بودند و همه عمرشان گریه می‌کردند؛^۱ این گریه هم یک گریه کاملاً علنی بوده، مخفی نبوده است. روح عزاداری و روح توجه به عاشورا را در طول تاریخ، در جامعه شیعه، امام سجاد^{علیه السلام} دمیدند. همین-طور که وجود مقدس سیدالشهدا^{علیه السلام} روح حماسی، روح شهادت، روح شهادت‌طلبی و روح دفاع از حق را دمیدند، وجود مقدس امام سجاد^{علیه السلام} با این فعل خودشان روح توجه به عاشورا را در جامعه شیعه زنده کردند.

بنابراین درست نیست که کسی بگوید: «آقا! بیاید به-جای اینکه دور هم بنشینیم و حلقه بگیریم و عزاداری کنیم،

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، «باب حزنه و بکائه علی شهادة اُبیہ صلوات الله علیهما».



عاشورا را تحلیل کنیم». این، جزو شبهات بسیار زیرکانه و منفی است که مربوط به دستگاه ابلیس است. بله، تحلیل عقلی عاشورا لازم است ولی هیچ وقت از تحلیل عقلی، توجه عاطفی زنده نمی شود و جای آن را پر نمی کند. باید انسان حلقه بزند و واقعا در متن آن بلا حضور پیدا کند تا تهذیب شود. اینکه «دور هم بنشینیم و تحلیل کنیم که چه اتفاق افتاده» مثل این است که کسی محکم به صورت دیگری بزند و بعد پیش از اینکه آن شخص به خودش بجنبد و کاری کند، بگوید: «بیا بحث کنیم، ببینیم این صدا از کف دست من بود یا از صورت تو!» این تحلیل به چه دردی می خورد؟! این، غافل کردن است.

شیطان، بزرگترین جسارت را به ولی خدا ﷺ کرده، دستگاه ابلیس با تمام توان خدا و ولی خدا ﷺ را هتک کرده است، حالا ما فقط بنشینیم و تحلیل عقلی کنیم؟! کفایت نمی کند. اول باید در این میدان بیاییم و لا اقل غصه بخوریم که چرا ما نبودیم تا پیش روی شما قطعه قطعه شویم؛ همان غصه ای که سعید بن عبدالله روز عاشورا می خورد: قبل از اینکه عاشورا

اتفاق بیفتد، قبل از اینکه اسب بر این بدن مطهر بتازند، قبل از اینکه بدن حضرت را غارت کنند، قبل از این حادثه‌ها به حضرت عرض کرد: «آقا! دیگر من تحمل ندارم که غصه‌های شما را بینم و کاری برایتان نکنم». ما لا اقل بعد از حادثه عاشورا که باید این‌طور باشیم. شیعه در مقابل این هتکی که شده، نباید بی تفاوت باشد. اول قدم، همین است که چشمش را از این حادثه برندارد؛ تمام عمرش در حال بکا باشد؛ تمام عمرش بسوزد که چرا ولی‌اش هتک شده است؛ این، رسم ادب است، رسم محبت است، رسم معرفت به ولی خداست.

شما ملاحظه فرمودید که در فرهنگ اسلام با اینکه مؤمن، خیلی محترم است ولی توصیه شده است «برای مصیبت‌ها گریه نکنید» یا «بیش از سه روز برای مؤمن عزای نگیرید»، مگر زوجه برای زوج خودش که استثنا شده است؛^۱ ولی همین اسلام می‌فرماید که صبح و شام برای امام حسین علیه السلام

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُحْدِثَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا الْمَرْأَةَ عَلَى زَوْجِهَا حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۳.

گریه کنید.^۱ این، طریق عبودیت است، طریق بندگی خدای متعال است؛ چون آن غصه‌ها رشد نمی‌آورد؛ این غصه است که انسان را آماده و سبک‌بال می‌کند. اگر کسی می‌خواهد مُستشهد و آماده شود تا خونس را در رکاب وجود مقدس امام عصر^ع بدهد، باید قلبش در عاشورا ذوب شود. به هر میزانی که این قلب با مصیبت سیدالشهدا^ع زنده می‌شود و به هر میزانی که مُستشهد و سبک‌بال می‌شود، حاضر می‌شود خونس را بدهد.

۵. دفاع از ولی خدا و خونخواهی ایشان، بالاترین مرتبه جهاد و شهادت

چرا خونس را بدهد؟ عده‌ای حاضرند خون بدهند چون می‌دانند اگر خون‌شان را دادند، به بهشت می‌روند؛ این،

۱. اشاره به تعبیر امام زمان^ع در زیارت ناحیه مقدسه: «فَلَيْتَ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً، فَلَا تُدْبِتْكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لَا تُبْكِنَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهْفًا، حَتَّى أُمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْاَكْتِيَابِ».

خوب است، چیز بدی نیست، این هم مرتبه‌ای از استشهاد است. کسی که این درجات را می‌خواهد و می‌داند تنها زمانی به آن درجات راه پیدا می‌کند که سرمایه‌اش را در رکاب امام زمان علیه السلام بدهد، وقتی این سرمایه را در رکاب ولی‌خدا علیه السلام داد، رشد می‌کند؛ اگر سرمایه را به ولی‌خدا علیه السلام رساندی، وظیفه‌ات را انجام داده‌ای؛ این، یک نحوه مستشهد بودن است که با حادثه عاشورا پیدا می‌شود. کسی که دل به حادثه عاشورا می‌دهد، چشم از این حادثه بر نمی‌دارد. او این فوز عظیم اصحاب سیدالشهدا علیه السلام را در این صحنه می‌بیند و آماده هجرت می‌شود. اگر این آرزو را در دلش پرورش داد که ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾ و واقعا غصه‌دار بود که چرا نتوانسته است به آن فوز عظیم (بهشت و درجات بهشت) برسد، طبیعی است سبک‌بال می‌شود.

ولی استشهادِ دیگر این است: مسئله، بهشت نیست؛ من گمان می‌کنم روز عاشورا اصحاب سیدالشهدا علیه السلام، لااقل خواص آنها، دنبال بهشت نبودند؛ مسئله اصلی آنها این بود

که ولی خدا^ع هتک نشود. من از شما سؤال می‌کنم مادری که از فرزندش دفاع می‌کند، آیا بهشت می‌خواهد؟! آیا مادری که گاهی حاضر است جانش را بدهد، بهشت می‌خواهد؟! یا علاقه به فرزند است؟! نمی‌تواند تحمل کند که خطری این فرزند را تهدید کند. آیا مرد غیوری که از همسرش دفاع می‌کند، بهشت می‌خواهد؟! آنها به جایی رسیده بودند که بلای ولی خدا^ع برایشان اصل بود. نمی‌توانستند تحمل کنند که سیدالشهدا^ع هتک شود.

تعبیر زیارت وجود مقدس امام عصر^ع - که به منزله اذن - دخول سرداب است - این است: از خدای متعال می‌خواهم من را زنده نگه دارد و اگر از دنیا رفتم، من را زنده کند تا «لِابْلَغٍ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي وَ أَشْفِي مِنْ أَعْدَائِكَ فُؤَادِي». ^۱ فقط

۱. «مَوْلَايَ فَإِنْ أَدْرَكَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِكَ، فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ وَ بَابَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي كَرَّةً فِي ظُهُورِكَ، وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِي، لِابْلَغٍ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي، وَ أَشْفِي مِنْ أَعْدَائِكَ فُؤَادِي»؛ المزار الكبير، ص ۵۸۸؛ مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

همین دو خواسته را می‌خواهم! یکی اینکه به آن مراد خودم در تبعیت از شما برسم. من شما و عصر ظهورتان را درک نکردم و زنده نبودم، دلم می‌خواست کنار شما باشم تا شما فرمان بدهی و من اطاعت کنم؛ حالا خواسته دلم این است: **«لَا بَلَّغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي»**؛ در طاعت شما، به مرادم برسم. دیگر اینکه از اعدای شما انتقام بگیرم و آرام شوم.

این تشفی هم تشفی نفسانی نیست! اینکه شعار لشکریان امام زمان علیه السلام «یا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» است، مسئله این نیست که خونی ریخته شده، ما هم می‌خواهیم انتقام آن خون را بگیریم؛ این نیست؛ این از ماجرای حقوقی جوامع ما بیرون است. اگر امام حسین علیه السلام ثارالله هستند و خدای متعال، منتقم این خون است، معنایش این نیست که خونی ریخته شده و حالا ما عقیده داریم و باید جایش خونی بریزیم؛ این‌طور نیست. بحث این است که ولی خدا علیه السلام هتک شده، خدا هتک شده، با خدا عداوت شده، دستگاه ابلیس عداوت کرده است؛ روحی که این حادثه را می‌فهمد، نمی‌تواند آرام باشد، نمی‌تواند تا تصفیه حساب نشده، آرام بگیرد؛ این روح حاضر

است همه دستگاه باطل را، همه اش را! اگر بعد از اتمام حجت‌ها هدایت نشدند، برای این هتکی که کرده‌اند قلع و قمع کند و تازه می‌داند که هیچ کار زیادی نشده است چون می‌فرماید: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً﴾^۱؛ ما برای ولی کسی که مظلوم کشته می‌شود یا به شهادت می‌رسد، سلطه قرار داده - ایم و او حق دارد انتقام بگیرد؛ اما ﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾، نباید زیاده‌روی کند؛ ﴿إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً﴾ آن ولی‌دم، منصور است و او را خدا یاری می‌کند. روایات ذیل این آیه را دیده‌اید؛ می‌فرماید این آیه راجع به وجود مقدس سیدالشهدا^{علیه السلام} است که امام زمان^{علیه السلام} - به اذن الله تبارک و تعالی - ولی‌دم ایشان هستند و خدای متعال برای ایشان سلطه قرار داده است و اگر همه عالم را بگشدد، اسراف نکرده است.^۲

۱. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^{علیه السلام} فِي قَوْلِهِ ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً﴾ قَالَ هُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ^{علیه السلام} قُتِلَ مَظْلُوماً وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ الْقَائِمُ مِنَّا إِذَا قَامَ طَلَبَ بَثَارِ

منظور این نیست که حضرت دست به شمشیر می‌برند و بی‌جهت می‌کشند! العیاذ بالله! مگر قصاب اند؟! پناه بر خدا! ولی خداست! «رَحْمَةُ اللَّهِ الْوَاسِعَةُ» است! «وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدًا غَيْرَ مَكْذُوبٍ»^۱، غوث عالم است! او که دست به شمشیر نمی‌برد - العیاذ بالله - بی‌دلیل درو کند! ولی وقتی اتمام حجت شد - مثل جدش امیرالمومنین^{علیه السلام} که هرچه به ایشان گفتند با اصحاب خوارج پیش‌دستی کنیم، قبول نکردند، تا اینکه حجت‌ها تمام شد - کسانی که در این راه باطل می‌مانند، اگر همه آنها را از دم تیغ بگذرانند - به‌خاطر خون‌خواهی امام حسین^{علیه السلام}، به‌خاطر این هتکی که نسبت به خدای متعال کرده‌اند، به‌خاطر این عداوتی که با خدای متعال

←

الْحُسَيْنِ^{علیه السلام} فَيَقْتُلُ حَتَّى يُقَالَ قَدْ أُسْرِفَ فِي الْقَتْلِ وَ قَالَ [الْمَسِي] الْمَقْتُولُ الْحُسَيْنُ وَ وَلِيَهُ الْقَائِمُ وَ الْإِسْرَافُ فِي الْقَتْلِ أَنْ يَقْتُلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ ﴿إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ فَإِنَّهُ لَا يَذْهَبُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُتَصَرَ بِرَجُلٍ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ^{صلی الله علیه و آله} يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛

تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۰

۱. تعبیر زیارت آل یاسین.



به خرج داده‌اند و پای عداوت‌شان ایستاده‌اند و بعد از اتمام - حجت‌ها هم عقب ننشسته‌اند و هنوز با راه امام حسین علیه السلام و با امام زمان علیه السلام که آمده‌اند تا راه امام حسین علیه السلام را به ثمر برسانند، درگیرند - اگر همه را هم بکشد، اسراف و زیاده‌روی نیست. انسان مستشهد در رکاب امام زمان علیه السلام که ناصر حضرت است، انسانی است که این‌طور مستشهد است؛ فقط دنبال این نیست که با شهادت در رکاب امام زمان علیه السلام به درجات دست پیدا کند. کسی که در رکاب حضرت به شهادت می‌رسد، آن فوزی را که اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام برده‌اند، می‌برد. در روایات ملاحظه فرمودید که اردوگاه امام زمان علیه السلام و اردوگاه سیدالشهدا علیه السلام، به هم تشبیه شده است؛ یک فسطاط است، یک خیمه‌گاه است؛ اگر کسی به آن فوز نرسیده، به این فوز باید برسد؛ ولی درجات فائزین، مختلف است: کسی در روز عاشورا دنبال بهشت است؛ این رشد می‌کند، نه اینکه رشد نمی‌کند. کسی هم در وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام ذوب شده است و می‌خواهد هستی‌اش را پیش‌روی سیدالشهدا علیه السلام بدهد؛ این، چیز دیگری است. کسانی

که مستشهد می‌شوند و جزو منتظرین می‌شوند و در رکاب حضرت قرار می‌گیرند، عده‌ای از آنها دنبال فوز هستند ولی یک عده از آنها این‌طور نیستند. آنها در رکاب امام زمان^ع می‌آیند تا حامی حضرت باشند؛ می‌آیند تا خون‌شان را در راه دفاع از حضرت، در راه خون‌خواهی از سیدالشهدا^ع بدهند.

البته این هم یک بحث پردامنه‌ای است. ان شاء الله این خون‌خواهی را توضیح می‌دهم که آن مفهوم زشت خون-خواهی به معنای حقوقی‌اش را - که ما دعوت شده‌ایم از آن بگذریم - ندارد. می‌دانید کسی که ولی یک دم است، اگر عفو کند بهتر است؛ اگر چشمش را کور کردند، حق دارد قصاص کند ولی اگر عفو کند، بهتر است.^۱ در باب سیدالشهدا^ع عفو، بهتر نیست؛ آنجا عفو، غلط است؛ چه عفو؟! چه کسی را عفو کنند؟ در زیارت سیدالشهدا^ع

۱. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۹، «بَابُ أَنَّهُ يُسْتَحَبُّ لِلْوَلِيِّ الْعَفْوُ عَنِ الْقِصَاصِ أَوْ الصُّلْحُ عَلَى الدِّيَةِ أَوْ غَيْرِهَا».

است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَأْوَاهُمْ».^۱ ما خدا را ستایش می‌کنیم که جهنم را خلق کرده و مأوای آنها قرار داده است؛ آنجا که جای عفو نیست. خوب است انسان عاطفه داشته باشد اما آنجا که خدا عاطفه دارد. آنجا که خدا می‌خواهد عذاب و لعن کند، اگر حساب خودت را پاک نکردی و صف خودت را جدا نکردی، خودت هم گرفتار می‌شوی. اگر گوشه دلت وابسته بود، به همان میزان، عذاب، تو را می‌گیرد. اینکه به حضرت لوط می‌گویند: بروید بیرون ﴿وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ﴾^۲ و هیچ کدامتان به پشت‌سرتان دیگر توجه نداشته باشید، برای این است که تعلق به پشت‌سر، عذاب می‌آورد؛ اینها که بناست عذاب بشوند و کارشان تمام شده است، دیگر جایی برای دلسوزی‌شان وجود ندارد. رأفت‌های بیجا، رحمت‌های بیجا، نه‌تنها معنا ندارد که انسان را

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۷؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل هفتم، زیارت اول از زیارات مطلقه سید الشهداء علیه السلام.

۲. ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۶۵.

زمین گیر هم می کند. آنجا که خدا می خواهد عذاب کند، چه رحمتی؟! آنجا که خدا لعنت می فرستد، چه دعایی؟! چه صلواتی؟! این، درگیری با خدای متعال است.^۱

پس معنای مستشهد این است و انتظار، این مستشهد را می خواهد: حاضر باشد بلکه مشتاق باشد خورش را در دفاع از ولی خدا بدهد. رسیدن به این حد از انتظار با احیای فرهنگ عاشورا به معنای عمیقش ممکن می شود که مکرر من این را در باب زیارت عاشورا عرض کرده ام: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»؛ این خون خواهی و این استشهاد، رزق کسی است که «لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ» عظمت مصیبت سیدالشهدا^{علیه السلام} جانش را پر کرده و همه هستی اش را گرفته؛ لحظه ای نمی تواند فراموش کند، لحظه ای نمی تواند از این غافل شود. کسی که عظمتِ هتک را فهمیده، عظمت

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»؛ رجال الکشی، ص ۵۲۸.

مصیبت را فهمیده، می‌تواند مستشهد در رکاب امام زمان^ع به این معنا باشد؛ اوست که می‌تواند جزو اصحاب خاص حضرت باشد؛ اوست که هرچه حضرت سخت بگیرند، تردید نمی‌کند؛ البته خیلی سخت است! خیلی‌ها تردید می‌کنند؛ روایات تندی هم در این باره داریم.^۱ آن کسی می‌تواند در رکاب حضرت بماند و وفادارانه بماند که این ظرفیت را پیدا کرده باشد و توانسته باشد مصیبت و کاری را که دشمن کرده، درک کرده باشد.

نمی‌شود گفت دشمن چه کرده است. مورخین نقل کرده‌اند، مقاتل نوشته‌اند: از طرف ابن‌زیاد نامه آمد که باید

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ: يَقْضَى الْقَائِمُ بِقَضَايَا يُنْكَرُهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ آدَمَ^ع فَيَقْدُمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضَى الثَّانِيَةَ فَيُنْكَرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ دَاوُدَ^ع فَيَقْدُمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضَى الثَّلَاثَةَ فَيُنْكَرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ إِبْرَاهِيمَ^ع فَيَقْدُمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضَى الرَّابِعَةَ وَ هُوَ قَضَاءُ مُحَمَّدٍ^ع فَلَا يُنْكَرُهَا أَحَدٌ عَلَيْهِ؛ بحار الانوار،

حلقه محاصره را تنگ کنید و بین امام حسین[ؑ] و فرات حائل شوید و نگذارید آب به خیمه‌های امام حسین[ؑ] برسد؛^۱ از شب هفتم تلاش می‌کردند به هر شکلی امام حسین[ؑ] را تحت محاصره قرار بدهند تا شاید یک ترک‌اولی بگیرند. بعضی از آنها که امام حسین‌شناس نبودند، خیال می‌کردند اگر سخت بگیرند، شاید امام حسین[ؑ] کوتاه بیایند. کسانی هم که دائماً به امام حسین[ؑ] می‌گفتند: «آقا! این زن و بچه را نبرید. برای چه طفل شیرخوار را با خودتان می‌برید؟! دیگر چرا دختر خردسال، همسرها و نوامیس را می‌برید؟!»،^۲ همین فکر را می‌کردند که ممکن است دشمن،

۱. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسین[ؑ]، ج ۲، ص ۷۰۷، مدخل «ابن زیاد یأمر ابن سعد أن يحول بين الحسين[ؑ] و أصحابه و بين الماء فيفعل».

۲. «عن ابی عبد الله[ؑ]: ... فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ[ؑ] فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكَبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ[ؑ] اُخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾»

حضرت را با اینها تحت فشار قرار بدهد. حضرت هم می‌دانستند که چه اتفاقی می‌افتد، آنها را هوشیارانه آورده بودند؛ آنها را آماده کرده بودند. دشمن هم هرچه توانسته، واقعا سخت گرفته است. همراه امام حسین^ع همسرانش هستند، نوامیس رسول خدا^ص هستند، طفل خردسال هست، طفل شیرخوار هست، مادری که فرزند شیرخوار دارد، هست؛ آب بستن به روی اینها، یعنی چه؟! دستور داد آب را به روی خیمه‌های امام حسین^ع ببندند و دیگر آب به خیمه‌ها نرسد؛ لذا از شب هفتم دیگر آب در خیمه‌های امام حسین^ع جیره‌بندی شد. نه اینکه آب نبود، بود اما وجود مقدس قمر بنی‌هاشم^ع و دیگران، باید با درگیری، مقداری آب برای خیمه‌ها می‌آوردند.^۱ در آن هوای گرم کربلا که

←

فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَاً وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى؛ اللهموف، ص ۶۴ - ۶۵.

۱. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسين^ع، ج ۲، ص ۷۷۳، مدخل «الحسين يبعث أخاه العباس^ع في جماعة ليأتوا بالماء».

ظاهرا گرم و سوزان هم بوده، در خیمه‌های امام حسین علیه السلام
آب، جیره‌بندی شد.

گفتار ۸

تسلیم امت در برابر امام زمان علیه السلام

ورالت ما

شب هشتم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۸

در باب فرهنگ انتظار، مطالبی را تقدیم کردیم: آن اعتقادات شیعی که پشتوانه این فرهنگ و پشتوانه این انتظار است، به طور خلاصه مورد ارزیابی قرار گرفت و عرض کردیم این اعتقادات، ما را دعوت می‌کند به انتظار.

برای اینکه این انتظار محقق بشود، باید اصولی در جامعه شیعه تحقق پیدا کند: دلدادگی نسبت به ولی خدا^ع و هدف او، و امیدواری نسبت به آینده تاریخ و تحقق این دولت کریمه، و بعد هم اقدام برای تحقق این دولت و خود را وقف کردن برای تحقق او و حلم و بردباری و شتاب نکردن در کار، و صبوری و تحمل سختی‌های راه، اینها بعضی از آن اصولی بود که لازم است در جامعه شیعه برای تحقق انتظار محقق شود. جامعه شیعه، جامعه‌ای است امیدوار، دلداد،



صبور، بردبار و حلیم، غیرمستعجل و درعین حال جامعه‌ای است که خودش را وقف اهداف و آرمان ولی‌اش کرده و برای تحقق آن اهداف کار می‌کند.

۱. رسیدن امت به مقام تسلیم در عصر ظهور

یکی از اصول دیگری که باید در بین شیعیان محقق شود و ما نسبت به آن فرهنگ‌سازی کنیم، مسئله تسلیم بودن به ولی‌خداست که یکی از اصول اصلی و اساسی جامعه تشیع است. در این موضوع، یک تفاوت اساسی بین نگاه تشیع با غیرشیعه وجود دارد؛ بر اساس نگاهی که در فرهنگ شیعه هست، اساس عبادت خدا، به تسلیم بودن به ولی‌خدا^ع برمی‌گردد. به تعبیر دیگر اگر ما بناست موحد باشیم، از ارکان اساسی توحید، تسلیم بودن به ولی‌خدا^ع است.

برای اینکه ما به مقام توحید برسیم، برای اینکه ما به مقام لقا و قرب برسیم، تصاویری وجود دارد. در عرفان، در اخلاق و در جاهای دیگر به انحاء مختلفی تصویر کردند که مقصد ما چیست و باید چه راهی را طی کنیم تا برسیم.

صاحبان این مکاتب، علمای اخلاق، علمای اهل عرفان - شکر الله مساعیهم الجميله - واقعا زحمت کشیده‌اند و وادی‌هایی را ترسیم کرده‌اند؛ ولی در فرهنگ شیعی، یک اصل اساسی وجود دارد و آن این است که اولاً اساس توحید به این تعریف می‌شود که انسان باتمام وجود اراده خودش را در مقابل اراده الهی تسلیم کند؛ این، اساس توحید است. تسلیم شدن اراده انسان به اراده خدای متعال، خاشع شدن، خاضع شدن، خاکساری در مقابل خدای متعال، این، اساس عبادت و اساس توحید است.

موحد، آن کسی است که باتمام وجودش در مقابل خدای متعال تواضع و انکسار می‌کند و اراده‌اش و همه مراتب اقتدارش در مقابل خدای متعال خاشع است؛ این، رکن اساسی توحید است؛ البته این تسلیم بودن، مراتبی دارد: ممکن است تا مرتبه رضا هم پیش برود؛ یعنی تسلیم اراده خدای متعال است و بعد هم راضی به آن چیزی است که خدای متعال برای او تقدیر می‌کند، چه در تکوین و چه در تشریع؛ هم از ناحیه دستوراتی که به او داده می‌شود و هم از



ناحیه مقدراتی که در تکوینِ عالم برای او رقم می‌خورد. او، هم تسلیم است و هم تسلیمش در حدّ رضاست.

اگر ما تسلیم بودن در برابر خدای متعال را رکن اصلی عبادت خدا بدانیم - من این را مکرر اشاره کرده‌ام که - آن - وقت تسلیم خدا بودن برای ما در تسلیم به ولیّ الله ﷺ تحقق پیدا می‌کند. تسلیم خدا بودن یعنی چه؟ ما می‌خواهیم تسلیم باشیم، می‌خواهیم عبادت کنیم، می‌خواهیم خشوع کنیم، می‌خواهیم فرمان‌برداری کنیم اما مستقیماً که به خدای متعال دسترسی نداریم، پس این فرمان‌برداری چه‌طور محقق می‌شود؟ روایتی در «کتاب الحجّه» کافی هست و در غیر کافی هم نقل شده است که فرمود: اگر کسی فهمید ربی دارد و فهمید که این رب، رضا و سخطی دارد - یعنی فهمید خدایی هست که رب است و او ما را آفریده (ما محصول طبیعت نیستیم) و برای هدفی هم آفریده و فهمید رضا و سخطی هم دارد، اگر کسی اینها فهمید - بلافاصله این سؤال برای او مطرح می‌شود که ما این رضا و سخط را از چه راهی باید بدست بیاوریم؟ طریق رسیدن ما به رضا و سخط

خدای متعال، انبیا^{علیهم السلام} و اولیای معصوم^{علیهم السلام} هستند.^۱ مهم‌تر این است که انبیا^{علیهم السلام} و اولیای معصوم^{علیهم السلام} فقط راه رضا و سخط را به ما نشان نمی‌دهند بلکه رسیدن ما به خدای متعال و حرکت ما در این مسیر، تابع تبعیت از ولایت آنهاست؛ آنها خودشان صراط اند؛^۲ «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ».^۳

اگر ما این فرهنگ را پیدا کردیم که مسیر ما به سمت خدای متعال از مسیر ولایت آنها عبور می‌کند، ما باید

۱. «عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^{علیه السلام} إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لَذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم ^{علیهم السلام} السبيل و الصراط و هم و شيعتهم المستقيمون عليها» و ص ۲۵، «باب آخر في أن الاستقامة إنما هي على الولاية».

۳. تعبیر زیارت جامعه کبیره.

بپذیریم، تسلیم باشیم و تولی داشته باشیم تا آنها ما را ببرند؛^۱ آنگاه اساس عبادت معنائش عوض می‌شود، راه رسیدن به خدای متعال معنائش عوض می‌شود؛ دیگر راه رسیدن به خدای متعال، عبادت و تهذیب نفس کردن مستقل از اولیای الهی نیست؛ این طور نیست که هر کسی خودش باید راه بیفتد و خودش را تهذیب کند؛ بعد هم وقتی تهذیب کرد، به خدا می‌رسد؛ این طور نیست.

فرقه‌ها زیادند؛ در خود دنیای اسلام و مذاهب اسلامی هم فرقه‌ها زیادند؛ راه‌هایی را پیش روی طرفداران خودشان و مریدان خودشان می‌گذارند که نرفتنی است، امکان رفتنش نیست: صد میدان تعریف می‌کنند و برای هر کدام از این

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰، «بَابُ التَّسْلِيمِ وَ فَضْلِ الْمُسْلِمِينَ»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۳، «بَابُ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ بِالْإِيمَانِ بِعَلِيِّ ﷺ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ مَا أُعْطُوا مِنَ الْعِلْمِ وَ التَّسْلِيمِ لَهُمْ ﷺ» و ص ۵۲۰، «بَابُ فِي التَّسْلِيمِ لَأَلِّ مُحَمَّدٍ ﷺ فِيمَا جَاءَ عَنْهُمْ ﷺ»؛ همچنین در کتاب بحار الانوار رجوع شود به: ج ۲۴، ص ۱۵۹، «بَابُ أَنَّ السَّلْمَ الْوَلَايَةَ وَ هُمْ وَ شِيعَتَهُمْ أَهْلُ الْإِسْلَامِ وَ التَّسْلِيمِ» و ج ۲۵، ص ۳۶۴، «بَابُ غُرَائِبِ أَعْوَالِهِمْ وَ أَحْوَالِهِمْ وَ وَجُوبِ التَّسْلِيمِ لَهُمْ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ».

صد میدان هم فلان مقدار (بعضی کمتر و بعضی بیشتر) نقشه می‌کشند. نمی‌خواهم آنها را انکار کنم ولی تفاوت اساسی آنها با مسیر اهل بیت علیهم‌السلام این است که در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام راه ما به سوی خدای متعال از تسلیم می‌گذرد. ما باید تسلیم شویم تا ما را ببرند. ما باید خود را به آنها بسپاریم؛ وقتی خود را سپردیم، با اراده و فرمان آنها حرکت می‌کنیم؛ لذا ریاضت اصلی شیعه باید ریاضت در امر تسلیم به ولی‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تصدیق ولی‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معرفت ولی‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد؛ این، ریاضت اصلی است.

کسانی که ریاضت‌ها را در مسیر دیگری می‌کشند، به- نتیجه نمی‌رسند، راه‌شان طولانی و پرمخاطره می‌شود و بعد هم کم‌فایده و کم‌ثمر.^۱ اساس، این است که ما برای تسلیم

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، «بَابُ فِيمَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ»؛ الغيبة (للنعمانی)، ص ۱۲۷، «ما روی فیمن شک فی واحد من الأئمة أو بات ليلة لا يعرف فيها إمامه أو دان الله عز و جل بغير إمام منه»؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸۹، «بَابُ الْعِلَّةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا قَدْ يَرْتَكِبُ الْمُؤْمِنُ الْمُحَارِمُ وَ يَعْمَلُ الْكَافِرُ

بودن تلاش کنیم. اوست که جامعه شیعه را پیش می‌برد؛ اوست که با اراده خودش و با آن امر الهی که صاحب آن است، جامعه شیعه را به آن نقطه موعود می‌رساند. اگر بناست در آن جامعه، همه زندگی بشر، آهنگ عبادت خدا پیدا کند، این جریان عبادت در عالم، با ولایت ولی‌الله^ع واقع می‌شود؛ این‌طور نیست که انسان‌ها مسیر عبادت را خودشان مستقل از ولی‌خدا^ع طی کنند؛ بلکه رکن رکن و رکن اصلی تحقق عبادت در همه زندگی بشر، چه در حیات فردی و چه در حیات اجتماعی، ولایت آنهاست. آنچه که ما باید در قدم اول در خودمان و در جامعه شیعه فرهنگ‌سازی کنیم، تسلیم بودن به ولی‌خداست. همه تلاش ما در تهذیب نفس هم باید بر محور تسلیم باشد.



الحسنات»؛ همچنین در کتاب بحار الانوار رجوع شود به: ج ۲۷، ص ۱۶۶، «باب أنه لا تقبل الأعمال إلا بالولاية»؛ و ج ۶۹، ص ۱۳۱، «كفر المخالفين و النصاب و ما يناسب ذلك».

چون عزیزان، اهل این معنا هستند، خدمت‌شان اشاره می‌کنم: دیدید ما خیلی ریاضت می‌کشیم، زحمت می‌کشیم، مراقبه می‌کنیم ولی نقطه اصلی مراقبه را گاهی مراعات نمی‌کنیم؛ نقطه اصلی مراقبه، این است که خدای متعال برای ما یک ولیّ فرستاده و این ولی است که ما را تا قرب و لقای خدا پیش می‌برد. آن نعمت حقیقی که خدای متعال به ما داده، نعمت ولایت است؛^۱ این، متی است خدا بر ما گذاشته است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ»؛ «فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛^۲ اگر خدای متعال شما را در این خانه‌ها قرار نمی‌داد، اگر شما را در قالب این بدن‌ها تنزل نمی‌داد و اگر شما را که نور خدا

-
۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «باب أنهم عليهم السلام نعمه الله و الولایة شکرها و أنهم فضل الله و رحمته و أن النعم هو الولایة و بیان عظم النعمه على الخلق بهم عليهم السلام».
 ۲. عباراتی از زیارت جامعه کبیره که دنباله آن نیز در ادامه می‌آید.

هستید،^۱ محالّ مشیت الله هستید،^۲ عباد مکرّم خدا هستید^۳ و اولیای خدا هستید، در دنیا نمی فرستاد، دست ما به شما نمی رسید. «وَجَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيبًا لِّخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِّانْفُسِنَا وَ تَرْكِیَةً لِّنَا وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا». اگر بناست خطای ما تدارک شود، اگر بناست سرشت ما پاک شود، اگر بناست اخلاق ما پاک شود و اگر بناست نفوس ما مطهّر از شرک شود، راه رسیدنش این است «وَجَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُمْ وَمَا

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴، «بَابُ أَنَّهُمْ أَنْوَارُ اللَّهِ وَ تَأْوِيلُ آيَاتِ النُّورِ فِيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاءَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۳. برای نمونه: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ وَ الْإِدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاهُ اللَّهُ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادَةِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»؛ زیارت جامعہ کبیره.

خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ؛ این صلوات اگر دائمی و با این معرفت باشد که در روایت دارد: «صلوات بر نبی اکرم» یعنی مطهر دانستن حضرت از هر نقص و عیبی،^۱ صلواتی که در آن، انسان آنها را از نقص تطهیر کند و نگوید: «ایشان هم کسی مثل ماست؛ در دنیا آمده، اهوا و هوس‌هایی مثل ما دارد»، صلواتی که در آن بفهمد آنها برای این کارها در دنیا

۱. «عَنْ حَرِيْزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً فَقَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ لِي لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ لَكَ قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ لِحَافِظٌ يَا حَرِيْزُ فَقُلْ كَمَا أَقُولُ لَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً قَالَ فَقُلْتُ كَمَا قَالَ فَقَالَ قَالَ لِي قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَلْهَمْتَهُمْ عِلْمَكَ وَ اسْتَحْفَظْتَهُمْ كِتَابَكَ وَ اسْتَرْعَيْتَهُمْ عِبَادَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِمْ وَ أَوْجَبْتَ حُبَّهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ وَلَاءَهُ أَمْرَكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ»؛

نیامده‌اند، عهدی با خدای متعال بسته بودند و تمام حیات‌شان مُستغرق در آن عهدشان است، صلواتی که در آن بدانند که آنها آمده‌اند در این دنیا به آن عهدشان وفا کنند و دست ما را بگیرند و ببرند، صلواتی که در آن، تصدیق کند که آنها نه دنبال قدرت اند، نه دنبال جاه اند، نه دنبال لهو و لعب اند - العیاذ بالله - این چنین صلواتی است که موجب می‌شود کم‌کم انسان، ولایت آنها را قبول کند؛ وقتی ولایت آنها در وجود انسان جاری شد، مطهر می‌شود؛ حقیقت طهارت و پاکی، به جریان نور خدا در وجود انسان است؛^۱ تا

۱. «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَأَمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ! النُّورُ وَ اللَّهِ الْأَثَمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ. وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَنْ يَشَاءَ فَيُظْلِمَ قُلُوبَهُمْ. وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّ عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانا حَتَّى يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا

نور الهی در وجود انسان جاری نشده و ظلماتِ توجه به خود و غیر، وجود دارد، مطهر نیست؛ حقیقت طهارت، جریان نور خداست، چه در حیات فردی و چه در حیات اجتماعی.

در عصر ظهور، آن چیزی که محقق می‌شود این است: ولایت ولی‌الله^ع جاری می‌شود، همه عالم پاک و مطهر می‌شوند.^۱ آن آبی که در آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾^۲

←

فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ أَمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ؛ // الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۱. برای نمونه: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا^ع لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلَكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ يُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَ هُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ

آمده، شاید باطنش ناظر به همین است که این حقیقت ولایت از عوالم بالا نازل شده تا عالم را پاک کند.^۱ انوار ولایت آنها به هر کجا رسید، طاهر می شود؛ به هر جا که نرسید، آنجا هم مطهر نیست. این طور نیست که اگر آن انوار از آن طرف نیاید، ما بتوانیم تهذیب کنیم و مطهر و پاک بشویم. اگر نیاید، تهذیب مان هم تنیدن پيله به دور خودمان است؛ کرم ابریشم دور خودش پيله می تند و در همان پيله ای

←

بُورِهِ وَ وَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلُمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَ هُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَ هُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالذِّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَ فِيهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾؛

کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۸.

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۰، «باب أنهم الماء المعین»؛ علامه مجلسی در این باب، روایاتی را نقل می کند که «ماء» در آیات قرآن را به امام و ولایت و علم او تفسیر می کنند.

که خودش تنیده، خفه می‌شود؛ ما هم در تهذیب و سلوک مان خفه می‌شویم. من نمی‌خواهم اینجا کسانی را که در تهذیب و سلوک شان خفه شده‌اند، مثال بزنم.

بنابراین نقطه اصلی این است: رسیدن به مقام تسلیم به آنها، پذیرش ولایت آنها، تصدیق آنها، صلوات بر آنها و مطهرّ از عیب و نقص دانستن آنها. آنها در این دنیا نیامده‌اند - العیاذ بالله - بازیگری کنند؛ آمده‌اند جریان حق و جریان عبادت خدا را جاری کنند؛ از اول تا آخر زندگی‌شان هم همین است. اگر این را ما فهمیدیم، حرف‌گوش‌کن شدیم و تسلیم شدیم، این، ما را می‌رساند.

۲. تسلیم فردی و نسبت آن با شریعت و اخلاق

نماز و روزه و زکات و این کارها، اگر طریق تسلیم بود، اثر دارد، اگر طریق تسلیم ما نبود، هیچ اثری ندارد. اگر من نماز می‌خوانم برای اینکه با نماز به خدا برسم، این نماز، هیچ کاری برای من نمی‌کند، هیچ کاری! روزه هیچ کاری برای من نمی‌کند، حج هیچ کاری برای من نمی‌کند؛ درعین-

اینکه اینها فروع اسلام اند و بسیار هم مهم اند.^۱ اینکه اینها به تنهایی و مستقل ما را نمی‌رسانند، معنایش این نیست که مهم نیستند؛ «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»؛^۲ کسی که عمدا نماز نخواند، کافر شده است. ولی مهم این است که بفهمیم اساس، تسلیم بودن است. اینها طریق تسلیم شدن

۱. برای نمونه: «عَنْ عُمَارَةَ بْنِ مُوسَى السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع قَالَ: ...إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ الصَّلَوَاتُ [عَنِ الصَّلَوَاتِ] الْمَفْرُوضَاتِ وَ عَنِ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَ عَنِ الصِّيَامِ الْمَفْرُوضِ وَ عَنِ الْحَجِّ الْمَفْرُوضِ وَ عَنِ وَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنْ أَقَرَّ بَوَلَايَتِنَا ثُمَّ مَاتَ عَلَيْهَا قُبِلَتْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ صَوْمُهُ وَ زَكَاتُهُ وَ حَجُّهُ وَ إِنْ لَمْ يُقَرَّ بَوَلَايَتِنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِ»؛ (الامالی (للصادوق)، ص ۲۵۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶، «باب أنه لا تقبل الأعمال إلا بالولاية».

۲. منقول از رسول خدا ص؛ عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۲۲۴. همچنین مرحوم کلینی از امام صادق ع روایت می‌کند که در شمارش کبائر فرمود: «و تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص»؛ (الكافی، ج ۲، ص ۲۸۷).

ما به ولایت آنها هستند، طریق جریان ولایت آنها هستند. اگر نماز، طریق تسلیم بودن به ولایت آنها بود، رشد می آورد؛ فرمود: «نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجَّ»؛^۱ اگر حج، طریق تولی به ولایت آنها بود، قرب می آورد. اینها مناسک مختلف،

۱. «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجَّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجَّ وَنَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَنَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ قَبْلَةُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ وَنَحْنُ الْآيَاتُ وَنَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَنَحْنُ عَدُوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْفَحْشَاءُ وَالْمُنْكَرُ وَالْبَغْيُ وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ وَالْأَصْنَامُ وَالْأَوْثَانُ وَالْجِبْتُ وَالطَّاغُوتُ وَالْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ يَا دَاوُدُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا وَفَضَّلَنَا وَجَعَلَنَا أُمَنَاءَهُ وَحَفَظْتَهُ وَخُزَّنَهُ عَلَى مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ لَنَا أَوْثَادًا وَأَعْدَاءَ فَسَمَّانَا فِي كِتَابِهِ وَكَتَبَ عَنْ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَأَحَبَّهَا إِلَيْهِ تَكْنِيَةً عَنِ الْعَدُوِّ وَسَمَّى أَوْثَادَنَا وَأَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَكَتَبَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَضَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَبْغَضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَإِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ»؛ تأویل/الآیات، ص ۲۱.

راه‌های مختلف و سبل مختلفی هستند که ما را باید به آن
صراط برسانند؛^۱ «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»^۲.

بنابراین دو نوع تهذیب هست: یکی تهذیبی است که
انسان نسبت به تسلیم شدن در برابر ولی خدا ﷺ دارد و یکی
هم تهذیبی است که در آن تمام تلاش انسان فقط معطوف
جزئیات است و جهت‌گیری کلی را فراموش می‌کند؛ این
به نتیجه نمی‌رسد. نمی‌خواهم مثال بزنم و این مثال هم خیلی
گویا نیست. یادم هست یک عزیزی یک سالی از من راجع به
مراقبه روز عاشورا سوال کرد: «آقا! در ایام دهه محرم،
شیرینی خوردن خوب است یا نخوردن؟» گفتم: «بله، بهتر
است انسان غذای لذیذ نخورد، به‌خصوص روز عاشورا.
مواظب باشد، مراقبه کند با اینکه نباید نیت روزه کند - چون
روزه این روز، کار آل ابوسفیان است و روزه‌دارش اهل آل-

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم السبیل و
الصراط و هم و شیعتهم المستقیمون علیها» و ص ۲۵، «باب آخر فی
أن الاستقامه إنما هی علی الولاية».

۲. زیارت جامعه کبیره.

ابوسفیان؛ آنها به عنوان جشن، روزه می گیرند؛^۱ پس نیت روزه نکند ولی تا بعد از ظهر هم چیزی نخورد؛ بعد از ظهر هم با یک غذای ساده افطار کند. به یاد اهل بیت^{علیهم السلام} و گرسنگی و

۱. «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ^{عليه السلام} عَنْ صَوْمِ تَاسُوعَاءَ وَ عَاشُورَاءَ مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ تَاسُوعَاءَ يَوْمٌ حُوصِرَ فِيهِ الْحُسَيْنُ ع وَ أَصْحَابُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِكَرْبَلَاءَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَنَاخُوا عَلَيْهِ وَ فَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَ كَثَرَتِهَا وَ اسْتَضَعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ يَقْنُوا أَنْ لَا يَأْتِيَ الْحُسَيْنَ ^{عليه السلام} نَاصِرٌ وَ لَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبَى الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ ثُمَّ قَالَ وَ أَمَّا يَوْمُ عَاشُورَاءَ فَيَوْمٌ أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ ^{عليه السلام} صَرِيحاً بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَ أَصْحَابُهُ صَرَغَى حَوْلَهُ عُرَاءٌ أ فَصَوْمٌ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَلًّا وَ رَبُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ مَا هُوَ يَوْمَ صَوْمٍ وَ مَا هُوَ إِلَّا يَوْمُ حُزْنٍ وَ مُصِيبَةٍ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَوْمُ فَرَحٍ وَ سُرُورٍ لِابْنِ مَرْجَانَةَ وَ آلِ زِيَادٍ وَ أَهْلِ الشَّامِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ بَكَتْ عَلَيْهِ جَمِيعُ بَقَاعِ الْأَرْضِ خَلًّا بُقْعَةُ الشَّامِ فَمَنْ صَامَهُ أَوْ تَبَرَّكَ بِهِ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَ آلِ زِيَادٍ مَمْسُوحُ الْقَلْبِ مَسْخُوطٌ عَلَيْهِ وَ مَنْ ادْخَرَ إِلَى مَنْزِلِهِ ذَخِيرَةً أَعْقَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى نِفَاقاً فِي قَلْبِهِ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَاهُ وَ انْتَزَعَ الْبَرَكَةَ عَنْهُ وَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ وَلَدِهِ وَ شَارَكَهُ الشَّيْطَانُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ»؛ الكافي، ج ۴، ص ۱۴۷.

تشنگی اطفال امام حسین^ع باشد تا قرب پیدا کند». این آقا به من فرمود: «حالا با این جواب شما روز عاشورا که می شود، از صبح تا غروب فکرم مشغول است؛ همه ذهنم به این مشغول است که مثلاً این خرمایی که در عزاداری امام حسین^ع تعارف می کنند، بخورم بهتر است (چون از سفره امام حسین^ع است) یا نخورم بهتر است (چون شیرینی نخوردن در این روز بهتر است)؛ از اینجا می روم آن طرف تر، سقایی آب می دهد، باز فکر می کنم اینکه دارد آب می دهد، سقای عزای امام حسین^ع است، این آب مطهر است، با آب های دیگر فرق می کند، بخورم یا نخورم. (درست هم می گوید، واقعا فرق می کند. آبی که وارد دستگاه امام حسین^ع می شود، با آب های دیگر فرق می کند؛ آب قبلی که نیست؛ چون با حضرت نسبت پیدا کرده آن هم مطهر می شود. فقط ما نیستیم که تطهیر می شویم؛ آبی که در سفره امام حسین^ع می آید یا غذایی در این سفره می آید، بی حساب نیست؛ ما خیال می کنیم فقط خودمان حیات داریم، فقط خودمان مشتاقیم و امام حسین^ع فقط به ما که بر سر سفره

حضرت نشسته‌ایم و در محفل ایشان یا زیر قبه ایشان نشسته‌ایم، فقط به ما لطف دارند؛ نه خیر، آن غذایی هم که می‌آید در سفره امام حسین علیه السلام بدون تردید با بقیه غذاها فرق می‌کند؛ «جُعِلَ الشَّعَاءُ فِي تَرْبَتِهِ»^۱ خیلی حرف است؛ خاکی که با امام حسین علیه السلام ارتباط برقرار می‌کند، با بقیه خاک‌ها فرق پیدا می‌کند. بی حساب یک خاک مدفن امام حسین علیه السلام نمی‌شود؛ حساب و کتاب دارد؛^۲ در عالم جماد و نبات هم برای خودش حسابی است. بله، درست است؛ این آبی که سقا می‌دهد، با امام حسین علیه السلام مربوط است. حالا فکر من مشغول می‌شود این آب را بخورم یا نخورم! بخورم، نباید روز عاشورا آب خورد؛ نخورم، این آب منسوب به امام حسین علیه السلام است آن طرف‌تر می‌روم، سفره غذا می‌افتد، همین‌طور. همه روز من، این‌طور می‌گذرد».

۱. تعبیری در زیارت ناحیه مقدسه.

۲. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۲۱، «بَابُ اسْتِحْبَابِ الاسْتِشْفَاءِ بِتَرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ التَّبَرُّكِ بِهَا وَ تَقْبِيلِهَا وَ تَحْنِیکِ الْأَوْلَادِ وَ اسْتِصْحَابِهَا عِنْدَ الْخَوْفِ وَ عِنْدَ الْمَرَضِ».



این مراقبه، به درد نمی خورد؛ این که مراقبه نشد. مرحوم علامه مطهری (ره) فرموده بود: «فلان عارف به من گفت: وقتی نماز می خوانی فکر کجاست؟ گفتم: به معانی و مفاهیم نماز توجه دارم. فرمود: پس توجه به خدا چه می شود؟!» درباره مراقبه در نماز و توجه و حضور قلب در نماز می گویند: «حضور در عبادت، غیر از حضور در محضر معبود است». اگر همه توجه در نماز معطوف به حضور در عبادت شد، پس حضور در محضر معبود چه می شود؟! حالا حضور در محضر معبود هم خودش درجاتی دارد.

آیا واقعا مراقبه روز عاشورا این است که انسان از صبح تا شب فکر کند این خرما را بخورم یا نخورم؟! این آب را بخورم یا نخورم؟! آن طرف تر سر سفره غذا همین طور! او به این خیالات مشغول است تا اینکه روز عاشورا تمام می شود؛ روزی که در آن اعظم عبادات اتفاق می افتد و ملائکه در حال رفت و آمد هستند. آن صحنه ملکوتی عاشورا و آن هتک عظیمی که از ولی خدا ﷺ شده، باید خون انسان را به جوش آورد؛ آن مصیبت عظیمی که اتفاق افتاده، باید جان انسان را

به لب بیاورد؛ مراقبه، اینهاست. توجه به سیدالشهدا^ع و بلایش و عبادتش و تحملش و مقام رضایش، توجه به فانی شدن در سجده حضرت در گودی قتلگاه،^۱ توجه به آن روح عظیم عبادت، توجه به شیطنت ابلیس و دیدن باطن این درگیری عظیم که ابلیس چه می‌کند و سیدالشهدا^ع چه می‌کنند، این، بخشی از مراقبه روز عاشورا است؛ این، آن چیزی است که به ما کمک می‌کند، نه اینکه از سر صبح عاشورا متوجه باشد که بخورم یا نخورم! این، حداکثر مستحب است. نمی‌گوییم انسان این کار را نکند ولی اگر آن مراقبه را داشت، اصلاً دیگر نمی‌تواند بخورد؛ خودش می‌فهمد که بخورد یا نخورد؛ نیتش در خوردن و نخوردن تغییر می‌کند و آنجا که باید بخورد، می‌خورد. کسی که غرق در امام حسین^ع است، در روز عاشورا وقتی می‌خواهد آب

۱. «قال أبو مخنف: و بقي الحسين مكبوا على الأرض ملطّخا بدمه ثلاث ساعات، و هو يقول: صبرا على قضائك لا اله سواك يا غياث المستغيثين»؛ مقتل ابی مخنف، ص ۹۹. رجوع شود به: موسوعه الامام الحسين^ع، ج ۴، ص ۵۲۴، مدخل «القتل».

بخورد، به یاد ابا الفضل العباس علیه السلام می افتد که «فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرِبَ غُرْفَةً مِنَ الْمَاءِ ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ أَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام فَرَمَى الْمَاءَ»،^۱ وقتی می خواست به اندازۀ کف دستی آب بخورد، تشنگی امام حسین علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام را یاد کرد و آب را ریخت؛ چنین کسی نمی تواند آب بخورد؛ اگر هم بخورد، خودش نیتش درست می شود، دیگر ماندن در این جزئیات، ثواب نیست.

پس اساسِ سیر، این است: عالم دارد به سمت عصر ولایت حرکت می کند و بار حرکت دادنِ این عالم بر دوش شیعه است؛ اگر شیعه دائما مراقبه های جزئی کند، چه می شود؟! آخرِ شب وقتی که می نشیند تا نسبت به کارهای روزش محاسبه کند، به جزئیات فکر کند و جهت گیری کلی یادش برود! جهت گیری کلی این است که خدا ولی فرستاده، آیا تو تسلیم ولی خدا علیه السلام شدی یا نه؟ همه مراقبه ها باید بر این، متمرکز باشد؛ البته کسی که می خواهد تسلیم ولی خدا علیه السلام شود، باید واجبات را بجا بیاورد، باید محرمات را ترک کند و کم-

کم یک مکروه هم از او سر نزنند و مستحباتش ترک نشود؛ چون اینها طریق ولایت اند؛ [امام کاظم علیه السلام] فرمود: «باطن محرّمات، ولایت دشمن ماست و باطن واجبات و مستحبات و محلات، ولایت ماست»^۱.

پس مراقبه در مناسک، نباید اصل شود؛ اینها مناسک ولایت و مناسک تولی و تبری هستند؛ مراقبه در مناسک با مراقبه نسبت به تسلیم بودن به ولایت آنها خیلی فرق می‌کند؛ این همانی است که ارباب معرفت آن را به شکل دیگری گفته‌اند که مراقبه در توحید، غیر از مراقبه در اعمال است؛ به نظر ما چون طریق توحید، ولایت است، اساس مراقبه و محاسبه باید نسبت به تسلیم بودن باشد؛ یعنی ببیند تسلیم ولی خدا صلی الله علیه و آله شده است یا نه؟ این را باید درست کند؛ این آن

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ قَالَ فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ»؛ /الكافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

چیزی است که شیعه باید نسبت به آن فرهنگ سازی کند تا جامعه شیعه، مقام تسلیم پیدا کنند؛ فرق شیعه با غیر شیعه، این است؛ شیعه معتقد است راه رسیدن به خدای متعال، از طریق این ولایت عبور می کند؛ انبیا علیهم السلام هم از این راه رفتند، اولیا هم از این راه رفته اند؛ هر که تسلیم تر باشد، مقرب تر و سالک تر است و بیشتر می رسد.^۱

پس مراقبه باید متوجه تسلیم باشد؛ بله، کسی که می خواهد جمکران برود، کسی که می خواهد زیارت امام رضا علیه السلام برود، باید مراقبه کند که در این سفر چه بخورد و چه نخورد، با چه وسیله ای برود و هم سفرش که باشد؛ اینها لازم است ولی اگر بنا شد همه مراقبات او متوجه اینها باشد، تا به خود بیاید که اینها را مراقبه کرده است یا نه، همه وقت ها را از دست داده است. اصل این است که نیت را خالص کنی

۱. برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضیلهم علیهم السلام علی الأنبیاء و علی جمیع الخلق و أخذ میثاقهم عنهم و عن الملائکة و عن سائر الخلق و أن أولى العزم إنما صاروا أولى العزم بحبهم صلوات الله علیهم».

و به قصد تجدید عهد با ولی ات به سمت او حرکت کنی؛ بقیه، مراقباتِ تبعی راه است؛ اگر در این جزئیات غرق شدی، آن جهت گیری را گم کرده ای؛ بله، ممکن است همسفر خوب پیدا کنی و همه مراقباتِ این چنینی را رعایت کنی ولی تنها چیزی که یادت می رود امام رضا^ع است؛ در تمام سفر به این مشغول هستی که همسفرم که باشد، راهم چطور باشد، کفش و لباسم چه باشد! اول، قصد حضور داشته باش، آن را درست کن، بعد فکر کن کسی که می خواهد به محضر ولی اش برود، باید چطور برود؛ همه محاسبه ها و مراقبه ها باید به تبع آن باشد.

ما باید تسلیم شویم و تا تسلیم نشویم، کار خودمان و کار عالم درست نمی شود. حضرت می خواهند کارهای بزرگی در عالم بکنند و ما باید تسلیم محض باشیم؛ این، ارزش دارد؛ این فرهنگ باید در میان شیعه رشد کند؛ همه عبادت ها باید به عنوان مناسک تسلیم باشد؛ همه ریاضت ها باید «ریاضتِ در تسلیم» باشد؛ کاری که حضرت می کنند، این قدر عظیم و بزرگ است. روایت، خیلی فوق العاده است؛



امام صادق علیه السلام طبق این نقل فرمود: «گویا می بینم در مسجد کوفه، وجود مقدس امام زمان علیه السلام بالای منبر نشسته اند و ۳۱۳ نفر که صاحب آلویه و پرچمداران حضرت اند، حلقه اول فرماندهان حضرت هستند؛ این قدر مقتدر، توانا و پاک اند. اینها آن قدر آماده و منتظرند که وقتی صدای حضرت از کنار کعبه بلند می شود، همه ۳۱۳ نفر همان لحظه خودشان را کنار کعبه می رسانند و حاضر می شوند؛^۱ هم برای این کار قدرت دارند، هم آماده اند؛ «حالا کفشم را بپوشم» نیست، «وصیتم را بکنم» نیست؛ همه کارهایشان را کرده اند؛ آن قدر آماده اند که وقتی صدای حضرت بلند می شود، همه جمع اند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «گویا می بینم امام زمان علیه السلام روی منبر

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا أُذِنَ لِلْإِمَامِ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرَانِيَّ فَاتَّيَحَتْ لَهُ صَحَابَتُهُ الثَّلَاثُمِائَةِ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ فَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ مِنْهُمْ مَنْ يَفْقَدُ مِنْ فَرَاشِهِ لَيْلًا فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرَى يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا يُعْرِفُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ حَلِيَّتِهِ وَ نَسَبِهِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إِيْمَانًا قَالَ الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا وَ هُمُ الْمَفْقُودُونَ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾؛ الغيبة للنعماني، ص ۳۱۲.

نشسته‌اند و برای اینها صحبت می‌کند. نامه سربه‌مهری را بیرون می‌آورند که مهر از طلا دارد و مهر نبی اکرم ﷺ روی آن است. حضرت مهر را باز می‌کنند و نامه را برای اینها می‌خوانند که برنامه، این است؛ جز وزیر حضرت و یازده نقیب، همه می‌روند؛ می‌روند اطراف عالم را می‌گردند، می‌بینند خبری نیست؛ اگر ولی‌الله ﷺ در این عالم هست، همین است.^۱ خیلی روایت عجیبی است؛ نمی‌فهمیم یعنی

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ ﷺ عَلَى مَنَبَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجْفِلُونَ عَنْهُ إِجْفَالِ الْغَنَمِ الْبُكْمِ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا الْوَزِيرُ وَ أَحَدُ عَشَرَ نَقِيْبًا كَمَا بَقُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ﷺ فَيَجُولُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهُ مَذْهَبًا فَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَقُولُهُ لَهُمْ فَيَكْفُرُونَ بِهِ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷۲. همچنین کلینی روایت می‌کند: «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ ﷺ عَلَى مَنَبَرِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ قَبَاءٌ فَيُخْرِجُ مِنْ وَرَيَانِ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَقُوكُهُ فَيَقْرُؤُهُ عَلَى النَّاسِ فَيُجْفِلُونَ

چه. اینها با اینکه به غیر امام زمان^ع قانع نیستند ولی وقتی حضرت برنامه‌شان را می‌گویند تردید می‌کنند که حضرت می‌خواهند در عالم چه کار کنند؟! اگر تسلیم نباشند، واقعا کم می‌آورند. در روایات متعددی آمده است که بعد از اتمام حجت، آن‌قدر حضرت سخت‌گیری می‌کند که خواص هم شک می‌کنند.^۱ این مطلب را در این محفل می‌شود خواند،

←

عَنْهُ إِجْفَالَ الْغَنَمِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا النُّبَاءُ فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجَأً حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۷.

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ع قَالَ: يَقْضِي الْقَائِمُ بَقَضَايَا يُنْكِرُهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ آدَمَ^ع فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّانِيَةَ فَيُنْكِرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ دَاوُدَ^ع فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّلَاثَةَ فَيُنْكِرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ إِبْرَاهِيمَ^ع فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الرَّابِعَةَ وَ هُوَ قَضَاءُ مُحَمَّدٍ^ع فَلَا يُنْكِرُهَا أَحَدٌ عَلَيْهِ»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۹. روایات و ابواب دیگری نیز در ادامه ذکر می‌شود.

هرجایی خواندنی نیست. این، خشونت هم نیست؛ این، قهر الهی است؛ مثل جهنم که «خشونت باطل» نیست، غضب خداست. این قدر حضرت سختگیری می‌کنند که خواص هم شک می‌کنند؛ این سخت‌گیری‌ها غیر از زندگی سخت آن موقع است؛ لاف‌در سرآغاز راه تا زمانی که دولت کریمه به نتیجه برسد، زندگی خیلی سخت است؛ غذای سخت، لباس خشن، شب‌زنده‌داری، تلاش در روز و چیزهای دیگری که در روایات آمده است.

مفضل می‌گوید: «در طواف بودیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: چرا این قدر محزون اید؟ (مفضل است؛ شخصیت خیلی فوق‌العاده‌ای است.) عرض کردم: قدرت در دست بنی‌عباس است؛ چه می‌شد اگر قدرت دست شما بود و ما هم سهمی داشتیم؟ حضرت فرمود: شما امروز در عافیت به سر می‌برید. وقتی حضرت ظهور کند، اوضاع، مثل دوره حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ شب‌ها به سیاست و برنامه‌ریزی برای روز می‌گذرد، روز هم درگیری و کار است؛ لباس، خشن است و غذا سخت. خدا فعلاً به‌خاطر این

بساطی که پیش آمده، ما را در آن صحنه قرار نداده است». بعد حضرت فرمودند: «دوره ما عافیت است؛ کجا دیده‌اید که از درون بلا این قدر عافیت بیرون بیاید؟!^۱ البته این عافیت برای حضرت که نیست، برای شیعیان است. شما الان می‌خورید، راحت اید، شیعه هم هستید. از این دست

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِالطَّوَّافِ فَنَظَرُ إِلَىَّ وَقَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ مَا لِي أُرَاكَ مَهْمُومًا مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ نَظَرِي إِلَى بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ هَذَا الْمُلْكِ وَالسُّلْطَانِ وَالْجَبْرُوتِ فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكُمْ لَكُنَّا فِيهِ مَعَكُمْ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سِيَاسَةُ اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةُ النَّهَارِ وَ أَكْلُ الْجَشِبِ وَ لُبْسُ الْخَشَنِ شَبَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ إِلَّا فَالنَّارُ فَرُؤَى ذَلِكَ عَنَّا فَصِرْنَا نَأْكُلُ وَ نَشْرَبُ وَ هَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً جَعَلَهَا اللَّهُ نِعْمَةً مِثْلَ هَذَا؟» الغيبة للنعماني، ص ۲۸۶. همچنین کلینی روایت می‌کند: «عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا جَعَلْتُ فِدَاكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النِّعَمِ فَقُلْتُ لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعَشْنَا مَعَكُمْ فَقَالَ هِيَاهُتَ يَا مُعَلَّى أَمَا وَ اللَّهُ أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةُ اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةُ النَّهَارِ وَ لُبْسُ الْخَشَنِ وَ أَكْلُ الْجَشِبِ فَرُؤَى ذَلِكَ عَنَّا فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۰.

روایات، زیاد است.^۱؟ فرمود: «اگر می دانستید با ظهور حضرت چه اتفاقاتی می افتد، این قدر دائماً نمی گفتید حضرت بیاید».^۲ این را برای چه کسی می گویند؟ برای کسانی که آماده نشده اند. اول آماده شوید، وقتی حضرت می آیند، دیگر کار، خیلی جدی است؛ اگر تهیاً نباشد، نمی توانی خودت را برسانی.

۳. تسلیم جمعی و نسبت آن با دموکراسی

بنابراین شیعه، اول کاری که باید کند، تسلیم است. هرچه حضرت بگویند، بگوید چشم. حرف گوش کردن، این، راه

۱. رجوع شود به: الغیبه للنعمانی، ص ۲۱۲، «باب ما روی فی صفته و سیرته و فعله و ما نزل من القرآن فیهِ» و ص ۲۸۳، «باب ما جاء فی الشده التي تكون قبل ظهور صاحب الحق».

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لَأَحَبَّ أَكْثَرَهُمْ أَلَّا يَرَوْهُ مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ أَمَّا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقُرَيْشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَحِمَ»؛ الغیبه للنعمانی، ص ۲۳۳.



رسیدن است؛ باید انانیت نفس را برداریم؛ باید بفهمیم که این، ولی ماست، تمام شد. این، فرهنگ تشیع است: تسلیم محض بودن به ولی خدا^ﷺ. البته کسی که راه می‌افتد، بصیرت‌ها و معرفت‌ها به دنبالش می‌آید و آن وقت می‌فهمد که این تسلیم یعنی چه؛ ولی ریاضت و فرهنگ-سازی ما، باید بر این، متمرکز باشد: تسلیم بودن به ولی-خدا^ﷺ؛ آن هم نه تسلیم فردی بلکه تسلیم جمعی. همه حیات اجتماعی شیعه باید تسلیم باشد و براساس تسلیم، زندگی اجتماعی‌شان را شکل بدهند؛ براساس پذیرش ولایت، زندگی اجتماعی‌شان را شکل بدهند.

این همان نقطه اصلی درگیری فرهنگ تشیع با فرهنگ دموکراسی و فرهنگ سرمایه‌داری است؛ فرهنگی که خیلی روشن است، بتِ نفس پرستیدن و آب به بتِ نفوس دادن است. ما «خودتان، خودتان» نداریم؛ ولی‌تان، خدایتان. روح دموکراسی، بتِ نفس را در مقابل خدا دیدن است. جنگ اصلی ما هم با همین بت دموکراسی است. باید این بت دموکراسی که همه را فریب داده بشکند. زمانی مردم در

مقابل بت چوبی و سنگی سجده می‌کردند، باید بت‌شکنی می‌شد؛ الان هم بت دموکراسی است؛ بت جدیدی است که شیطان تراشیده است. دموکراسی چیست که انسان در مقابلش سجده کند؟! عبادت که با دموکراسی محقق نمی‌شود؛ دموکراسی، مربوط به تمدن سکولار و زمینی است؛ جامعه زمینی است که به دموکراسی روی می‌آورد؛ جامعه‌ای که می‌خواهد رو به بالا برود، دموکراسی ندارد؛ با تعارف و تکلف با همدیگر، من تملق شما را بگویم، شما تملق من را بگویید، کسی به جایی نمی‌رسد؛ این، کار شیطان است که تملق‌گویی می‌کند.^۱ حقیقت، این است که خدا اصل است، اولیایش اصل اند، ما هم باید به خدا برسیم؛ همه دنیا بتکده است اگر به آن دل بستیم.

تسلیم اجتماعی بودن به ولی خدا^ﷺ فقط این نیست که در باطن هم تسلیم باشم بلکه فرهنگ تسلیم، باید در زندگی

۱. «وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ»؛ نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اجتماعی ما هم بیاید؛ آهنگ همه زندگی اجتماعی ما بشود تسلیم. این، هم تهذیب اجتماعی است و هم تهذیب فردی؛ این باید اتفاق بیفتد تا بشود بار را برداشت.

دستورات حضرت، دستورات خاصی است؛ در حوزه سیاست هست، در حوزه فرهنگ هست، در همه زندگی هست؛ ما باید خودمان را آماده کنیم؛ از قبل هم برای حضرت تعیین تکلیف نکنیم؛ بله، دورنمایی به ما داده‌اند؛ ما باید آن دورنما را ترسیم کنیم و به دنبالش باشیم؛ اساس دورنما این است که ولایت ولی‌الله^ع در عالم ظاهر می‌شود و عبادت در همه عالم جریان پیدا می‌کند و زندگی می‌شود عبادت؛ هیچ وقت ما حق نداریم برای حضرت تعیین تکلیف کنیم. من همیشه این را عرض کرده‌ام: ما چیزهایی را می‌فهمیم و براساس آن، اقداماتی می‌کنیم اما اصل، حضرت است؛ «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدْوَرُ حَيْثُ مَا دَارَ»^۱. نباید در مقابل

۱. روایت معروفی از رسول خدا^ص که در منابع متعدد نقل شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۶، «باب فی أنه^ع مع الحق و الحق معه».

حضرت، هیچ چیز دیگری تعریف کنیم؛ خود حضرت، ترازوست؛ خود حضرت، صراط است؛ خود حضرت، شاقول است.^۱

این را من مکرر عرض کرده‌ام: اگر ما در عرض ولی‌مان، صراطی قائل شدیم و گفتیم: «راه حق، یک راه مستقیم است و حضرت ما را به آن راه مستقیم هدایت می‌کنند»، حتماً یک جایی ما کم می‌آوریم؛ خود حضرت، صراط مستقیم است. اگر گفتیم: «ترازویی در عالم است که ما بالاخره با آن اندازه می‌گیریم و حق و باطل می‌کنیم؛ حضرت با آن ترازو عمل می‌کنند»، آن وقت حضرت را در ترازوی خودمان می‌گذاریم و یک جایی کارمان خراب می‌شود. حضرت، ترازوی عالم‌اند؛ میزان حق و باطل، ولی‌خدا ﷺ است؛ هرچه با ولایت

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم ﷺ و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان و ترک ولایتهم و أعداءهم الکفر و الفسوق و العصیان و الفحشاء و المنکر و البغی» و ج ۳۵، ص ۳۶۳، «باب أنه ﷺ السبیل و الصراط و المیزان فی القرآن».

او تناسب داشت، حق است؛ هرچه با ولایت حضرت تناسب نداشت، باطل است؛ میزان، اوست؛ لذا در روایت دارد که وقتی حضرت می‌آیند، کانه دین جدید می‌آورند؛^۱ بدعت‌ها، تحریف‌ها، ضلالت‌ها، همه چیز را دگرگون کرده است. اگر کسی به چیزی جز ولی خدا^ﷺ دلبستگی داشته باشد، می‌گوید: «چطور شد؟ این که در دین خدا نبود! این که آنجایش نبود!» می‌خواهد برای حضرت، دین خدا را تفسیر کند. آن وقت به نظرمان می‌آید خوارج خیلی موجودات خبیثی بودند! البته واقعا هم خبیث بودند؛ اشکال‌شان همین بود که می‌خواستند به امیرالمؤمنین^ﷺ دینداری یاد بدهند؛ نمی‌دانستند دین، امیرالمؤمنین^ﷺ است؛^۲

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ وَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ؛» الغيبة للنعمانی، ص ۳۲۰.

۲. برای نمونه: «الْبَاقِرُ وَ الصَّادِقُ^ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ قَالَ الدِّينُ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ؛» مناقب آل

«السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ».^۱ غلط فهمیدن دین، غلط فهمیدن عبادت، غلط فهمیدن رشد و سلوک، مانع می شود ما به جایی برسیم.

عصر ظهور، عصری است که همه چیز خلاصه می شود در اینکه شیعه، واقعا شیعه می شود. باتمام وجود، ولی خدا^ﷺ را قبول می کند و تسلیم محض ولی خداست؛ البته این تسلیم از سر بصیرت است و بصیرت های بالاتر هم می آورد؛ نه اینکه یک تسلیم در تاریکی است؛ تسلیم به نور شدن است؛ خود این تسلیم، انسان را نورانی می کند؛ باید رو به نور بیاورد تا نورانی شود؛ اگر ما بناست نورانی شویم، تسلیم به نور شدن،

←

ابیطالب^ﷺ، ج ۳، ص ۹۵. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه ^ﷺ المؤمن و الإيمان و الدین...».

۱. عبارتی در زیارت حضرت ولی عصر^ﷺ؛ البلد الامین، ص ۲۸۶؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر، زیارت سوم.

نورانیت می آورد؛ «فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ»؛^۱ عبادتِ بدون تسلیم، به چه درد می خورد؟! باید، هم به صورت جمعی و هم به صورت فردی تسلیم باشیم.

حضرت دستوره‌های خاص می‌دهند؛ در روایت دارد وقتی حضرت می‌آیند، به همراهان‌شان می‌گویند: «آب و غذا برندارید». میدان جنگ است و بیابان پیش‌روی لشکر، ولی می‌فرماید: «چیزی برندارید»! عده‌ای می‌گویند: «این آقا می‌خواهد ما را از گرسنگی بکشد». اینها چه کسانی هستند؟ اینها دوست‌های حضرت هستند، در کنار ایشان هستند. در روایات آمده است که آثار انبیا^{علیهم‌السلام} با ایشان هست که از جمله آنها سنگی است که حضرت موسی^{علیه‌السلام} داشتند، ﴿فَقُلْنَا اضْرِبْ

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ^{عليه السلام} لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اتَوَّأَ الزَّكَاةَ وَ حَجَّوْا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لشيءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ^{صلى الله عليه وآله} أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ^{عليه السلام} فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۹۸.

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ^۱؛ آن سنگ، همراه حضرت است. به منزل اول که می‌رسند، حضرت به این سنگ اشاره می‌کنند، تصرف می‌کنند، غذا و طعام و همه چیز برای خودشان و همراهان‌شان و مرکب‌هایشان فراهم می‌شود.^۲

حالا غرضم این نبود که درباره این روایت بحث کنم، چون نکاتی در آن هست که باید توضیح داده شود ولی مهم این است که وقتی حضرت تشریف می‌آورند، مشی خاصی

۱. ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُّوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۶۰.

۲. «أَبُو الْجَارُودِ زِيَادُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ عليه السلام ظَهَرَ بِرَأْيِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَحَجَرِ مُوسَى وَ عَصَاهُ ثُمَّ يَأْمُرُ مُنَادِيَهُ فَيُنَادِي أَلَا لَا يَحْمِلَنَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا وَلَا عَلَفًا فَيَقُولُ أَصْحَابُهُ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَقْتُلَنَا وَيَقْتُلَ دَوَابَّنَا مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَيَسِيرُ وَيَسِيرُونَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ يَضْرِبُ الْحَجَرَ فَيَنْبَعُ مِنْهُ طَعَامٌ وَ شَرَابٌ وَ عَلَفٌ فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ وَ دَوَابَّهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجْفَ بَظَهْرِ الْكُوفَةِ»؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۳۸.



دارند. آنچه که در فرهنگ تشیع، اصلِ اساسی انتظار است، تسلیم بودن است. باید فرهنگ «تسلیم بودن به ولی»، فرهنگ «هرچه او بگوید»، فرهنگ عمومی جامعه شیعه شود؛ این ارزش دارد و همه رشد هم در همین است؛ اگر تسلیم شد، کم کم اخلاص هم پیدا می شود، انگیزه ها خالص می شود، انگیزه ها از غیرخدایی بودن بیرون می آید؛ البته اینها قدم بعد است و از آن طرف هم می آید؛ یعنی خیلی از این حقایق را باید به انسان بدهند. اشتباه اهل سلوک گاهی این است که خیال می کنند باید اینها را به کف بیاوری! نورانیتی است که باید از آن طرف بیاید. حقیقت زهد، نورانیت است؛ حقیقت تسلیم، نورانیت است؛ حقیقت رضا، نورانیت است؛ از این طرف باید ما اقدام کنیم، از آن طرف قدم به قدم عطا می شود؛ با نور ولایت آنهاست که عالم حرکت می کند؛ «بِنَا عَبْدَ اللَّهِ»^۱.

۱. «بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بصائر الدرجات، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد

- ضرورت اشاعه فرهنگ تسلیم در برابر فرهنگ دموکراسی
 در جامعه شیعه، باید فرهنگ تسلیم، اشاعه پیدا کند؛ در قبال فرهنگ دموکراسی که می‌خواهند آن را بسط بدهند؛ در شکل اجتماعی، فرهنگ دموکراسی است ولی در واقع بت‌پرستی مدرن است که باید مقابلش ایستاد. در فرهنگ شیعه چنین فرهنگی نباید راه داشته باشد؛ بله، ممکن است عناصر مثبتی را در حرف‌های اینها پیدا کنید اما این عناصر مثبت را چون در یک ترکیب باطل قرار

←

الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند. این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بَعَادَتَنَا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عَبْدَ اللَّهُ»؛ کافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ کافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَلَاءُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِيَّةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بَنَّا عَبْدَ اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عِثْرَتُهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱.

داده‌اند، از آن سمّ مهلک درست کرده‌اند؛ مجموع حرف آنها سمّ مهلک است، بت است؛ باید در فرهنگ تشیع این بت شکسته شود و الاً شیعه نمی‌تواند عصر ظهور را درک کند. شیعه‌ای که می‌گوید: «جریان سیاست، زندگی اجتماعی ماست و من هم در این زندگی اجتماعی سهم دارم، می‌خواهم رأی بدهم که چطور زندگی کنیم»، این فرد نمی‌تواند همراه ولیّ خدا^ﷺ راه برود، رشد هم نمی‌کند، هیچ چیز نمی‌شود. حالا ما بعد از قرن‌ها تلاش، تازه بیاییم شیعه را دعوت کنیم و بگوییم: «بیایید باهم یک جامعه دموکراتیک درست بکنیم!» خیلی خوشمزه است! بعد از عاشورا بیاییم جامعه دموکراتیک درست کنیم!

این، آن نقطه دیگری است که ما باید نسبت به آن فرهنگ‌سازی کنیم و از اصول اساسی است که باید در جامعه تشیع به فرهنگ تبدیل بشود؛ هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی. این خیلی مهم است. فرهنگ تمدن غرب، فرهنگ سکولاریسم، فرهنگ - نمی‌خواهم این اصطلاحات را هم بگویم - عرفی کردن، زمینی کردن، خاکی

کردن زندگی بشر و قطع رابطه زندگی اجتماعی ما با ادیان، با خدا، با انبیا^{علیهم السلام} و با مفاهیم مقدس، طوری جامعه بشری را بی چاره کرده که کم کم به جامعه شیعه هم وارد شده است و می گویند: «زندگی اجتماعی، حوزه رأی و دموکراسی و آزادی و از این حرف هاست»؛ نه خیر، زندگی اجتماعی حوزه عبودیت است، نه حوزه آزادی.

بله، ما معتقدیم حقیقت آزادی معنوی و اجتماعی، در سایه عبودیت محقق می شود اما اصل، عبودیت است؛ بت آزادی هم پرستیدنی نیست. تفاوت اصلی ما این است. آنها بتی به نام آزادی درست کرده اند؛ این آزادی یعنی آزادی از عبادت خدای متعال؛ این بت آزادی، مادر همه بت هاست؛ بعد هم وقتی انسان را به بت نفس، بتی که می خواهد آزاد از عبادت و بندگی و مفاهیم قدسی باشد، مبتلا کردند، هر نوع بردگی به دنبالش می آید؛ این، کید ابلیس است؛ ﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾^۱؛ آنها را قسم داد که من خیرخواه

۱. ﴿فَوَسَّوْا لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنْ

شما هستم، بخورید تا جاودانه شوید. او می‌خواست بدبخت کند ولی قسم می‌داد من می‌خواهم شما را خوشبخت کنم، از این درخت بخورید تا جاودانه بشوید. اینجا هم همین‌طور است؛ می‌گویند آزادی، دیگر نمی‌گویند اساس همه بردگی تاریخی بشر هم به‌خاطر همین «میل به آزادی» است که شما می‌گویید؛ بله، ما آزادی معنوی را قبول داریم ولی می‌گوییم این آزادی یعنی آزادی از اسارت نفس، آزادی از دنیا، زهد و فراغت از دنیا که مقدمه حرکت به‌سوی خدای متعال و عبودیت است؛ این هم در شعاع عبودیت پیدا می‌شود؛ آزادی اجتماعی از ستم به دیگران، استیثار و قربانی کردن دیگران، و آزادی اجتماعی، اینها هم در سایه عبودیت پیدا می‌شود. اگر زندگی بشر تبدیل به عبادت شد - این را مکرر

←

الْخَالِدِينَ * وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَذَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَ طَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ سوره اعراف، آیات ۲۰ - ۲۲.

من عرض کرده‌ام - در آن، فداکاری و آزادی درست می‌شود.

بنابراین فرهنگ‌سازی اجتماعی هم باید بر این اساس معنا شود، مقابل این به‌ت‌هایی که ایجاد کرده‌اند و در جامعه شیعه هم به یک نسبت وارد شده است. شیعه در زندگی فردی رشد کرده و معنای تسلیم بودن را می‌فهمد اما در زندگی اجتماعی فاصله زیادی با تسلیم دارد؛ اگرچه در زندگی اجتماعی، یک گام خیلی مهم برداشته است: وقتی در عصر لیبرال-دموکراسی جامعه‌ای برای حکومت دینی و ولایت فقیه اقدام می‌کند، این، همان جریان عبادت خدا در زندگی اجتماعی است. من نمی‌خواهم صبغه سیاسی به این بحث بدهم؛ واقعیت تحولی که در روح شیعه اتفاق افتاده را عرض می‌کنم. معنای تشکیل این حکومت این است که می‌خواهد عبادت خدا را در زندگی اجتماعی‌اش هم بیاورد و موضوع زندگی اجتماعی و حاکمیت بشود عبادت. این فرهنگ را باید در دنیای تشیع رشد داد.

- فرهنگ سازی معنویت خواهی (تسلیم به ولی) در مقیاس جهانی

قدم بعدی که مهم تر است فرهنگ سازی در جهان است. در سده های گذشته دو موج در عالم پیدا شده: موج استقلال طلبی، موج آزادی خواهی. من کار ندارم که این دو موج واقعا چقدر به حال بشریت مفید بوده است ولی بالاخره یک موج اجتماعی درست شده و به یک موج جهانی تبدیل شده است و آن شکل از استعمار گذشته واقعا از بین رفته است. درمقابل سلطه، یک موج آزادی-خواهی پیدا شده است؛ حتی درمقابل سلطه پنهان، نه درمقابل استعمار کهنه بلکه درمقابل استعمار نو. موج سومى که به نظر ما ایجاد شده، موجى است که با جوشش معنویت خواهی از کانون تشیع با انقلاب اسلامی ایران شروع شده است؛ این یک موج جدید در جهان است که دشمن را به هراس انداخته است؛ این موج جدید را باید جهانی کرد؛ این موج، دقیقا موج مقابل جریان مادی در جهان است؛ جریان مادیت در جهان بوده که حتی بخشی از موج استقلال طلبی و آزادی خواهی را در درون همان

حرکت و در درون آن فرهنگ ایجاد کرده است. (حالا این، بحث پردامنه‌ای است.) بسیاری از حرکت‌های استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، درون همان جریان تمدن مادی بوده‌اند؛ مثلاً پرچم آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی در دست کمونیست‌ها بوده است؛ سوسیالیسم و کمونیسم هم از دل همان تمدن مادی برآمده است؛ درست است که رقیب لیبرال-دموکراسی بوده و آنها را به استعمار و استبداد متهم می‌کرده ولی خودش هم از دل همان تمدن بیرون آمده، بشر را به دنیا دعوت می‌کرده و پایان خودش هم بدتر از آنها بوده است.

موج جدید، موج معنویت‌خواهی است. ما باید این موج را در جامعه جهانی زنده کنیم و برای آن فرهنگ‌سازی کنیم. این موج هم با حرف و حدیث درست نمی‌شود؛ باید شیعه فداکاری کند، خون بدهد، اقدام کند تا بیداری عمومی در جهان ایجاد شود. این کار شده و دو سه دهه گذشته، واقعا شیعه برای اعتلای پرچم توحید فداکاری زیادی کرده است. این موج معنویت‌خواهی که به یک موج عمومی در جهان



تبدیل شده، باید گسترش پیدا کند؛ یعنی بشود موج معنویت‌خواهی در مقابل موج تمدن مادی.

این همان چیزی است که امروزه آنها از آن وحشت دارند و یکی از ارکان لشکرکشی آنها هم همین است. همین‌طور که ما در جامعه شیعه باید گرایش به معنویت را ارتقا بدهیم و به سطح گرایش به تسلیم برسانیم تا شیعه دین را به ولیّ خدا^ع و تسلیم به ولیّ خدا^ع بشناسد و دینداری را این‌طور تعریف کنند، باید در سطح جهان هم فرهنگ گرایش به معنویت و عدالت و آن اهدافی را که در عصر ظهور هست اشاعه دهیم؛ این چیزی است که جامعه جهانی به سمت آن حرکت می‌کند و می‌شود براساس آن، موج جهانی ایجاد کرد. این موج را نمی‌شد قرن گذشته ایجاد کرد؛ بشر هنوز از دنیاپرستی خسته نشده بود، هنوز طعم تلخ دنیاپرستی و پشت کردن به خدا و انبیاء^ع را نفهمیده بود، هنوز برایش روشن نشده بود که آن روی سکه دنیاطلبی چیست. امروزه نقد این تمدن و افشاگری نسبت به این تمدن، در خود غرب به سرعت دارد اتفاق می‌افتد و نشان می‌دهد که

این تمدن چه فاجعه‌هایی را برای بشریت ایجاد کرده است؛ ما هم باید این موج را مغتنم بشماریم و واقعا فرهنگ نقد این تمدن مادی را که تمدن دنیاپرستی و مانع تحقق ظهور است، شروع کنیم و در نقطه مقابلش، موج به‌سمت معنویت‌خواهی و عدالت‌خواهی (به مفهوم عدالت معنوی) و موج به‌سمت گرایش به حاکمیت دین را در جامعه جهانی ایجاد کنیم.

این، چیزی است که به‌نظر می‌آید کم‌کم دوران آن فرا رسیده است و این موج هم در عالم در حال شکل‌گیری است؛ این، از اصولی است که ما باید برایش کار کنیم و برایش فرهنگی در مقیاس جهانی بسازیم تا مقدمات عصر ظهور فراهم شود؛ چنین چیزی شدنی است؛ باید این موج به‌راه‌افتاده را پرشتاب‌تر کرد؛ البته شتاب دادن به این موج به تدبیرهای کلان، آن هم در مقیاس جهانی، احتیاج دارد که بخش عمده و محوری آن دست خود حضرت است؛ حضرت موج‌هایی را در جهان ایجاد می‌کنند اما آنها خیال می‌کنند این موج‌ها، موج‌هایی است که معنویت را کنترل

می‌کند ولی در نهایت از دل این موج‌ها، معنویتِ واهی در جهان ظهور می‌کند. در درون این جریانی که ایجاد می‌شود، ما باید رسالت خودمان را بشناسیم و به سمت این بیداری جهانی حرکت کنیم.

به نظر می‌آید یک بیداری در دنیای تشیع بوده است و یک بیداری هم در دنیای اسلام؛ الان نوبت بیداری جامعه جهانی است. ما باید به سرعت سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی کنیم و در کنار تحکیم مبانی تشیع و رشد فرهنگ تشیع در اعتقاد به ولایت ولی‌الله^ع، در بصیرت‌پیدا کردن نسبت به امر خلافت و ولایت، این فرهنگ را جهانی کنیم. من این را علامت قرب ظهور می‌دانم: به هر میزان که توجه به ولی‌الله^ع تشدید شود و مردم به مقام معرفت او، به مقام تسلیم بودن در مقابل او و به مقام درک عظمت او برسند، علامت این است که دوره‌ای که مردم قابلیت پیدا می‌کنند تا خدای متعال حکومت امام زمان^ع را به آنها عطا کند در حال نزدیک شدن است؛ این، بزرگ‌ترین عطاست؛ این عطا مخصوص انسان‌هایی است که می‌توانند بار آن را بکشند.

اگر شیعه این آمادگی را پیدا کند و جامعه جهانی هم این بصیرت و بیداری را پیدا کند، من گمان می‌کنم یک گام اساسی به سمت عصر ظهور برداشته است.

۴. عاشورا کانون اصلی معنویت خواهی و مبارزه با سکولاریزم

یکی از کانون‌های اصلی این موج در دنیای شیعه و در جهان، عاشورا است. یکی از چیزهایی که سکولارها نمی‌دانند چه طور آن را در فرهنگ خودشان هضم کنند، مسئله عاشورا است. اخیراً مقالاتی نوشته‌اند درباره اینکه چه طور می‌شود عاشورا را معنا کرد تا با سکولاریزم بسازد. بنیاد سکولاریزم این است: دین حداقلی و بی‌ارتباطی دین با زندگی اجتماعی. این با عاشورا نمی‌سازد؛ فرهنگ عاشورا، فرهنگ حاکمیت اسلام و فرهنگ دین حداکثری است؛ لذا به شدت، با آن درگیر شده‌اند و به فکر افتاده‌اند که با آن چه کار کنیم، چه طور بین فرهنگ عاشورا و فرهنگ سکولار جمع کنیم؟ به عقیده اینها سکولاریزم یک واقعیت است، عاشورا هم یک واقعیت است؛ باید اینها را جمع کنیم و در



این جمع کردن باید فرهنگ عاشورا را به نفع سکولاریزم تفسیر کنیم. متوجه نیستند که فرهنگ عاشورا، محور هجوم به فرهنگ سکولاریزم است؛ درست است دوست دارید فرهنگ عاشورا را به نفع خودتان تفسیر کنید ولی شدنی نیست؛ فرهنگ عاشورا است که فرهنگ شما را در هاضمه خودش هضم می کند؛ ظرفیت فرهنگ دنیاپرستی، ظرفیتی نیست که عاشورا را در خودش هضم کند. فرهنگ عاشورا است که بیداری جهانی را به سمت پذیرش عبادت خدای متعال و بندگی خدای متعال می برد. شما نمی توانید این بندگی اعظم، این سجده اعظم و این عبادت سیدالشهدا^{علیه السلام} را به نفع دنیاپرستی تفسیر کنید؛ تفسیر کردن عاشورا به نفع سکولاریزم یعنی تفسیر این عبادت عظیم به نفع پرستش دنیا؛ این، کار شما نیست. شیطان از روز اول می خواهد این کار را بکند؛ راه های مختلفی را هم برای این کار طی کرده است؛ حتی گفته: «امام حسین^{علیه السلام} کافر بود!» آیا توانسته است کاری کند؟! موج اینها هم همین - طور است؛ مگر می شود با همه موج ها درافتاد؟ این موج،

موجی است که خدا پشت سر آن است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ»^۱، این، خونی است که خدا آن را حمایت می‌کند و به هدف می‌رساند.

بنابراین این موجی که اینها شروع کرده‌اند، دنبال این است که عاشورا را به گونه‌ای تصویر کند که با سکولاریزم - یعنی با حکومت غیردینی، با بردن دین به حاشیه و محصور کردن آن در زندگی فردی - بسازد؛ واقعا هم لقمه‌ای است که در گلوی آنها مانده است: همین سکولارها وقتی به عاشورا می‌رسند و می‌خواهند طوری حرف بزنند که آن را به نفع خودشان تمام کنند، می‌بینند نمی‌شود.

می‌گفت: زمان پهلوی گفته بودند: «اینجا روضه نخوانید، انقلابی است. نگویند یزید، نگویند شمر، نگویند عمر سعد». گفته بود: «آقا! پس من بروم بالای منبر بگویم امام حسین علیه السلام - العیاذ بالله - روز عاشورا تب کرد و از دنیا رفت!»

هرچه درباره عاشورا بگویی، جنگ علیه ستم است؛ هر کجای عاشورا را بخواهی معنا کنی، حکومت دینی است،

حاکمیت خداست، عبادت است، جریان عبادت در زندگی بشر است؛ جریان یزید که جریان دموکراسی بود: شما در دموکراسی، این را تصویر کنید که آقای پرچم برداشته، ۷۲ نفر طرفدار پیدا کرده، کسی هم در مقابل او قدرت و حاکمیت داشته و توانسته در همان شهری که برای آن آقا نامه نوشته‌اند، در طول چند روز سی هزار نفر جمع کرده است؛ کدام طرف، طرفدارِ مردمی دارد؟ کدام طرف اکثریت اند؟ شما چه حقی داشتی با اینها بجنگی؟! خیال می‌کنند می‌شود این ماجرای عبادت عظیم را به نفع پرستش دنیا تغییر بدهی؛ این شدنی نیست.